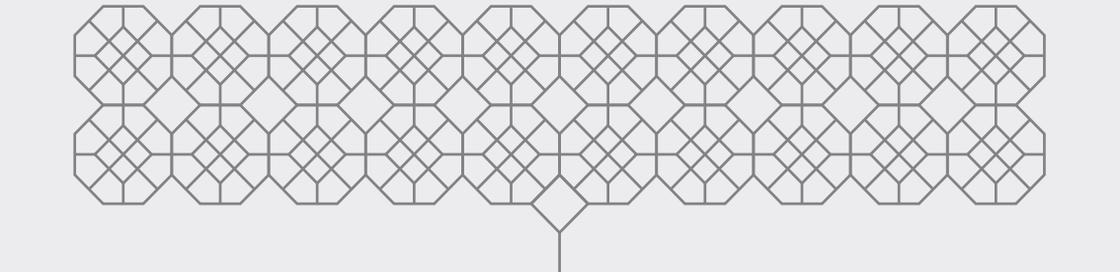


آيا قرآن كلام خداست؟

آيا قرآن كلام خداست؟

متن مناظرات جی . اسمیت | کاری از چوب مینیستری





CHOOB MINISTRY

آيا قرآن ڪلام خداست؟

متن مناظرات جي . اسميت

جامعہ مسیحی ہاید پارک

آیا قرآن کلام خداست؟

متن مناظرات جی . اسمیت | کاری از چوب مینیستری

طرح روی جلد : آوای کلہر

فرزندم! از تعلیمی که تو را از عقل دور سازد، خودداری کن

امثال سلیمان ۱۹ : ۲۷

فصل اول

۱۲	مقدمه
	مشکلات مربوط به سنت های اسلامی
۱۸	(۱) منابع
۲۰	(۲) تاریخ های متأخر
۲۲	الف) نگارش
۲۳	ب) قدمت
۲۵	پ) نسخه های خطی
۳۲	(۳) اعتبار
۳۵	(۴) تناقضات
۳۷	(۵) شباهتها
۳۷	(۶) رشد و گسترش
۴۰	(۷) اسناد
۴۳	(۸) داستانسرایی

فصل دوم

نقد داخلی قرآن

۴۸	(۱) تدوین قرآن
۴۹	الف) غیرقابل تکرار بودن
۵۰	ب) ضعفهای ساختاری
۵۱	پ) نقایص نوشتاری
۵۴	ت) جهانشمولی
۵۴	ث) تحریف و دستکاری متن
۵۵	(۲) منابع تلمودی در قرآن
۵۶	الف) داستان قائن و هابیل
۶۰	ب) داستان ابراهیم
۶۲	پ) داستان سلیمان و ملکه سبا
۶۶	(۳) اشکالات علمی مختص قرآن
۷۰	(۴) یک راه حل احتمالی

فصل سوم

نقد خارجی قرآن

۷۶	(۱) هجرت
۷۸	(۲) قبله
۸۲	(۳) یهودیان
۸۵	(۴) مکه
۹۰	(۵) قبه الصخره
۹۳	(۶) محمد
۹۸	(۷) "مسلمان" و "اسلام"
۹۹	(۸) قرآن

فصل چهارم

آیا می توان از منابع غیراسلامی بهره بُرد؟

نتیجه گیری

مقدمه

اسلام ادعا می کند که قرآن نه تنها کلام خداست، بلکه آخرین وحی و مکاشفه ای است که بر بشریت نازل شده است. این ادعا برگرفته از عبارت "مادر همه کتابها" در سوره الزخرف آیات ۲-۴ است. مسلمانان بر این باورند که قرآن یک نسخه دقیق و کلمه به کلمه از آخرین وحی خداوند است که بر روی لوح های اصلی که از ازل در بهشت وجود داشته اند، یافت می شود. آنها به سوره البُروج آیه ۲۱ و ۲۲ اشاره می کنند که می گوید: "نه، این کتاب، یک قرآن باشکوه است که در لوح محفوظ نگاشته شده است." دانشمندان اسلامی ادعا می کنند که این متن به لوح هایی اشاره دارد که هرگز تولید نشده اند. بلکه معتقدند که قرآن نسخه عینی کتاب آسمانی ازلی است، تا آنجا که حتی علائم نگارشی، عناوین و تقسیم بندی سوره ها نیز در هر دو (یعنی قرآن و لوح محفوظ) یکسان است.

طبق سنت اسلامی، این "مکاشفه ها" در شب قدر یا شب سرنوشت و در ماه رمضان، به پایین ترین آسمان از هفت آسمان فرستاده (تنزیل یا نازل) شد (سوره القدر آیه ۱) و از آن پس، برحسب نیاز توسط جبرئیل به صورت بخش به بخش و به ترتیب بر محمد آشکار شده است (سوره الفرقان آیه ۳۲). در نتیجه، هر یک از حروف و کلمات عاری از تاثیر بشری است که این امر به قرآن، تجلی، اقتدار و حتی قداست و متعاقباً یکپارچگی می بخشد.

اکثر غربی ها به صورت ظاهری، این ادعاها از سوی مسلمانان را پذیرفته اند. آنها هرگز توانایی بحث در مورد صحت و سقم این موضوع را نداشته اند، چرا که این ادعاها نه قابل اثبات و نه قابل انکار هستند، زیرا اقتدار آنها صرفاً برخاسته از خود قرآن است. همچنین واکنش تند و خشن در ایام گذشته نسبت به افرادی که با شجاعت، قرآن و پیامبر را نقد کرده اند، باعث شده تا دیگران در این مورد سکوت اختیار کنند. واقعیت این است که مدتهای مدید، غربی ها با فرض بر اینکه مسلمانان شواهد و داده هایی برای اثبات ادعاهای خود دارند، نیازی به بحث و کنکاش نمی دیدند.

اما اکنون که پژوهشگران سکولار اسلام (معروف به "مستشرقان") منابع اسلامی را مورد بررسی مجدد قرار داده اند، شواهدی یافت شده که اکثر مطالبی که درباره محمد و "وحی" او یعنی قرآن باور داشتیم را زیر سوال می برد. یافته های این محققین نشان می دهد که قرآن فقط بر یک نفر نازل نشده است، بلکه تلفیقی از ویرایش های بعدی است که توسط گروهی از افراد در طی چند صد سال، اعمال شده است. به عبارت دیگر، قرآنی که امروز می خوانیم قرآنی نیست که در اواسط قرن هفتم وجود داشته است، بلکه به احتمال زیاد محصول قرن های هشتم و نهم می باشد. مستشرقان میگویند که در این زمان و به خصوص در قرن نهم بوده که اسلام هویت کلاسیک خود را کسب کرده و به چیزی که امروز می شناسیم تبدیل شده است. در نتیجه، مرحله تکوین و شکل گیری اسلام در زمان زندگی محمد نبوده، بلکه طی یک دوره ۲۰۰ تا ۳۰۰ ساله تکامل یافته است. با این وجود، منابع اصلی این دوره بسیار اندک هستند. اساساً تنها منابعی که در دسترس مورخان بوده چیزی غیر از منابع اسلامی نیست. تمام منابع غیر از قرآن، جدید می باشند و به تازگی ایجاد شده اند. قبل از سال ۷۵۰ میلادی، هیچ مدرک و سند قابل اثبات و قابل تاییدی برای مسلمانان وجود نداشت که بتواند دریچه ای را به سوی دوران تکوین اسلام به روی ما بگشاید. هیچ چیزی وجود ندارد که بتواند مدرکی برای تأیید سنتهای اسلامی ارائه کند (یعنی چیزی نیست که تاریخ اسلام که از طریق سنت های اسلامی به ما رسیده را تأیید کند). منابع جدید صرفاً از منابع قدیمی تر استفاده می کردند که امروزه دیگر موجود نیستند (معلوم نیست که واقعاً وجود داشته اند یا خیر). این دوره کلاسیک (حدود ۸۰۰ سال بعد از میلاد) دوران نخستین را از منظر خود توصیف می کند، درست مثل این است که شخصی هنگام نوشتن از دوران کودکی خود دوست دارد تنها مواقعی را به خاطر آورد که برای او خوشایند و دلچسب بوده اند. بنابراین گزارشات و حکایتها، مغرضانه اند و به همین دلیل توسط محققان تاریخی قابل قبول نیست. در نتیجه، بین آنچه یک تاریخ شناس خواهد پذیرفت و آنچه سنتهای اسلامی محسوب می شود شکاف عمیقی

بوجود می آید. طبق نظر محققین مسلمان سنتی، اسلام، قویاً باور دارد که وحی چیزی جز مداخله الهی نیست. مسلمانان ادعا می کنند که خداوند وحی خود را از طریق جبرئیل در طی بیست و سه سال (۶۱۰-۶۳۲ میلادی) بر محمد نازل کرده است؛ ادعا می کنند که در این مدت، بسیاری از قوانین و سنتهایی که امروزه ما آنها را تحت عنوان اسلام تعریف می کنیم، ترسیم و تدوین شده است.

با این وجود، سناریویی که امروزه تاریخ شناسان سکولار در مورد صحت آن تردید دارند این پیش فرض بعید است که اسلام که دینی با پیچیدگیهای بسیار زیاد و قوانین و سنتهای پیچیده است، در اوایل قرن هفتم و در یک فرهنگ بادیه نشین "عقب مانده" شکل گرفته است و تنها در مدت بیست و دو سال کاملاً کاربردی شده است (چگونه چنین چیزی ممکن است؟!).

در قدیم، حجاز (عربستان مرکزی) در دنیای متمدن جایگاهی نداشت. حتی در میان سنت های بعدی، از این دوره به عنوان دوران جاهلیت (یا دوره جهل که بر عقب ماندگی آن دلالت دارد) یاد می شود. عربستان قبل از محمد فرهنگ شهرنشینی نداشت و همچنین نمی توانست زیرساختهای پیشرفتهایی را که برای شهرسازی لازم است، ایجاد کند، چه برسد به ماجراهایی که در باب دوران اولیه اسلام توسط سنتهای اسلامی ذکر شده اند. پس چگونه همه چیز اینقدر سریع و منظم مدون شده است؟ برای چنین سناریویی، هیچ سابقه تاریخی وجود ندارد. انتظار می رود چنین درجه ای از پیچیدگی و فرهیختگی، حداقل یک یا دو قرن طول بکشد، با این شرط که منابع دیگری نیز وجود داشته باشد؛ منابعی همچون فرهنگهای مجاور که بتوان رسوم و قوانین را از آنها وام گرفت؛ اما در یک محیط بیابانی ساده و بدوی و در مدت زمان ۲۳ سال مطمئناً چنین چیزی امکان پذیر نخواهد بود. تاریخ شناسان سکولار نمی توانند به سادگی بپذیرند که تکوینی که بعدها توسط سنتها به اسلام بخشیده شد، در ابتدا

تنها از طریق وحی الهی صورت گرفته باشد، زیرا همگی بر این باورند که تمام تاریخ باید با شواهد تاریخی قابل اثبات باشد. آنها ناگزیر باید با تعمق بیشتری از خود پرسند که آنچه می دانیم حاصل چه منابعی است و منشاء اطلاعات ما از کجاست و آیا ما با یک تحلیل تاریخی "بیطرفانه و غیرمغرضانه" یا خنثی روبرو هستیم یا خیر؟ بنابراین تاریخ شناسان جبراً با یک معضل روبرو شدند. آنان به دلیل پیش فرضهای سکولار خود، نمی توانستند پژوهشهای خود را بر مبنای وجود خدا پایه گذاری کنند، با این وجود، نادیده گرفتن سنتهای مسلمانان (که موجودیت خدا را پیش فرض قرار می دهد) هم ممکن نبود، زیرا این سنتها نه تنها بهترین بلکه گاهی تنها مدارک و اسناد موجود بودند و تا همین اواخر هم وضع بر همین منوال بود.

اگرچه گروه جدیدی از متخصصان تاریخ اسلام (مانند دکتر جان وانسبرو، مایکل کوک، پاتریشیا کرون که قبلاً در آکسفورد و بعدها در کمبریج تدریس می کرد، یهودا نئو از دانشگاه اورشلیم، اندرو ریپین از کانادا و دیگران)، اعتراف می کنند که مسأله مداخله الهی در اینجا موضوع رمزآمیزی است، اما باز با دقت بیشتری منابع دیگر درباره قرآن را مورد بررسی قرار می دهند تا به سرخ هایی از منشاء آن دست یابند. همین منابع هستند که در شفافیت، توضیحات جایگزین آشکارتری را در مورد دینی ارائه می کنند که امروزه یک پنجم جمعیت جهان آن را پذیرفته اند و سریعتر از هر آیین بزرگ دیگری در حال رشد و گسترش است.

بنابراین، می خواهم از ماحصل کار آنها برای درک بهتر منشاء احتمالی قرآن استفاده کنم. احساس می کنم که مدافعین اعتقادات اسلامی باید در سالهای آینده با این داده ها روبرو شوند زیرا اکثر این مطالب جدید هستند که بسیاری از ادعاهای مطرح شده توسط محققین سنتی مسلمان در مورد کتاب مقدسشان- قرآن - و پیامبرشان- محمد- را عمیقاً مورد تردید قرار داده اند. پس اجازه بدهید تحلیل خود را با نگاه به منابعی آغاز کنیم که اکثر اطلاعات ما درباره اسلام، پیامبر و کتاب او، برگرفته از آنها است.

فصل اول

مشکلات مربوط به سنتهای اسلامی

برای نقدِ قرآن، آنچه اهمیت دارد این است که بدون توجه به گفته‌های مفسران اسلامی امروز، به آغاز اسلام و اولین منابع قرآنی بازگردیم تا بتوان به سرنخهای مربوط به صحت و سقم شان دست یابیم. ممکن است تصور کنید از آنجا که قرآن، اثر مکتوبی نسبتاً تازه است و یا به قول مسلمانان همین ۱۴۰۰ سال پیش به منصفه ظهور رسیده، نقد آن نباید کار دشواری باشد. بیایید با هم نگاهی بیاندازیم.

(۱) منابع

موضوع منابع همواره برای محقق سکولار اسلام محل مناقشه بوده است زیرا هرگونه مطالعه در باب قرآن باید با مسئله منابع اولیه در برابر منابع ثانویه آغاز گردد. منابع اولیه آن دسته از منابعی هستند که در نزدیکترین موقعیت زمانی اند و دسترسی مستقیمی به اصل رویداد دارند. منابع ثانویه به هر چیزی اطلاق می شود که جدیدتر و معاصرترند و در نتیجه وجودشان به منابع اولیه وابسته است. در اسلام، منابع اولیه ای که ما در اختیار داریم مربوط به ۱۵۰ تا ۳۰۰ سال پس از وقوع حوادث است و بنابراین فاصله زیادی با آن رویدادها دارند. به همین دلیل، عملاً می شود گفت که منابع ثانویه به حساب می آیند، چرا که به مطالب دیگری متکی هستند که اکثر آنها دیگر وجود خارجی ندارند. اولین و بزرگترین این منابع "سنتهای اسلامی یا سنتهای مسلمانان" است. به دلیل اهمیت سنتهای مسلمانان، بهتر است که ابتدا به آنها بپردازیم.

سنتهای مسلمانان متشکل از تألیفاتی است که در اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن دهم توسط مسلمانان درباره سخنان و اعمال محمد پیامبر در قرن هفتم و همچنین تفاسیر قرآن، گردآوری شده است. این تألیفات، تاکنون گسترده ترین مطالبی هستند که امروزه درباره دوران نخستین و ابتدایی اسلام در اختیار داریم. همچنین این تألیفات بیش از هر چیز دیگری که در اختیار ماست، با جزئیات دقیق به نگارش در آمده اند و

و تاریخها و همچنین توضیحاتی درباره آنچه رخ داده است را شامل می شوند. این سنتها به قولی، به درک بهتر بخش هایی از قرآن یاری می رسانند(متمم قرآن). پیروی از قرآن به خودی خود دشوار است چرا که با پریدن از یک داستان به داستان دیگر و با ارائه شرحی اندک در مورد پیش زمینه داستان یا روایت، خواننده را گیج می کنند. اهمیت سنتها در اینجاست که با ارائه توضیحاتی، شکاف نبود جزئیات را پر می کنند. در برخی موارد، سنتها از قرآن سبقت می گیرند. برای مثال، آنجا که قرآن به سه نماز روزانه اشاره دارد(سوره هود آیه ۱۱۴، سوره الإسراء آیات ۷۸-۷۹، سوره الزّوم آیات ۱۷-۱۸ و احتمالاً سوره النّور آیه ۵۸)، سنتهای مابعد قرآن، پنج نماز روزانه را قید کرده که از آن زمان تا کنون مسلمانان(سنّی ها) پنج نوبت نماز را به جا می آورند. در این سنتها، شاخه های متعددی وجود دارد. نگارندگان آنها، نویسنده نبودند بلکه تدوین گران و ویراستارانی بودند که اطلاعاتی که "به دستشان رسیده بود" را گردآوری می کردند. گردآورندگان بسیاری وجود دارند اما چهار نفر از آنها که به اعتقاد بسیاری از مسلمانان، معتبرترین در سبک مربوط به خود بودند، در سالهای ۷۵۰-۹۲۳(یا ۱۲۰-۲۹۰ سال پس از مرگ محمد) می زیستند و مطالب خود را گردآوری کرده اند. شاید در اینجا ذکر آثار آنها همراه با تاریخ های مربوطه مفید باشد:

◆ **سیره** که گزارشهایی درباره زندگی معمول پیامبر (از جمله جنگهای او) است. جامع ترین سیره توسط ابن اسحاق که در سال ۷۶۵ میلادی وفات یافت، نوشته شده است. اما امروز هیچ یک از نسخه های خطی او موجود نیست. در نتیجه، ما وابسته به سیره ابن هشام (وفات یافته در ۸۳۳ میلادی) هستیم که گویا برگرفته از تألیفات ابن اسحاق است. اگرچه خود او (و همچنین تحقیقات پاتریشیا کرون نشان می دهد) اعتراف می کند که بخشهایی که ممکن است باعث اهانت شوند را حذف کرده است(مانند مطالبی که از نظر او متناقض بوده است، شعرهایی که در جای دیگری مورد تأیید قرار نگرفته اند و همچنین مواردی که او آنها را قابل اعتماد نمی دانسته است).

◆ **حدیث** که حاوی هزاران گزارش یا روایت کوتاه (اخبار) درباره سخنان و اعمال پیامبر است که در قرن نهم و دهم توسط مسلمانان گردآوری شده است. از شش مجموعه معروف حدیث، مسلمانان مجموعه های البخاری (وفات یافته در ۸۷۰ میلادی) را معتبرترین منبع می دانند.

◆ **تاریخ** که دربردارنده تاریخ و وقایع زندگی پیامبر است و مشهورترین آنها توسط الطبری (وفات یافته در ۹۲۳ میلادی) در اوایل قرن دهم به نگارش درآمده است.

◆ **تفسیر** که شرح و تفسیر بر قرآن، دستور زبان و بافت متن آن است. مشهورترین تفاسیر نیز توسط الطبری (وفات یافته در ۹۲۳ میلادی) نوشته شده است.

(۲) تاریخ های متأخر

بدیهی است که نخستین پرسشی که باید بپرسیم این است که چرا این سنتها اینقدر دیر، یعنی ۱۵۰ تا ۳۰۰ سال پس از وقوع رویدادها، به رشته تحریر درآمده اند؟ ما در طول ۱۵۰ سال نخستین و یا بین نخستین فتوحات اعراب [اوایل قرن هفتم] و ظهور روایات سیره مغازی (بررسی و نقل اخبار جنگها) که از اولین مکتوبات اسلامی است، هیچ "گزارشی از جامعه اسلامی" نداریم [تا اواخر قرن هشتم]. باید انتظار داشت که طی این ۱۵۰ سال، حداقل بقایای شواهد و مدارک توسعه دین قدیمی عرب به سمت اسلام (یعنی سنتهای مسلمان) را بیابیم؛ با این وجود، هیچ چیزی موجود نیست. مسلمانانی هستند که با این گفته مخالفند و بر این باورند که مدارکی از سنتهای پیشین وجود دارد و اساساً به "الموطأ" (یکی از منابع حدیثی اهل سنت) نگاشته شده توسط مالک بن انس (متولد ۷۱۲ و وفات یافته در ۷۹۵ میلادی) اشاره می کنند. نورمن کالدر در کتاب "مطالعاتی در زمینه فقه اولیه مسلمانان" با

چنین تاریخ اولیه ای مخالف است و این پرسش را مطرح می کند که آیا می توان آثاری را به نویسندگانی که ذکر شد، نسبت داد یا خیر. او استدلال می کند که اکثر متونی که از این نویسندگان به ظاهر نخستین در اختیار داریم، "متون مکتبی" هستند که طی چندین نسل منتقل شده و توسعه یافته اند و به شکلی رسیده اند که ما آنها را بطور قابل ملاحظه ای قدیمی تر از "نویسندگان" فرضی می دانیم که به آنها نسبت داده شده است. به دنبال این فرضیه کنونی که "مذهب شافعی" (که معتقد است تمام حدیثها از قول محمد است)، تا سال ۸۲۰ میلادی کاربردی نداشته است، کالدر اینگونه نتیجه گیری می کند که المدونه بیانگر اقتدار نبوی محمد نیست، در حالی که در نقطه مقابل آن الموطأ در این مورد سخن می گوید، پس الموطأ باید کتاب مؤخرتری باشد. در نتیجه، به گفته کالدر، الموطأ نه قبل از سال ۷۹۵ میلادی، بلکه مدتی بعد از المدونه که در سال ۸۵۴ پس از میلاد نوشته شده است، به نگارش در آمده است. در حقیقت کالدر، الموطأ را نه حتی مربوط به قرن هشتم عربستان بلکه مربوط به قرن یازدهم کوردوبا، اسپانیا می داند. اگر گفته ی او صحت داشته باشد، پس حقیقتاً شواهد اندکی در مورد سنتهای دوره اولیه اسلام برای ما باقی مانده است.

استیفان همفری استاد تاریخ اسلام در روشن تر کردن موضوع، اشاره می کند که "ما تصور می کنیم که مسلمانان باید مطمئناً در ثبت دستاوردهای چشمگیر خود دقت خاصی از خود به خرج داده باشند، زیرا جوامع بسیار متمدن و شهری شده ای که تحت سلطه اسلام در آمدند، به سختی می توانستند از پذیرش آنچه بر آنان واقع شده بود اجتناب کنند." با این حال، طبق گفته همفری، همه آنچه ما از این دوران نخستین می یابیم، منابعی هستند که "یا ناقص و جسته و گریخته اند و یا نمایانگر دیدگاههای بسیار خاص یا حتی عجیب و غریب اند که کاملاً هرگونه احتمال تدوین اسلام در قرن اول را باطل می سازد.

بنابراین، این پرسش مطرح می شود که گردآورندگان قرن هشتم و نهم، مطالب خود

را از کجا تهیه کرده اند؟ پاسخ این است: نمی دانیم. همفری می گوید "شواهد ما برای مستندات پیش از سال ۷۵۰ میلادی، تقریباً به طور کامل از نقل قول های کاملاً مشکوکِ تألیفات مؤخرتر تشکیل شده است. در نتیجه، ما هیچ دلیل قابل اعتمادی مبنی بر این گفته نداریم که احادیث، حقایق زندگی محمد و یا حتی حقایق قرآن را بیان کرده باشند. از ما خواسته شده است که باور کنیم این اسناد که صدها سال بعد به رشته تحریر درآمده اند، صحیح و درست هستند، گرچه، غیر از این اسناد(که چیزی جز لیست نام افرادی نیستند که این سنتهای شفاهی را منتقل کرده اند) هیچ مدرکی دال بر صحت آنها به ما ارائه نشده است. با این وجود، این اسناد فاقد هرگونه مستندات قابل پشتیبانی اند که بتوان با استفاده از آنها صحت شان را مورد تأیید قرار داد. در هر صورت، بعداً در این مقاله بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

(الف) نگارش

مسلمانان بر این باورند که تاریخهای متأخر منابع اولیه را می توان به این واقعیت نسبت داد که در آن زمان، نگارش و نوشتن روی یک جای خاص مرسوم نبوده است. این فرضیه کاملاً بی اساس است، زیرا نوشتن روی کاغذ مدتها قبل از قرن هفتم آغاز شده بود. کاغذ مخصوص نوشتن در قرن چهارم ابداع شد و از آن پس به طور گسترده ای در سراسر جهان متمدن مورد استفاده قرار گرفت. مقر اصلی خاندان اموی در منطقه بیزانس سابق سوریه (و نه عربستان) قرار داشت. بنابراین، جامعه ای پیشرفته بود و اینکه در دربار خُلُفا از منشی استفاده می شد نشانگر این حقیقت است که نوشتن نسخه های خطی در آنجا کاملاً امری توسعه یافته بوده است.

علاوه بر این، به ما گفته شده است که عربستان (معروف به حجاز) در قرن هفتم و قبل از آن، بخاطر کاروانهایی که مسیرهای شمالی- جنوبی و احتمالاً شرقی و غربی را می پیمودند، منطقه ای تجاری محسوب می شد. در حالی که شواهد نشان می دهد که تجارت در درجه اول محلی بوده(که بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد) اما

کاروان ها هم در عبور و مرور بودند. می پرسیم: کاروان داران چگونه مدارک و آمار ارقام خود را ثبت و نگهداری می کردند؟ مطمئناً آنها این اعداد را به حافظه نمی سپردند.

و در نهایت، این پرسش مطرح می شود که اگر کسی قبل از آن زمان قادر به نوشتن نبوده است، ما چگونه به مجموعه مکتوبی به نام قرآن رسیده ایم؟ مسلمانانی از جمله عبدالله بن مسعود، ابوموسی و ابی ابن کعب، اندکی پس از مرگ محمد ادعا کردند که چند نسخه خطی از قرآن وجود دارد. اگر اسناد مکتوبی موجود نبود، پس این نسخه های خطی چه بودند؟ خود نسخه عثمانی باید پیش تر نوشته شده باشد، وگرنه "نسخه" عثمانی یعنی چه؟! مردم قادر به نوشتن بودند اما به دلایلی، هیچ مدرکی از اسناد فرضی پیش از سال ۷۵۰ باقی نمانده است.

(ب) قدمت

سایر محققین مسلمان اعتقاد دارند که عدم وجود مستندات اولیه را می توان ناشی از مقوله قدمت دانست. آنان بر این باور هستند که آن دسته از منابع اصلی که منابع اولیه بر اساس آنها نوشته شده اند، یا در گذر زمان نابود شده و تنها چند نمونه اندک از آن برای ما باقی مانده است و یا در نتیجه بررسی های بسیار زیادی که روی آنها انجام گرفته است، کهنه و فرسوده شده و در نتیجه از بین رفته اند.

چنین استدلالی حقیقتاً مشکوک به نظر می رسد. در کتابخانه بریتانیا نمونه های زیادی از اسنادی موجود است که توسط افرادی به تالیف درآمده که در جوامعی نه چندان دور از عربستان زندگی می کردند، اما این اسناد صدها سال قبل تر از دوره مورد نظر ما به رشته تحریر درآمده اند. در این موزه، نسخه های خطی عهد جدید همچون Codex Alexandrinus و Codex Syriaticus به نمایش گذاشته شده اند که هر دو در قرن چهارم یعنی سیصد تا چهارصد سال قبل از دوره مورد نظر نوشته شده اند! چرا آنها در اثر کهنگی و گذر زمان نابود و متلاشی نشده اند؟

با این حال، این استدلال به ویژه زمانی خیلی سست به نظر می‌رسد که ما آن را در مورد خود قرآن به کار ببریم. "متن عثمانی" قرآن (آخرین احکام و قوانینی که ظاهراً به راهنمایی عثمان، خلیفه سوم، توسط زید بن ثابت تدوین شده است) از نظر همه مسلمانان مهمترین اثر مکتوبی است که تاکنون به نگارش در آمده است. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، براساس سوره الزخرف آیات ۲-۴، قرآن "مادر کتابها" است. اهمیت آن در این واقعیت نهفته است که قرآن به عنوان یک نمونه دقیق از "لوحهای ابدی" موجود در بهشت تلقی می‌شود (سوره البروج آیه ۲۲). احادیث مسلمانان به ما می‌گویند که تمام کتابها و نسخه‌های خطی دیگر پس از ۶۴۶-۶۵۰ میلادی نابود شده‌اند. حتی "نسخه حفصه" که آخرین نسخه برگرفته از آن است نیز سوزانده شده است. اگر این نسخه عثمانی تا این اندازه حائز اهمیت بوده است، چرا روی کاغذ یا چیز دیگری نوشته نشد که تا به امروز محفوظ بماند؟ و مطمئناً، اگر قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی در اثر استفاده بیش از اندازه پاره شده‌اند، چرا مثل بسیاری از اسناد قدیمی‌تر که هنوز هم وجود دارند با نسخه‌هایی جایگزین نشدند که روی پوست نوشته می‌شدند.

آزمای شیملی، شرق شناس آلمانی می‌گوید ما مطلقاً هیچ مدرکی درباره متن اصلی قرآن در دست نداریم. همچنین هیچ یک از چهار نسخه‌ای که ادعا شده از روی نسخه اصلی نوشته شده و به مکه، مدینه، بصره و دمشق ارسال شده‌اند نیز در اختیارمان نیست. حتی اگر این نسخه‌ها در اثر گذر زمان و بخاطر مسأله قدمت متلاشی شده باشند، مطمئناً تکه‌هایی از آنها باید وجود می‌داشت که بتوان به آنها رجوع کرد. در پایان قرن هفتم، اسلام در سراسر شمال آفریقا و تا اسپانیا و شرق تا هند گسترش یافته بود. قرآن (طبق حدیث) هسته مرکزی ایمان آنها بود. مطمئناً با توجه به "شعاع تاثیرگذاری عظیم این جنبش"، باید برخی از اسناد یا نسخه‌های خطی قرآنی وجود می‌داشت که تا به امروز نیز باقی مانده باشد. با این حال، هیچ چیز از آن دوره وجود ندارند.

شیمیل اضافه می کند در حالی که مسیحیت می تواند ادعا کند که بیش از ۵۳۰۰ نسخه خطی شناخته شده یونانی عهد جدید، ده هزار نسخه لاتین و حداقل ۹۳۰۰ نسخه اولیه دیگر و در مجموع بیش از ۲۴۰۰۰ نسخه خطی عهد جدید را در اختیار دارد که ۲۵-۴۰ سال پس از مرگ مسیح (یا بین سده های اول تا پنجم) مکتوب شده اند، اسلام، قادر نیست حتی یک نسخه خطی کامل، قبل از قرن هشتم ارائه دهد. اگر مسیحیان توانسته اند هزاران نسخه خطی باستانی که همگی مدتها قبل از قرن هفتم یعنی زمانی که هنوز کاغذ اختراع نشده بود و مجبور به استفاده از پاپیروس بودند که متلاشی می شد را حفظ کنند، پس جای تعجب دارد که چرا وقتی قرآن نازل شد، مسلمانان قادر نبودند که حتی یک نسخه خطی از این دوره را که مدت ها بعد از مسیحیت ظهور کرده را، حفظ کنند؟ این موضوع حقیقتاً این فرضیه که: "تمام نسخه های اولیه قرآن در اثر گذر زمان و قدمت متلاشی شده اند و یا به دلیل فرسودگی از بین رفته اند" را با مشکلات جدی استدلالی روبرو می کند.

(پ) نسخه های خطی

در پاسخ به این نقد، مسلمانان ادعا می کنند که تعدادی از نسخه های "اصلاح شده نسخ عثمانی" که نسخه های اصلی قرن هفتم هستند را در اختیار دارند. من شنیده ام که مسلمانان ادعا می کنند نسخه های اصلی در مکه، قاهره و تقریباً در تمام جوامع کهن اسلامی وجود دارد. اغلب از آنها درخواست کرده ام که داده ها و اطلاعاتی که اثبات کننده قدمت آنهاست را به من ارائه کنند؛ کاری که تا به امروز هیچکس قادر به انجام آن نبوده است.

با این حال دو سند وجود دارد که تا حدی معتبر است و مسلمانان بسیاری به آن اشاره می کنند. یکی از این اسناد، نسخه های خطی سمرقند است که در کتابخانه دولتی شوروی، در تاشکند، ازبکستان (در قسمت جنوبی اتحاد جماهیر شوروی سابق) قرار دارد و دیگری نسخه خطی توپکاپی است که در موزه توپکاپی، در استانبول، ترکیه

یافت می شود. این دو سند به راستی قدیمی اند و کارشناسان خوشنویسی عرب و اسکرپیتولوژیستها به اندازه کافی بر روی آنها تجزیه و تحلیل ریشه شناختی و دیرینه نگاری انجام داده اند که بتوان از آنها در اینجا صحبت کرد.

نسخه خطی سمرقند:

نسخه خطی سمرقند به هیچ وجه یک سند کامل نیست. در حقیقت، از میان ۱۱۴ سوره موجود در قرآن امروز، تنها بخشهایی از سوره های البقره تا الزخرف در آن گنجانده شده است. در این سوره ها عبارات و جملات بسیاری مفقود شده اند. نوشته های واقعی متن، در نسخه قدیمی سمرقند یک مشکل واقعی دارند و این مشکل نامنظم بودن آن است. برخی از صفحات به طور منظم و یکنواخت رونوشت شده اند، در حالی که برخی دیگر کاملاً نامرتب و ناهماهنگ هستند. در برخی از صفحات، متن، نسبتاً گسترده است، در حالی که در برخی دیگر از صفحات، متن، کاملاً محدود و فشرده و متراکم است. بعضی اوقات حرف عربی "کاف" از متن حذف شده است، در حالی که گاهی اوقات نه تنها طویل و مبسوط شده بلکه حرف غالب در متن است. از آنجا که بسیاری از صفحات این نسخه بسیار متفاوت از یکدیگر هستند، فرض بر این است که این نسخه یک متن ترکیبی است که از بخشهای مختلف نسخه های خطی تهیه شده است.

همچنین در متن این نسخه می توان بین سوره ها تذهیب یافت که معمولاً از ردیفی از نوارهای رنگی مربع شکل و همچنین ۱۵۱ قاب بندی آذینی به رنگهای قرمز، سبز، آبی و نارنجی تشکیل شده است. این تذهیبا، اسکرپیتولوژیستها را وادار کرده است که این متن را به قرن نهم نسبت بدهند، چرا که بعید به نظر می رسد که چنین تزئیناتی در دست نوشته های عثمانی قرن هفتم که به استانهای مختلف ارسال شده است، وجود داشته باشد.

نسخه خطی توپکاپی:

نسخه خطی توپکاپی در استانبول ترکیه نیز روی پوست نوشته شده است و عاری از اعراب گذاری روی حروف است. همانند نسخه خطی سمرقند، این نسخه نیز حاوی قاب بندی آذینی است که نشانگر این است که چندان قدیمی نیست. مسلمانان ادعا می کنند که این نسخه نیز، اگر همان نسخه اصلی نوشته زید بن ثابت نباشد، یکی از نسخه های اصلی است. با این حال فقط کافی است آن را با نسخه خطی سمرقند مقایسه کنید تا دریابید که قطعاً هیچ یک از آنها نمی توانند نسخه اصلی عثمانی باشند. به عنوان مثال، نسخه خطی توپکاپی استانبول، در هر صفحه، ۱۸ سطر دارد، در حالی که نسخه خطی سمرقند در هر صفحه نیمی از این مقدار و بین ۸ تا ۱۲ خط دارد. کل نسخه خطی توپکاپی استانبول کاملاً رسمی نوشته شده است و کلمات و سطرها کاملاً یکنواخت هستند، در حالی که متن نسخه خطی سمرقند غالباً خیلی بی حساب و کتاب و بطور قابل توجهی بهم ریخته است و حالت طبیعی ندارد. نمی توان باور کرد که هر دو نسخه خطی از روی یک نسخه کپی شده باشند.

تجزیه و تحلیل نسخه خطی:

متخصصان تجزیه و تحلیل نسخه های خطی از سه آزمون و معیار برای تعیین قدمت نسخه ها به کار می گیرند. ابتداً، با استفاده از فرآیندهای شیمیایی همانند تست کربن-۱۴، قدمت کاغذی را که دست نوشته روی آن نگاشته شده است را تعیین میکنند. این روش برای کتابهای معاصرتری مانند قرآن رضایت بخش خواهد بود، زیرا با این روش، با بیست سال بیشتر یا کمتر، قدمت کتاب تاریخی مورد نظر تعیین خواهد شد. البته در استفاده از این روش تردیدهایی هم وجود دارد زیرا در طی این فرآیند، مقادیری مواد سازنده نسخه خطی از بین می رود و ناگزیر، بخش اعظمی از

اطلاعات را از دست خواهیم داد. اکنون شکل تصفیه شده تری از تست کربن-۱۴ مورد استفاده قرار می‌گیرد که به AMS (طیف سنجی جرمی شتاب دهنده) شهرت دارد و برای آزمایش، تنها نیازمند استفاده از ۰/۱-۵/۰ میلی گرم مواد است. با این وجود، تا به امروز هیچ یک از این دست نوشته‌ها با این روش‌های کم و بیش پیشرفته آزمایش نشده‌اند.

کارشناسان، جوهر این نسخه‌ها را هم مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند و ترکیب آن را تجزیه و تحلیل کرده تا تشخیص دهند که منشاء آنها از کجاست و آیا محو و مخدوش شده یا خطوطی روی یکدیگر بازنویسی شده‌اند یا خیر. اما تعیین قدمت این اسناد تاریخی به دلیل اینکه مدت زمان زیادی از عمرشان گذشته، قدری دشوار است. این مشکلات از اینجا ناشی می‌شود که غربی‌ها به دلیل ترس از کسانی که از این نسخ محافظت می‌کنند به این نسخ خطی برای تجزیه و تحلیل دقیق، دسترسی ندارند.

بنابراین متخصصان باید به خود متن مراجعه کنند تا جدید یا قدیمی بودن نسخه را مورد بررسی قرار بدهند. این مطالعه بیشتر به پالیوگرافی یا همان، دانش شناخت نوشته‌های کهن شهرت دارد. سبک‌های نوشتاری حروف در گذر زمان تغییر می‌کنند. این تغییرات معمولاً یکنواخت هستند زیرا نسخه‌های خطی معمولاً توسط کاتبان حرفه‌ای نوشته می‌شدند. بنابراین، طرز نوشتارشان معمولاً قواعدی را دنبال می‌کند که به راحتی قابل توضیح است و تغییرات تدریجی دارند. یک دیرینه‌شناس، با بررسی دستخط بکار رفته در متونی که تاریخ آنها از قبل مشخص شده و با توجه به تبلور آنها در گذر زمان، می‌تواند آنها را با سایر متون بدون تاریخ مقایسه کند و از این طریق از دوره زمانی که متن به آن تعلق دارد، اطمینان حاصل کند.

اکنون زمان آن رسیده است که هر دو نسخه خطی سمرقند و تاپکوبی مورد آزمایش قرار بگیرند تا در مورد تاریخ آنها به نتایج قابل توجهی دست یابیم. به عنوان جدی‌ترین ادله، این شواهد هستند که اثبات می‌کنند آیا هر دوی این نسخه‌های خطی از

از روی نسخه عثمانی بازنویسی شده اند و یا آیا اصلاً در قرن هفتم وجود خارجی داشته اند یا خیر.

خط کوفی:

چیزی که اکثر مسلمانان به آن توجه نمی کنند این است که این دو نسخه خطی به خط کوفی نوشته شده است، خطی که به گفته کارشناسان معاصر قرآن، مانند مارتین لینگز و یاسین حمید صفدی، تا اواخر قرن هشتم (دهه ۷۹۰ و بعد از آن) وجود خارجی نداشته است و به هیچ وجه در قرن هفتم در مکه و مدینه مورد استفاده قرار نمی گرفته است. دلایل این امر کاملاً ساده است. در نظر بگیرید که این خط کوفی که به الخط الکوفی معروف است، نام خود را از شهر کوفه در عراق گرفته است. بسیار عجیب است خطی که نام خود را از شهری گرفته است که تنها ۱۰-۱۴ سال قبل توسط اعراب فتح شده بود، خط رسمی قرآن عربی باشد.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که شهر کوفه (در عراق امروزی) شهری بود که پیش از آن زمان (۶۳۷-۶۳۸ میلادی) در دست ساسانیان یا پارسیان و تحت حاکمیت آنان قرار داشته است. بنابراین، اگرچه زبان عربی در آن سرزمین شناخته شده بود اما تا خیلی بعدتر از آن، اصلاً زبان غالب به شمار نمی آمد، چه برسد به آنکه خط غالب باشد.

در حقیقت می دانیم که خط کوفی در اواخر قرن هشتم (صد و پنجاه سال پس از مرگ محمد) به کمال خود رسیده و پس از آن در سراسر جهان اسلام مورد استفاده گسترده قرار گرفته است. این یک امر منطقی است، زیرا عباسیان پس از سال ۷۵۰ میلادی، اسلام را تحت کنترل خود درآوردند و به دلیل پیشینه ایرانی خود، مقر خود را در مناطق کوفه و بغداد بنا نهادند. بنابراین به این طریق می خواستند که دستخط شان بر سایر دستخط ها برتری داشته باشد. پس از حدود ۱۰۰ سال که خود، تحت سلطه بنی امیه

مقر بنی امیه در دمشق قرار داشت) بودند، اکنون کاملاً قابل درک است که یک خط عربی، مانند خط کوفی، در منطقه ای که بیشترین سلطه و تاثیرگذاری را داشته، باید به چیزی تبدیل شود که امروز در این دو نسخه می یابیم.

قالب افقی:

عامل دیگری که به تاریخهای متأخر و معاصر این دو نسخه خطی اشاره دارد، قالب نوشتاری آن است. باید توجه داشت که به دلیل سبک کشیده ی خط کوفی، هر دو نسخه از کاغذهایی استفاده می کنند که عرض آن بلندتر از حد معمول است. به این قالب، قالب افقی گفته می شود که از اسناد و کتاب های تاریخی مسیحیان آشوری و عراقی قرن هشتم و نهم گرفته شده است. نسخه های خطی عربی پیشین همه در "قالب عمودی" نگاشته شده اند. بنابراین، این نشانگر این است که هر دو نسخه خطی سمرقند و توپکاپی که به دستخط کوفی نوشته شده و از قالب افقی استفاده کرده اند، نمی توانند زودتر از ۱۵۰ سال پس از گردآوری نسخه عثمانی یعنی در اواخر قرن هشتم یا اوایل قرن نهم نوشته شده باشند.

نسخه های مشق و المائل:

بنابراین در آن زمان در حجاز (عربستان) چه خطی مورد استفاده بود؟ می دانیم که پیش از خط کوفی، دو خط عربی دیگر هم وجود داشته است که اکثر مسلمانان امروزی با آنها آشنایی ندارند. یکی از آنها خط المائل است که در حجاز و به ویژه در مکه و مدینه توسعه یافت و دیگری خط مشق بود که در مدینه ایجاد شد. المائل در قرن هفتم مورد استفاده قرار می گرفت و به آسانی قابل شناسایی است، چرا که با یک زاویه خفیفی نوشته می شود. در واقع المائل به معنای "کج کردن" است. این خط حدود دو قرن مورد استفاده قرار گرفته است.

پیدایش خط مشق نیز از قرن هفتم آغاز شد، اما تا قرن‌ها مورد استفاده قرار نگرفت. از نظر شکل، افقی‌تر است و می‌توان آن را از روی سبک نسبتاً شکسته و لطیف آن تشخیص داد. اگر قرآن در این زمان و در قرن هفتم تدوین شده است، پس طبیعتاً باید به یکی از دو خط المائیل و مشق نوشته می‌شد.

جالب اینجاست که ما امروز قرآنی داریم که به خط المائیل نوشته شده است و قدیمی‌ترین قرآنی محسوب می‌شود که امروزه در اختیار ماست. اما با این وجود، در استانبول یا تاشکند نیست، بلکه از قضا در موزه بریتانیا در لندن قرار دارد. قدمت این کتاب به اواخر قرن هشتم برمی‌گردد که توسط مارتین لینگز، متصدی سابق نسخه‌های خطی موزه بریتانیا، که خود یک مسلمان متعهد است، نگهداری می‌شود. بنابراین، با کمک تجزیه و تحلیل خطها، کاملاً یقین داریم که امروزه هیچ نسخه خطی شناخته شده‌ای از قرآن در دسترس ما نیست که قدمت آن به قرن هفتم برگردد.

علاوه بر این، تقریباً تمام نسخه‌های قدیمی و خطی قرآن که در اختیار ماست، در بهترین حالت قدمتی بیش از ۱۰۰ سال پس از مرگ محمد را دارا هستند. آمار شیمیل در کتاب خوشنویسی و فرهنگ اسلامی خود بر همین نکته تأکید دارد. او عنوان کرده که جدا از [قرآنی] که اخیراً در صنعا کشف شده، "نخستین تکه‌های یافته شده از قرآن که قابل تاریخ‌گذاری هستند به ۲۵ سال اول قرن هشتم برمی‌گردد".

جالب اینجا است که این قرآن‌های صنعا هنوز هم به عنوان یک معما باقی مانده‌اند، زیرا دولت یمن به آلمانی‌هایی که آنها را کشف کرده‌اند اجازه نداده تا نتیجه یافته‌های خود را منتشر کنند. آیا این کار دولت یمن می‌تواند برای جلوگیری از بر ملا ساختن حقایق باورنکردنی در مورد این قرآن‌ها و پوشاندن واقعیت باشد؟ گفته شده است که این قرآن‌های مربوط به اوایل قرن هشتم با آنچه امروز در اختیار داریم مطابقت ندارد. ما هنوز منتظر هستیم تا تمام حقیقت را بدانیم. با این حال، از شواهدی که در اختیار ماست، بعید به نظر می‌رسد که بخش‌هایی از قرآن که ظاهراً به دستور عثمان

بازنویسی شده اند، تا امروز باقی مانده باشند. آنچه برای ما بجای مانده است، صد و پنجاه سال شکافِ زمانی است که نمی توان برای آن علتی ذکر کرد. با این حال، پیش از پرداختن به قرآن، اجازه دهید به سنتهای مسلمانان برگردیم و بحث خود را اینگونه دنبال کنیم که آیا این منابع اولیه قرآن می توانند ارزیابی کافی از اعتبار قرآن ارائه کنند یا خیر. یکی از سنتهایی که بیشترین کاربرد را دارند، احادیث هستند.

(۳) اعتبار

نه تنها در میان مورخان سکولار، بلکه در خود اسلام نیز، حتی امروزه، بحثهای زیادی درباره اعتبار تألیفات و گردآوری های حدیث وجود دارد. همانطور که قبلاً گفتیم، اکثر متون تاریخی صدر اسلام که در اختیار ماست بین سالهای ۸۰۰-۹۵۰ میلادی تدوین شده اند. تمام متون بعدی، از این تألیفات به عنوان استاندارد استفاده کرده اند، در حالی که تألیفات قبلی دارای هیچ اعتباری نیستند. این امکان وجود دارد که احادیث پیشین دیگر مناسب و قابل استناد نبوده اند و به همین دلیل رها شده، متلاشی شده و یا از بین رفته اند. نمی دانیم. آنچه میدانیم این است که این گردآورندگان به احتمال زیاد مطالب خود را از مجموعه هایی استخراج کردند که در دهه های اوایل قرن نهم میلادی گردآوری شده و نه از اسنادی که در قرن هفتم نوشته شده اند، و قطعاً از خود محمد و یارانش اتخاذ نگردیده اند. همچنین می دانیم که بسیاری از گردآوری های آنان، تفسیر آزادی از اخبار قبلی (حکایتها و عباراتی) بوده که قابل قبولش می دانستند، گرچه هنوز مشخص نیست که ملاک مقبولیت آنها چه بوده است.

اکنون بدیهی به نظر می‌رسد که "مکاتب دینی" اوایل قرن نهم، با این ادعای کذب که آموزه‌های آنان در درجه اول از اصحاب پیامبر و سپس از خود پیامبر تکوین یافته است، به کار خود مشروعیت و اعتبار بخشیده‌اند. جوزف شاخ معتقد است که مبدع این کار، عالم اسلامی، الشافعی بود (وفات یافته در ۸۲۰ میلادی). الشافعی تأکید کرد به منظور اینکه سنت‌های دینی اعتبار لازم را پیدا کنند، باید به محمد رجوع شود. در نتیجه، حجم انبوهی از قوانین فقهی که توسط مکاتب کلاسیک دینی و با استناد به مشروعیت پیامبر (و احادیث منتسب به او) اعمال می‌شوند، در زمان شافعی و بعد از آن به وجود آمده است و در نتیجه بیانگر آموزه‌های عراقی متعاقب است نه آموزه‌های عربستان نخستین. به خاطر این دست‌ورکارِ تحمیل شده از سوی مکاتب دینی در مورد انتخاب احادیث قرن نهم و دهم است که امروزه بسیاری از مردم اعتبار حدیثها را انکار می‌کنند.

"وانسبرو" در مورد این موضوع با "همفری و شاخ" هم نظر است و می‌گوید اگرچه اسناد مکتوب، خود را معاصر با حوادثی نشان می‌دهند که توصیفشان می‌کنند، اما در حقیقت متعلق به دوره‌ی پس از وقوع چنین رویدادهایی هستند که خود این امر نشان‌دهنده این است که براساس دیدگاه‌های بعدی نوشته شده‌اند نه متناسب با اهداف و برنامه‌های زمان رویداد واقعه. به یکی از مثال‌های شیعیان توجه کنید. نگرش آنها کاملاً شفاف است، زیرا معتقدند که از میان ۲۰۰۰ حدیث معتبر، اکثر آنها (۱۷۵۰ مورد) برگرفته از سخنان علی، داماد پیامبر است که تمام شیعیان پیرو او هستند. از منظر یک ناظر معمولی، این مسئله مشکوک به نظر می‌رسد. اگر پیش فرض اعتبار احادیث برای شیعیان کاملاً سیاستمدارانه بوده، پس چرا نباید استنباط کرد که همین فرض در مورد آثار سایر مؤلفان احادیث نیز صدق می‌کند. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا هنوز "رگه‌هایی از حقیقت تاریخی" برای استفاده ما باقی مانده است یا خیر؟ "شاخ و وانسبرو" هر دو در این مورد تردید دارند.

پاتریشیا کرون با ادعای اینکه اعتبار احادیث در نتیجه ی تعصب مؤلفان و گردآوردندگان آنها از بین رفته است، بحث را یک قدم جلوتر می برد و می گوید:

”بر این اساس، آثار نخستین گردآوردگانی همچون ابو مخنف، سیف بن عمر، عوانه، ابن اسحاق و ابن الکلبی صرفاً انبوهی از حدیث های مختلف است که بازتاب هیچ شخصیت، مکتب، زمان یا مکانی نیست: همانطور که ابن اسحاق اهل مدینه، احادیث را به نفع عراق، انتشار و انتقال می دهد، از آن طرف سیف عراقی نیز احادیثی در تضاد با آن دارد. و مشخصه تمام گردآوریها و تألیفات، گنجاندن مطالب در حمایت از عقاید متعارض شرعی و دینی و اعتقادی است.“

به عبارت دیگر، مکاتب دینی محلی با تکیه بر توافقات و نظرات علمای محلی، احادیث مختلفی را شکل دادند. به مرور زمان این گوناگونی و تفاوت، توجه علمای دین را جلب کرد و متوجه شدند که شریعت مسلمانان احتیاج به یکدست سازی دارد. با توسل به سنت نبوی، راه حل این مشکل پیدا شد که نشان می داد سنت نبوی، نسبت به رأی علمای دین اقتدار بالاتری داشت. از این رو احادیث منسوب به پیامبر از حدود سال ۸۲۰ میلادی به بعد شروع به تکثیر و انتشار کرد.

برای مثال، به نظر می رسد ”سیره“ که بهترین مطالب را درباره زندگی پیامبر به ما ارائه می دهد، برخی از اطلاعات خود را از قرآن گرفته است. اگرچه برای تعیین اعتبار آن از ”اسناد“ استفاده می شود(که البته همانطور که بعداً خواهیم دید، اعتبار خود اسناد(Isnad) نیز مورد تردید است)، اما اعتبار همین اسناد نیز به اقتدار قرآن بستگی دارد. قرآنی که اکنون اعتبار خودش نیز مورد تردید است. به گفته جی. لوی دلا ویدا در مقاله ای درباره سیره، به نظر می رسد که شکل گیری سیره تا دوره ای که مدون شد در راستای خطوط زیر صورت گرفته است:

”تکریم و احترام دائماً روزافزون شخص محمد، موجب بزرگ جلوه کردن شخصیت

او به شکل فردی مقدس و افسانه ای گردید که در کنار خاطرات تاریخی کم و بیش مخدوش، قسمتهایی هم با الگوبرداری از سنت دینی یهود یا مسیحی (شاید هم ایرانی، هرچند به میزان بسیار کمتر) داستان هایی گردآوری شد. " بنابراین شواهدی که در دست داریم اعتبار اندکی دارند. " حتی مطالب اولیه نیز کمک چندانی به ما نمی کنند. مغازی که داستانهای نبردها و مبارزات پیامبر است، جزء نخستین اسناد مسلمانان است که در اختیارماست. آنها باید بهترین تصویر از آن زمان را به ما ارائه دهند اما چیزهای اندکی درباره زندگی یا تعلیم پیامبر در اختیار ما می گذارند. در حقیقت، عجیبت از همه اینکه در هیچ کجای این اسناد، محمد به عنوان یک پیامبر مورد تکریم و احترام قرار نگرفته است!

(۴) تناقضات

مشکل دیگری که در مورد احادیث مطرح است، تناقضات، سردرگمی ها و ناهماهنگی ها و همچنین ناهنجاریهایی است که در کل متون موجود است. به عنوان مثال پاتریشیا کرون می پرسد: "با اظهارات جابر البلاذری-تاریخ نگار مسلمان- مبنی بر اینکه قبله (جهت نماز) در نخستین مسجد کوفه به سمت غرب بود و یا اینکه فاطمه های بسیاری وجود داشته اند و یا اینکه علی گاهی برادر محمد خوانده شده است، چه باید کرد؟ این حدیثی است که در آن اطلاعات هیچ معنایی ندارند و به هیچ جایی نمی رسند."

برخی از نویسندگان گزارشهایی نوشته اند که در مغایرت با گزارشهای دیگری است که توسط خودشان نوشته شده است. برای مثال، الطبری غالباً روایات متفاوت و گاه متضادی از حوادث یکسان بیان می کند. بنابراین این سوال که الطبری چقدر مطالب خود را ویرایش کرده است نیز همچنان یک سوال بی پاسخ باقی می ماند. آیا او "اخبار"

(روایت‌های کوتاه) که برای توسعه و نشان دادن مضامین اصلی تاریخ دولت اسلامی مورد استفاده قرار داده است را انتخاب کرده است؟ نمی‌دانیم. ابن اسحاق به ما می‌گوید که محمد با ورود به یثرب (مدینه) وارد خلاء سیاسی شد، اما در ادامه می‌گوید که او اقتدار را از دست حاکم دیرپای شهر بیرون کشید. همچنین ذکر می‌کند که یهودیان در مدینه از همسایگان عرب خود حمایت می‌کردند و با این وجود مورد آزار و اذیت آنها قرار می‌گرفتند. کدام یک از این روایات متناقض را باید باور کرد؟ همانطور که کرون اشاره کرد، "داستانها بدون توجه به اینکه در واقعیت تاریخی، وضعیت مدینه چگونه بوده یا چگونه نبوده است، روایت شده‌اند".

مشکل دیگر در مورد این روایات، گزارشات متناقضی است که به نظر می‌رسد توسط گردآورندگان مختلف ارائه شده است. اختلافات بسیاری در یک مضمون مشترک وجود دارد. به عنوان مثال ۱۵ روایت مختلف از برخورد محمد با نماینده ای از یک دین غیراسلامی که او را پیامبر آینده می‌دانسته، نقل شده است. برخی روایات این رویارویی را در دوران نوزادی او ذکر کرده‌اند. برخی هنگامی که او نه یا دوازده ساله بوده و برخی دیگر وقتی او بیست و پنج ساله بوده است.

برخی روایات معتقدند که مسیحیان اتیوپیایی یا یهودیان او را ملاقات کرده‌اند، در حالی که برخی دیگر بر این باور هستند که یک غیبگو و کاهن او را در مکه یا اوکاز یا ذوالمعاز دیده است. کرون به این نتیجه رسید که آنچه در اینجا داریم چیزی نیست مگر "پانزده نسخه ساختگی از واقعه ای که هرگز رخ نداده است".

در نتیجه، تشخیص اینکه کدام روایات معتبر هستند و کدامیک باید کنار گذاشته شوند، دشوار است. این مسئله ای است که حتی امروزه نیز مسلمانان و خاورشناسان را گیج و سردرگم می‌کند.

(۵) شباهت ها

از سوی دیگر، بسیاری از روایات، مطالب مشابهی را ذکر می کنند که این نشان دهنده بازبایی مجموعه ای از اطلاعات در طی قرن‌ها، بدون هیچگونه اشاره ای به محل پیدایش آنها است. به عنوان مثال تاریخ الطبری که در مورد زندگی پیامبر است، تقریباً مشابه سیره ابن هشام است و تقریباً همان "تفسیر قرآن" او است، که آن هم مشابه مجموعه حدیث بخاری است. به نظر می رسد که به دلیل شباهت‌های آنان در چنین تاریخ‌های دوری، به یک منبع واحد در اوایل قرن نهم اشاره دارند که بقیه افراد مطالب خود را از آن گرفته اند. آیا این موضوع به مطالب مدون شده (کائن) توسط علمای اسلامی اشاره دارد؟ احتمالاً. اما هرگز نمی توان مطمئن بود.

(۶) رشد و گسترش

یکی دیگر از اشکالات مربوط به این احادیث، مسائل مربوط به اشاعه و گسترش است. همانطور که اشاره کردیم، اثری از این آثار تا قبل از قرن هشتم (۲۰۰-۳۰۰ سال پس از واقعه ای که به آن اشاره دارند) وجود نداشت. سپس ناگهان توسط صدها هزار نفر گسترش یافتند. چرا؟ چگونه می توان این گسترش را توضیح داد؟ برای مثال، مرگ عبدالله، پدر محمد را در نظر بگیرید. گردآورندگان اواسط تا اواخر قرن هشتم (ابن اسحق و معمر) در این موضوع توافق نظر داشتند که عبدالله آنقدر زود از دنیا رفته است که محمد به واسطه مرگ او یتیم شده است. اما در مورد جزئیات خاص مرگ او می گویند: "خدا بهتر می داند". پس از آن، در قرن نهم چیزهای بیشتری در این مورد آشکار شد. الواقدی که پنجاه سال بعد، شروع به نوشتن می کند، نه تنها در مورد زمان مرگ عبدالله بلکه در مورد نحوه و مکان و سن مرگ و

محل دقیق دفن او نیز می‌گوید. به گفته مایکل کوک، " این تحول از نقطه ای به نام "عدم اطمینان" تا وفور جزئیات دقیق، و آن هم تنها در طی نیم قرن، نشان می‌دهد که الواقدی وقوف چندانی بر آنچه نوشته، نداشته است. این شاخصه الواقدی است. الواقدی بر عکس ابن اسحاق، همیشه مایل بوده است که تاریخها، مکانها و اسامی دقیق را ذکر کند. کرون پاسخ می‌دهد:

" جای تعجب نیست که محققین تا این حد شیفته الواقدی هستند: کجا می‌توان اطلاعات دقیق و شگفت‌انگیزی درباره هر موضوع مورد نظری را یافت؟ اما با توجه به اینکه تمام این اطلاعات، قبل از ابن اسحاق ناشناخته بود، در نهایت، ارزش آن مشکوک و مورد تردید است. و اگر اطلاعات جعلی تا این حد در دو نسل بین ابن اسحاق و الواقدی جمع شده باشد، دشوار است به این نتیجه نرسیم که در سه نسل بین محمد و ابن اسحاق، اطلاعات جعلی خیلی بیشتری می‌تواند ایجاد شده باشد." در نتیجه، بدون هیچ نظارت واقعی و یا تمایل به ارائه هرگونه سند معتبری، گردآورندگان به چیزی بیش از آنچه مقام آنها اجازه می‌داد، تبدیل شدند. پژوهشگران مسلمانی که از این گسترش و تکثیر آگاه هستند، با ادعای اینکه در این دوران تازه دین اسلام شروع به تثبیت خود کرده بود، این موضوع را توجیه می‌کنند. می‌گویند که در چنین شرایطی، طبیعی است که مکتوبات بیشتری نیز تولید شود. آنان ابراز می‌دارند که مطالبی که قبلاً نوشته شده بوده است، دیگر مناسب اسلام جدید نبوده و در نتیجه دور ریخته شده و یا نابود شده است.

اگر چه برخی به این نظریه باور دارند، اما می‌توان فرض کرد که حداقل مقدار اندک و ناچیزی از این اسناد می‌توانست در یک کتابخانه یا کلکسیونهای شخصی باقی مانده باشد. با این وجود، هیچ چیزی وجود ندارد و این موضوع همچنان در حاله ای از تردید باقی می‌ماند.

با این حال، چیزی که بیشتر اهمیت دارد این است که آیا "نسخه قرآن عثمانی" (آخرین بازنویسی اصلاحی قرآن ظاهراً توسط زید بن ثابت در سال ۶۴۶-۶۵۰ پس از

میلاد تدوین شده و منبع قرآن معاصر ماست) در دایره ی این سناریو قرار می گیرد یا خیر؟ مطمئناً این موضوع اهمیت دارد، زیرا همانطور که قبلاً ذکر کردیم، براساس حدیث، ما بقی رونوشت ها و نسخه های خطی، توسط خلیفه عثمان سوزانده شد و تنها این کتاب باقی ماند که چهار نسخه از روی آن به رشته تحریر درآمد. این چهار نسخه امروز کجا هستند؟ قدمت قدیمی ترین نسخه های خطی قرآن که ما در اختیار داریم، پیش از ۶۹۰-۷۵۰ میلادی نیست. آیا مقامات اسلام مایل به پذیرش این هستند که این چهار نسخه نیز کنار گذاشته شده اند زیرا دیگر برای اسلام جدید مناسب نبوده اند؟

علاوه بر این، تعداد بسیار زیادی از حدیثهایی که ناگهان در قرن نهم پدیدار شدند، تردیدهای زیادی به وجود آوردند. ادعا شده است که تا اواسط قرن نهم بیش از ۶۰۰۰۰۰ حدیث یا داستان قدیمی درباره پیامبر وجود داشته است. در حقیقت، طبق روایات، این حدیثها تا حدی زیاد بوده است که خلیفه حاکم از البخاری، نویسنده مشهور، خواسته است تا سخنان واقعی پیامبر را از بین این ۶۰۰۰۰۰ جمع آوری کند. بدیهی است که حتی در آن زمان نیز در مورد صحت بسیاری از این حدیثها تردید وجود داشته است.

بخاری جز اظهارات مبهم "غیرقابل اعتماد" یا "نامناسب بودن"، هرگز چیزی از ملاکهای راهنمای خود برای انتخاب نگفته است. در پایان، تنها ۷۳۹۷ حدیث یا تقریباً تنها ۱.۲٪ از کل احادیث باقی ماند... با این حال، گفته می شود که با احتساب تمام تکرارها، کلاً ۲۷۶۲ مورد از بین ۶۰۰۰۰۰ باقی ماندند. این بدان معنی است که از ۶۰۰۰۰۰ حدیث، ۵۹۲۶۰۳ حدیث نادرست بوده و باید دور انداخته می شد. بنابراین نزدیک به ۹۹٪ آنها جعلی بوده اند! باورنکردنی است!

از قضا این نوع سناریوها است که موجب تردید در صحت هر یک از حدیثها می گردد. اگر این همه حدیث جعلی قلمداد می شوند، در وهله اول این ۶۰۰۰۰۰ حدیث از کجا آمده اند؟ آیا هیچ یک از آنها مکتوب بوده اند؟ آیا ما مدرکی در مورد وجود آنها قبل

از این زمان در دست داریم؟ اصلاً.

به نظر می‌رسد همانقدر که آنها به طور ناگهانی در این دوره (در قرن نهم یا ۲۵۰ سال پس از واقعه ای که به آن اشاره دارند) به وجود آمدند و همانقدر بطور ناگهانی هم رد شدند، نشان دهنده این است که آنها در همان زمان خلق شده بودند نه در دوره های ماقبل آن.

این موضوع بازتاب یافته ی ساخت در مورد نیاز تدوین کنندگان و گردآورندگان قرن نهم به رسمیت و اعتباربخشی به قوانین و سنتهای وام گرفته شده از طریق یافتن ارتباطی بین این قوانین و پیامبر است. این مولفان با شتابزدگی و آزادانه سنتهای شفاهی را وام گرفتند که این امر به نوبه خود، علما را ناچار کرد تا مداخله کنند و آن دسته از حدیث هایی که گمان می‌کردند از دستور کار آنها پشتیبانی می‌کند را جزء حدیثهای اصیل اعلام کنند. این کارشان، این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که آنان بر چه اساسی در مورد اعتبار و یا عدم اعتبار سنتها تصمیم گیری کردند.

(۷) اسناد (Isnad)

برای پاسخ به این سوال، مفسرین مسلمان مدعی هستند که ابزارهای اولیه و اصلی آنها در انتخاب حدیث صحیح و جعلی، یک فرآیند انتقال شفاهی بوده است که به زبان عربی به آن اسناد گفته می‌شود. مسلمانان ادعا می‌کنند که این، روشی علمی بوده که البخاری، طبری و دیگر گردآورندگان قرن نهم و دهم برای تصدیق تألیفات خود مورد استفاده قرار می‌دادند. گردآورندگان برای پی بردن به این که چه کسی نویسنده اصلی حدیث های متعددی که در اختیار دارند بوده است، فهرستی از اسامی را تهیه می‌کرده و به قول خودشان، ردّهر حدیث را در طول زمان می‌گرفتند تا به نویسنده ای در دوران پیامبر می‌رسیدند. به دلیل اهمیت علم اسناد در بحث ما، این علم باید با جزئیات بیشتری توضیح داده شود: به منظور اعتباربخشی به یک حدیث

یا یک روایت، فهرستی از اسامی به هر سند نسبت داده می شد که ظاهراً اشاره به افرادی داشت که آنها را نقل کرده بودند. این لیست زنجیره ای از نامهای کسانی بود که اعلام می داشتند "من این روایت را از ... دریافت کرده ام که خود او نیز آن را از گرفته بود و او نیز مطلب را از یکی از صحابی پیامبر دریافت کرده بود.

با وجود اینکه انتقال شفاهی در غرب بسیار مورد ظن و تردید است، اما در جهان عرب روشی بسیار توسعه یافته بود و وسیله ای برای انتقال روایت های تاریخی در میان آنها به شمار می رفت. مشکل انتقال شفاهی این است که به دلیل ماهیتش، در برابر تحریف آسیب پذیر است، چرا که هیچ قاعده و یا سند مکتوبی برای تأیید آن وجود ندارد. بنابراین، دستکاری آن به دلخواه شخص انتقال دهنده به راحتی امکانپذیر است (دقیقاً مانند بازی "پچ و درگوشی" کودکان). با این حال، برای مسلمانان نخستین، روش انتقال شفاهی یا همان اسناد، ضروری تلقی می شد. دغدغه ما این است که چگونه می توان از معتبر بودن اسامی اطمینان حاصل نمود؟ آیا شخصی که معتبر شناخته شده است، واقعاً حقیقت را بازگو کرده است؟

در اسناد، یک گردآورنده، برای کسب اعتبار برای نوشته های خود، افراد مشهور تاریخی را فهرست می کند، شبیه به عرفی که ما امروزه از افراد برجسته درخواست می کنیم برای کتاب ما پیشگفتار بنویسند. هرچه فهرست داخل زنجیره طولانی تر باشد، اعتبار آن نیز بیشتر است. اما برخلاف کسانی که امروزه پیشگفتار می نویسند، گردآورندگان قرن نهم هیچ مستنداتی برای اثبات معتبر بودن منابع خود نداشتند. افرادی که نامشان ذکر شده است، سالها پیش از دنیا رفته بودند و نمی توانستند بر آنچه از آنها نقل قول می شود، صحه گذارند.

عجیب است که اسناد، رشدی عقبگرد گرایانه داشت. مثلاً در برخی از متون اولیه بیانیه ای یافت می شود که به خلیفه ای از خاندان بنی امیه نسبت داده شده، یا مانند

برخی از ضرب المثل های رایج، مرجع مشخصی ندارد؛ در جای دیگر، همین عبارات را می توان در قالب گزارشهای حدیثی با اسناد کاملاً مستند یافت که به محمد یا یکی از اصحاب وی برمی گردند.

بنابراین به نظر می رسد که احتمالاً اسناد، برای اعتباربخشی به احادیث مشخصی مورد استفاده قرار گرفته است که "به طور واضح به موضوعات مورد علاقه جوامع اسلامی در نسلهای بعد از محمد مربوط می شده است اما طوری تنظیم و تدوین شده که به ظاهر شبیه پیشگویی ها و سخنان وی به نظر بیاید. این اسناد واحادیثی که ظاهراً مورد تأیید اسناد است، صرفاً گواه بر این است که شارحین و مفسران اسلامی، چیزی را که دوست داشتند باور کردند، نه آنچه می تواند به عنوان واقعیتهای تاریخی تلقی شود که این امر به نوبه خود موجب تضعیف پیامی (تبلیغ اسلام) می گردد که آنان سعی در انتقالش دارند.

بنابراین کاملاً واضح است که اسناد، به جای تأیید و اثبات مطالبی که در احادیث مسلمانان یافت می شود، مشکل بزرگتری ایجاد می کنند. پاتریشیا کرون می گوید: "ما به این درک رسیده ایم که بدون هیچگونه انتقال مداوم سنت های شفاهی در طول قرنهای هفتم و هشتم، احادیث را می توان تنها تصویری مختصری از اواخر قرون نهم و دهم دانست، نه چیزی بیشتر".

علاوه بر این، علم اسناد که هدف آن اعتبار بخشی به آن همه روایات بود، تازه در قرن دهم یعنی مدتها پس از تدوین اسناد سوال برانگیز، آغاز شد و بنابراین در بحث ما محلی از اعراب ندارد. در نتیجه، از آنجا که این علم، علم چندان دقیقی نیست، قاعده کلی "برای اکثر تاریخ شناسان امروز بدین صورت است: "هرچه فهرست اسامی طولانی تر و حاوی نامهای مشهور تاریخی باشد، به اصالت آن بیشتر باید شک کرد." بنابراین هرگز نخواهیم فهمید که آیا نام هایی که در اسناد ذکر شده اند، اطلاعاتی که به واسطه آنها اعتبار یافته اند را واقعاً از کسی دریافت کرده و به دیگران منتقل کرده اند یا خیر؟

(۸) داستانسرایی

احتمالاً بزرگترین بحث بر علیه "احادیث اسلامی" به عنوان یک منبع، مسأله انتقال است. برای درک بهتر این بحث باید عمیقاً به بررسی حدوداً صد سال قبل از ابن اسحاق (۷۶۵ میلادی) و به زمان بعد از مرگ محمد (۶۳۲ میلادی) بپردازیم، زیرا، روحانیون مسلمانی که زندگینامه [محمد] را به آنها میدوینیم، مخزن اصلی حافظه برای ثبت سنت پیامبر نبودند.

به گفته پاتریشیا کرون محقق دانمارکی نقد منابع تاریخی، در این زمینه ما اطلاعات اندکی در مورد منابع اصلی در اختیار داریم، چرا که احادیث با ازدیاد داستانسرایان در طی یک و نیم قرن تغییر شکل داده اند. این داستانسرایان quṣṣā (قُصَّصاً) نامیده می شدند. این باور وجود دارد که آنها داستانهای خود را با استفاده از الگوی افسانه های کتاب مقدس که در آن زمان در جهان بیژانس و اطراف آن بسیار مشهور بود، و همچنین داستانهایی با منشاء ایرانی جمع آوری می کردند. ازدل داستانهای آنها مکتوباتی بیرون آمد که بیشتر به رمانهای تاریخی شباهت داشت تا تاریخ.

در این داستانها نمونه هایی از مطالبی وجود دارند که نسلهها پیش از مکتوب شدنشان، توسط سنت شفاهی منتقل می شد. آنها بر دو قسم بودند: متواتر (مطالبی که به طور پی در پی دست به دست می شد) و مشهور (مطالب که بسیار مشهور بودند). پاتریشیا کرون در کتاب خود با عنوان "تجارت مکه و ظهور اسلام" معتقد است که بیشتر آنچه که گردآورندگان بعدی دریافت کرده اند، از طریق این داستان نویسان (قُصَّصاً) است که به طور سنتی مخازن واقعی تاریخ بوده اند.

این داستانسرایان بودند که سنت شفاهی مسلمانان را خلق کردند. سنت تاریخی تمام عیاری که ظاهراً این داستانسرایان افسانه های خود را به آن افزوده اند، وجود خارجی نداشته است. داستان نویسان چنان نقشی اساسی در شکل گیری سنت

داشته اند که چیزهای اندکی برای اثبات صحت و اصالت تاریخی آن وجود دارد. از آنجا که داستانسرایان پیرو داستانسرایان دیگر بودند، یادآوری گذشته به انبوهی از داستانها، مضامین و نقش و نگارهایی خلاصه می شد که می توانست در فراوانی گزارشهای به ظاهر واقعی ترکیب و بازترکیب شود. بازترکیب موجب ایجاد جزئیات جدیدی می شد و با جمع آوری اطلاعات جعلی، اطلاعات اصلی از بین می رفت. در غیاب یک سنت جایگزین، مفسرین مسلمان قدیم ناچار بودند که به داستانهای داستانسرایان اعتماد کنند آنچنان که ابن اسحاق، واقفی و دیگر مورخان این کار را کردند. آنان به مجموعه هایی متکی شدند که همگی داستانهای مشابهی را روایت می کردند (پاتریشیاکرون).

کرون معتقد است که چون نخستین گزارشهای مکتوب درباره زندگی محمد تا اواخر دوره اموی (حدود سال ۷۵۰ میلادی) به نگارش درنیامده است، بنابراین "احادیث دینی اسلام"، به جای حفظ گذشته، تخریب تاریخ را پی ریزی کرده است. " و این حدیث است که در آن، اطلاعات به معنای هیچ است و به هیچ جایی نمی رسد". بنابراین، دلیل اینکه سنت مسلمانان قابل اعتماد نیست این است که در طول انتقال خود از نسلی به نسل دیگر، تغییرات و دگرگونی های بیش از اندازه ای داشته است. در حقیقت، دوباره آنچه که قبلا نیز گفته ایم را تکرار می کنیم: احادیث تنها زمانی قابل استناد هستند که از همان دوره ای صحبت کنند که در آن به نگارش درآمده اند و نه چیزی دیگر.

* * *

در نتیجه، این مطالب، مشکلات عظیمی را برای یک تاریخ شناس ایجاد می کنند؛ یک تاریخ شناس تنها زمانی این مطالب را معتبر و موثق می داند که داده های قابل مشاهده ای وجود داشته باشد که بتواند به طور عینی مورد ارزیابی قرار بگیرد و مشخص گردد که از منابع ثانویه ای استخراج شده اند که خود برگرفته از منابع اولیه ای هستند که این احادیث از آنها به دست آمده اند. با این وجود حتی اگر چنین

مطالبی نیز وجود داشته باشد، تعداد آنها بسیار اندک است. بنابراین این سوال مطرح می شود که "آیا واقعاً تا به حال منابع اولیه ای وجود داشته است و اگر چنین است آیا می توان آنها را با استفاده از مطالب ثانویه ای که در اختیار داریم، شناسایی کنیم؟"

در سنت های شفاهی اشکالات بسیاری وجود دارد: تاریخهای موخرِ نخستین نسخه های خطی، از بین رفتن اعتبار به دلیل تغییرات اعمال شده بر اقتضای زمان و تناقضات مشهود (اگر سنت ها را مطالعه کنید) و همچنین تکثیر و گسترش سنت ها در اثر باز ویرایش های فاحش توسط داستانسرایان و در آخر علم غیردقیق اسناد که برای اثبات اصالت سنت ها مورد استفاده قرار می گیرد از جمله این اشکالات هستند.

آیا تعجب آور نیست که مورخان، در حالی که موظف به مراجعه به مطالب ارائه شده توسط سنت مسلمین (به دلیل اندازه و دامنه آن) هستند، ترجیح می دهند توضیحات جایگزینی برای ایده ها و نظریه های پذیرفته شده بیابند و در عین حال در جاهای دیگری به دنبال منابع بیشتر باشند؟ پس از مراجعه به قرآن، منطقی است که دوباره به آن برگردیم، چرا که این دانشمندان مسلمان هستند که ادعا دارند که این خود قرآن (و نه سنت و احادیث) است که بهترین منبع برای اقتدار خودش را در اختیار ما قرار می دهد.

فصل دوم

نقد داخلی قرآن

در حالی که مسلمانان برای کتابهای مقدس از جمله عهد عتیق و عهد جدید احترام زیادی قائل هستند، خواستار جایگاهی بینظیر و عالی برای قرآن می باشند و ادعا می کنند این کتاب بر سایر کتب آسمانی برتری دارد، زیرا طبق گفته آنها، در درجه اول، توسط انسان نوشته نشده است و بنابراین هرگز آلوده به اندیشه ها یا سبکهای انسانی نیست. به دلایلی از این قبیل غالباً "مادر کتابها" خوانده می شود (برگرفته از سوره الزخرف آیات ۳-۴).

(۱) تدوین قرآن

مسلمانان ادعا می کنند که برتری قرآن بر سایر مکاشفه های آسمانی، به دلیل ساختار پیچیده و سبک نگارش فصیح آن است. آنها از سوره یونس آیات ۳۷-۳۸، سوره البقره آیه ۲۳ و یا سوره الإسراء آیه ۸۸ نقل قول می کنند که می گوید: "آیا آنها خواهند گفت 'محمد آن را جعل کرده است؟' پاسخ: پس فصلی مانند آن بیاورید و اگر راست می گوئید، غیر از خدا، هر کسی را به یاری خود بخوانید." این سخن اغراق آمیز در حدیث (مشکات سوم، ص ۶۶۴) بازگو شده است، که می گوید: "قرآن بزرگترین شگفتی در میان شگفتیهای جهان است... این کتاب با توجه به تصمیم متفق القول دانشمندان در زمینه های گفتاری، سبک، بلاغت، افکار و صحت قوانین و مقررات برای شکل دادن به سرنوشت های بشر، در جهان بی نظیر است."

(الف) غیرقابل تکرار بودن

مسلمانان اینگونه نتیجه گیری می کنند که از آنجا که هیچ اثر مکتوبی همپایه قرآن وجود ندارد، این امر اثبات می کند که قرآن معجزه ای است که از جانب خداوند نازل شده و توسط هیچ شخصی نوشته نشده است. این تکرارناپذیری (منحصر به فرد بودن) است که در زبان عربی اعجاز خوانده می شود که مسلمانان معتقدند اثباتی بر تألیف الهی آن و در نتیجه جایگاه آن به عنوان یک معجزه است و نقش محمد و همچنین صحت اسلام را تأیید می کند.

با اینحال، خود قرآن شک و تردیدهایی در مورد شکل گیری اولیه خود ایجاد می کند و مطمئناً تردیدهایی در مورد تکرارناپذیری خود بوجود می آورد. در حقیقت می دانیم که اندکی پس از پایان قرن دهم و عمدتاً در پاسخ به نوشته های بحث انگیز مسیحیان آن زمان بود که ایده غیرقابل تکرار بودن قرآن، کاملترین شکل خود را پیدا کرد.

بعضی از مسلمانان هستند که نمی دانند آیا اصلاً مسئله غیرقابل تکرار بودن در خور قرآن هست یا خیر؟ "سی جی پفندر"، پژوهشگر اسلام در سال ۱۸۳۵ اشاره کرد که "نظر کلی مفسرین عرب در این مورد که سبک ادبی قرآن برتر از همه کتابهای دیگری است که به زبان عربی نوشته شده، عاری از تعصب نیست. زیرا برخی بعید می دانند که این کتاب در فصاحت و شعر بر کتابهای "المعلقات" نوشته امرو القیس و یا "مقامات" حریری برتری داشته باشد، گرچه در سرزمینهای مسلمان تعداد کمی از مردم، شجاعت ابراز چنین عقیده ای را دارند.

پفندر با مقایسه قرآن و کتاب مقدس به شرح دقیق این موضوع پرداخت. او اظهار داشت که "وقتی عهد عتیق را به زبان اصلی عبری می خوانیم، بسیاری از مفسرین معتقدند که به عنوان مثال، فصاحت اشعیا، تثنیه و بسیاری از مزامیر بیش از هر قسمتی از قرآن است. به سختی کسی غیر از یک مسلمان این موضوع را انکار

می کند و احتمالاً هیچ مسلمانی که هم عربی و هم عبری را بلد باشد قادر به انکار آن نخواهد بود.

(ب) ضعفهای ساختاری

مقایسه قرآن با کتاب مقدس اشکالات دیگری را نیز روشن می سازد. وقتی کسی که با کتاب مقدس آشنایی دارد، شروع به خواندن قرآن می کند، بلافاصله متوجه می شود که جدای از "ارزش" های شعری، قرآن دارای ادبیات متفاوتی است. در حالی که کتاب مقدس حاوی روایات تاریخی بسیاری است، چنین روایاتی در قرآن بسیار اندک است. آنگونه که کتاب مقدس تمام تلاش خود را جهت توضیح اصطلاحات یا حوزه های ناآشنا بکار می بندد، قرآن در این مورد سکوت اختیار می کند. در حقیقت، ساختار کتاب مقدس که شامل یک کتابخانه متشکل از ۶۶ کتاب است که طی یک دوره ۱۵۰۰ ساله به نگارش در آمده، نشان می دهد که این کتاب طبق زمانبندی، موضوع و مضمون تنظیم و مدون شده است. از سوی دیگر، قرآن بیشتر شبیه مجموعه ای سرگردان و مغشوش از بیانات و عقاید است که بسیاری از آنها ارتباط چندانی با سوره ها و آیات قبل ندارند. پژوهشگران بسیاری اذعان می دارند که تدوین قرآن آنچنان تصادفی و بینظم است که شخم زدن آن، نیازمند حد اعلاپی از حس و وظیفه شناسی می باشد. پژوهشگر سکولار آلمانی سالومون ریناچ، در تحلیل نسبتاً تند خود اظهار داشت که "از نظر ادبی، قرآن دارای شایستگی اندکی است. دکلمه، تکرار، کودکسانی و فقدان انسجام و منطق، هر بار از نظر خواننده ی ناآماده، توی ذوق می زند. توهین به شعور انسانی ماست وقتی می بینیم که این نوشته ی متوسط، موضوع تفسیرهای بی شماری بوده و میلیونها نفر هنوز در حال اتلاف وقت خود برای درک آن هستند. با صورت مشابه، دایره المعارف مک کلینتاک و استرانگ بیان می دارند که: موضوع

[قرآن] بسیار نامنسجم و اغراق آمیز است؛ این کتاب فاقد هرگونه نظم فکری منطقی چه در کل و چه در جزء است. و این بی نظمی با شیوه بی قاعده و الله بختکی که این کتاب ارائه شده، همخوانی دارد.

(الف) نقایص نوشتاری

حتی دشتی، محقق سابقاً مسلمان نیز با ابراز تأسف از نقایص نوشتاری قرآن می گوید: "متأسفانه قرآن بد ویرایش شده و مطالب آن بسیار مبهم سازماندهی شده اند." او به این نتیجه می رسد که "همه دانشجویان قرآن متعجب هستند که چرا ویراستاران از روش طبیعی و منطقی ترتیب تاریخی نزول، آنگونه که در نسخه ی گمشده ی علی بن ابوطالب یافت می شد، استفاده نکرده اند."

با خواندن سوره های قرآن خیلی زود متوجه می شویم که در این کتاب ترتیب زمانی رعایت نشده است. بر طبق یک حدیث، طولانی ترین فصلهایی که در آغاز قرار دارند، فصلهایی هستند که بعداً توسط محمد دریافت شده اند و کوتاهترین فصلهایی که در پایان یافت می شوند، قدیمی ترین آنها هستند. با این وجود، همین حدیث به ما می گوید که سوره های خاصی وجود دارد که هم حاوی وحی و مکاشفه های ابتدایی و هم مکاشفه های موخر هستند. بنابراین تشخیص اینکه کدام توضیحات و بیانیه ها اول نازل شده و کدامیک در آخر، دشوار است.

مشکل دیگر، تکرار است. به ما گفته شده است که هدف قرآن از این تکرارها به خاطر سپاری آن توسط افراد بیسواد بوده است. بنابراین این کتاب درگیر اصل تکرار بی پایان یک مطلب می شود. تمام این موارد سردرگمی در خواننده مبتدی ایجاد می کند و به نظر می رسد به سبک یادآوری داستانسرایی اشاره دارد که قبلاً در مورد آنها صحبت شد.

قرآن اشکالات ادبی دیگری نیز دارد. "موضوع مورد بحث در فصلهای جداگانه از موضوعی به موضوعی دیگر می‌پرد و تکرار و ناهماهنگی‌های آشکار در دستور زبان، شرع و الهیات نیز در آن به وفور یافت می‌شود. زبان کتاب نیمه شاعرانه است، در حالی که دستور زبان آنقدر حذف به قرینه معنوی دارد که غالباً مبهم و نامفهوم است. اختلاف دستوری (مانند استفاده از افعال جمع با موضوعات منفرد) و گوناگونی در پردازش اسامی جنسیتی (مونث و مذکر) وجود دارد (برای مثال: سوره البقره آیه ۱۷۷، سوره آل عمران آیه ۵۹، سوره النساء آیه ۱۶۲، سوره المائده آیه ۶۹، سوره الأعراف آیه ۱۶۰ و سوره المنافقون آیه ۱۰). بسیاری از اوقات، جملات فاقد فعل هستند و فرض را بر این قرار داده است که خواننده خودش فعل جمله را حدس خواهد زد. مطالب فاقد توضیحات کافی می‌باشد و در نتیجه خواندن و فهم‌شان دشوار است.

مشکل، تنها نقایص ساختاری نیست. پاتریشیا کرون اشاره می‌کند که "در داخل آیات، به طور شگفت‌انگیزی، بهم ریختگی‌های (مطالب سر جای خودشان نیستند) ریز و درشت فراوانی به چشم می‌خورد. خدا ممکن است هم در اول شخص و هم در سوم شخص یک جمله ظاهر شود. ممکن است موارد حذفی وجود داشته باشد که اگر خوب تفسیر نشود، حس نامفهومی را القاء کند.

در پاسخ به این اتهامات، الرّمّانی، عالم اسلامی و متخصص صرف و نحو زبان عربی (۹۹۴ میلادی) استدلال کرد که "حذفیات و بینظمی‌های دستوری نه تنها گواهی بر در هم و برهم بودن و تعجیل در نگارش قرآن نیست، بلکه ابزارهای حاکی از بلاغت مثبت آن است." با این حال، به دلیل فقدان نوشته‌های سکولار همتراز و متقارن که بتوان آنها را با هم مقایسه کرد، ارزیابی استدلال الرّمّانی تقریباً غیرممکن است. این امر موجب می‌شود که این استدلال، چیزی بیشتر از یک دفاعیه متعصبانه و کوتاه‌فکرانه نباشد... استدلالی که (مانند بسیاری از استدلالهای مذهبی دیگر) تنها در چارچوب مفروضات اسلامی کاربرد دارد و نه جای دیگری.

با این حال، غیرمسلمانان تلاش کرده اند تا با ارائه دلایل به ظاهر واقعی و صحیح برای این بینظمی ها، استدلال بالا را رد کنند. الکندی، یک مدافع ایمان مسیحی که در دربار خلیفه کار می کرد، از اوایل سال ۸۳۰ بعد از میلاد با مسلمانان بحث و گفتگو داشت (بنابراین به اعتقاد من، بلافاصله پس از تدوین (کائن) قرآن). به نظر می رسد که او متوجه رویکرد مسلمانان آن زمان شده بود.

او در پاسخ به این ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه قرآن خود دلیلی بر الهام الهی آن است در اقدامی پیشگیرانه اینگونه نوشت که: "نتیجه همه اینها (روندی که موجب بوجود آمدن قرآن شده است) بر همه شماهایی که قرآن را خوانده اید این را روشن کرده و می دانید که در این کتاب چگونه تاریخها با هم در آمیخته اند؛ همین امر، شاهی بر این مدعاست که دستهای مختلفی در آن سهیم بوده و هرچه دوست داشته اند به آن افزوده یا از آن حذف کرده اند. بدین ترتیب، آیا وحی که قرآن از آن دم می زند از آسمان نازل شده است؟" جالب اینکه اظهارات الکندی از اوایل قرن نهم با این نتیجه گیری جان ونسبرو در بیش از هزار و صد سال بعد مطابقت دارد. هر دو معتقدند که قرآن نتیجه یک جمع آوری تصادفی توسط نویسندگان یک قرن یا بیشتر پس از وقایع ذکر شده در این کتاب است.

ت) جهانشمولی

مشکل دیگر قرآن، مربوط به دامنه گستردگی و محدوده ی آن است. برخی از آیات اظهار می دارند که قرآن کتابی فقط برای اعراب است (سوره ابراهیم آیه ۴، سوره الشوری آیه ۷، سوره الزخرف آیه ۳ و سوره الاحقاف آیه ۱۲)، در حالی که آیات دیگر حاکی از آن است که این وحی برای همه مردم و همه زمانها نازل شده است (سوره سبأ آیه ۲۸ و سوره الأحزاب آیه ۴۰). آیا این کاربرد جهانی بعدها و پس از گسترش اسلام به سرزمینهای بیگانه و مردم خارجی پا گرفته است؟ اگر چنین باشد، پس به عنوان یک منبع اولیه، به اصالت و اعتبار آن باید شک کرد.

ث) تحریف و دستکاری متن

در قرآن موارد شفافی از تحریف و دستکاری موجود است. مثالی که مایکل کوک به آن اشاره می کند را می توان در پنجاه و سومین سوره یافت، جایی که "متن اصلی شامل آیات کوتاه یکدست و به سبک الهامی است. اما ناگهان در دو جا توسط یک نثر ثقیل [کسل کننده] و طول و دراز [کش دار و خسته کننده] تداومش قطع می شود که از لحاظ سبکی کاملاً بیجا و وصله ی ناجورست. آیا این بخشها نیز برگرفته از یک منبع هستند و آیا حتی به این سوره تعلق دارند؟

از دیگر ویژگیهای قابل توجه، تکرار متون جایگزین یک عبارت به شکلهای مختلف در قرآن است. یک داستان، به طور مکرر با تغییراتی جزئی در سوره های مختلف آمده است. وقتی این متون مختلف در کنار هم قرار می گیرند، نشانگر همان تغییراتی هستند که می توان در نسخه های موازی سنتهای شفاهی یافت. باز هم با نمونه دیگری از یک کتاب مواجه هستیم که توسط یک نویسنده نوشته نشده است، بلکه کتابی است که بعداً توسط تعدادی از افراد گردآوری شده است. این مشکل وقتی آشکار می شود که برخی از داده های "کتاب مقدس" را که در قرآن نیز یافت می شود، مورد بررسی قرار می دهیم.

(۲) منابع تلمودی در قرآن

احتمالاً بزرگترین معما برای مسیحیانی که قرآن را بر می دارند و می خوانند، داستانهای متعدد ظاهراً کتاب مقدسی است که شباهت اندکی با روایت های کتاب مقدس دارند. داستانهای قرآنی شامل تحریفات، غلط گیری ها و برخی اضافات عجیب و غریب در داستانهای آشناییست که پیشاپیش آنها را می شناسیم و آموخته ایم. اگر این داستانها از کتب مقدس پیشین نیستند، پس از کجا آمده اند؟ خوشبختانه، ما نوشته جات آپوکریفایی (مشکوک و مجعول) یهودی بسیاری (بیشتر این مطالب مربوط به تلمود است) داریم که به قرن دوم هجری برمی گردند و می توان این داستانها را با آنها مقایسه کرد. هنگامی که این مقایسه را انجام می دهیم، شباهتهای چشمگیری بین این افسانه ها یا داستانهای عامیانه و داستانهایی که در قرآن بازگو شده است، می یابیم.

نوشته های تلمودی در قرن دوم میلادی، از سنت های شفاهی (میشنا) و توضیح المسائل آن (گمارا) جمع آوری شده است. این قوانین و سنتها برای استفاده از شریعت موسی (تورات) برای دوران گذار ایجاد شده بود. این نوشته ها شامل تفسیر و بحث در مورد شریعت (هلاخا و هگادا و غیره) نیز بودند. بسیاری از یهودیان تألیفات تلمودی را معتبر نمی دانند، با این وجود، چون این نوشته ها حاوی اطلاعاتی در مورد زمانی که به نگارش درآمده اند هستند، مورد مطالعه قرار می گیرند.

بنابراین چگونه این آثار غیرمعتبر تلمودی یهودی در قرآن گنجانده شده است؟ بسیاری از گروه های کوچک یهودی، بین قرن هفتم و نهم در شبه جزیره عربستان (معروف به حجاز) زندگی می کردند. آنها بخشی از مهاجرینی بودند که پس از تخریب اورشلیم در سال هفتاد میلادی از فلسطین فرار کرده بودند. برای شمار زیادی از این یهودیان این نوشته های تلمودی که برای نسلها، به صورت شفاهی از پدر به پسر منتقل می شد.

هر نسل با اضافه و کم کردن قسمت هایی از این روایات شفاهی، به بهسازی متن می پرداخت و یا در بعضی مواقع فرهنگ محلی در آن گنجانده می شد، به طوری که تشخیص داستان اصلی دشوار بود. حتی در میان یهودیان نیز کسانی وجود داشتند که معتقد بودند این نوشته های تلمودی به "الواح محفوظ" (یعنی ده فرمان و تورات که در صندوق عهد نگهداری می شدند) اضافه شده است و اعتقاد بر این بود که اینها رونوشتی از کتاب آسمانی اند.

برخی از پژوهشگران بر این باورند که وقتی بعدها مولفین اسلامی به صحنه آمدند، در قرن هشتم تا نهم، صرفاً این مجموعه از مکتوبات را به مطالب نوپای قرآنی افزودند. بنابراین جای تعجب نیست که تعدادی از این سنتهای یهودی به طور ناخواسته توسط ویراستار بعدی پذیرفته شده و در "نوشته های مقدس" اسلام گنجانده شده باشد. داستانهای اندکی وجود دارد که ریشه در نوشته جات آپوکریفایی یهودیان قرن دوم دارد. در اینجا نگاهی به سه مورد از آنها خواهیم داشت و سپس در انتهای این بخش موارد دیگری ذکر خواهد شد.

الف) داستان قائن و هابیل

این داستان (که در سوره المائده آیات ۳۰-۳۲ ذکر شده است) تقریباً مثل کتاب مقدس با قتل هابیل توسط برادرش قائن آغاز می شود (اگرچه در قرآن نام آنها آورده نشده است). با این وجود در آیه ۳۱، پس از اینکه قائن هابیل را می کشد، داستان تغییر کرده و دنباله آن شبیه به داستان موجود در کتاب مقدس نیست. این گزارش قرآنی می تواند برگرفته از کجا باشد؟ آیا این یک سند تاریخی است که برای نویسندگان کتاب مقدس ناشناخته مانده بود؟

در حقیقت همینطور است، زیرا منبع این گزارش مدتها پس از مدون شدن (کائن) عهد عتیق و پس از نگارش عهد جدید، تهیه شده بود. در حقیقت سه منبع وجود دارد این

روایت می تواند برگرفته از آنها باشد: ترگوم یوناتان بن عَزْیا، ترگوم اورشلیم و کتابی به نام "اندرزهای پدران" نوشته ی ربای ایلعازر. هر سه سند نوشته های یهودی برگرفته از تلمود هستند که از حدود سال ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلادی از جمله سنتهای شفاهی بوده اند. این داستانها درباره شریعت کتاب مقدس اظهار نظر می کنند اما تا جایی که امروزه مشخص شده است، حاوی چیزی بیش از افسانه ها و داستانهای عبری نیستند. هنگامی که این داستان خاص را در قرآن می خوانیم، متوجه یک شباهت قابل توجه با سه منبع تلمودی می شویم:

قرآن- سوره المائده آیه ۳۱

سپس خداوند کلاغی را که زمین را می خراشید فرستاد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. او گفت: "وای بر من! آیا من حتی قادر نبودم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را پنهان کنم؟" سپس پر از پشیمانی شد.

ترگوم یوناتان بن عَزْیا

آدم و حوا که کنار جنازه نشسته بودند و گریه می کردند و نمی دانستند چه باید بکنند، زیرا آنها هنوز هیچ اطلاعی از روش دفن کردن نداشتند. زاغی به آنجا آمد و جسد کلاغی دیگر را برداشت و پس از خراش دادن زمین، آن را در مقابل چشمان آنها به خاک سپرد. آدم گفت: "بیایید از زاغ الگوبرداری کنیم"، بنابراین جسد هابیل را برداشته و بلافاصله دفن کرد.

جدا از تضاد و تفاوت بین اینکه چه کسی چه کسی را به خاک سپرد، دو داستان به طرز عجیبی شبیه یکدیگر هستند. ما فقط می‌توانیم نتیجه بگیریم که محمد یا مولعین بعدی، داستان را از اینجا کپی برداری کرده‌اند. بنابراین متوجه می‌شویم که یک افسانه یهودی و یک اسطوره غیر معتبر، به عنوان یک واقعیت تاریخی در قرآن تکرار شده است. با این حال، این تمام ماجرا نیست، زیرا وقتی ما خواندن سوره المائده را ادامه می‌دهیم، در آیه ۳۲، گواه دیگری بر دزدی نوشتاری از ادبیات آپوکریفای یهود را می‌یابیم. این بار، می‌شنای سنهدرین ۵:۴.

قرآن- سوره المائده آیه ۳۲

در این روایت: ما برای بنی اسرائیل مقرر کردیم که اگر کسی شخصی را بکشد- مگر اینکه بخاطر قتل یا گسترش شرارت در این سرزمین باشد- مثل این است که همه مردم را کشته باشد: و اگر کسی جان کسی را نجات دهد، مثل این است که جان همه را نجات داده باشد.

می‌شنای سنهدرین ۵:۴

متوجه می‌شویم که در مورد قائل که برادرش را به قتل رساند، گفته شده است که " صدای خون برادرت فریاد می‌زند" [این جمله نقل قولی از کتاب مقدس، پیدایش ۱۰:۴ است]، خون نه به صورت مفرد بلکه بصورت جمع آمده است. تو مجرد آفریده شدی تا نشان دهی کسی که فرد دیگری را بکشد، گویا که کل نژاد را به قتل رسانده است. اما کسی که زندگی یک نفر را نجات دهد، مثل این است که جان تمام بشریت را حفظ کرده است.

هیچ ارتباطی بین آیه قبلی (آیه ۳۱) و آیه ۳۲ وجود ندارد. قتل هابیل توسط قائل چه ارتباطی با قتل یا نجات کل مردم دارد؟ هیچ ارتباطی. از قضا، آیه ۳۲ در حقیقت، از اساس و مبنای امید عهد عتیق برای کار نهایی عیسی برای از میان برداشتن گناهان جهان پشتیبانی می کند (نگاه کنید به یوحنا ۱: ۲۹). با این حال، این موضوع از آیه قبل از خود نشأت نمی گیرد. پس چرا در اینجا قرار گرفته است؟

اگر بخواهیم دوباره به تلمود یهودی، این بار به میشنای سنهدرین، فصل ۴، آیه ۵ برگردیم، متوجه می شویم که نویسندگان مطالب خود را از کجا تهیه کرده است و چرا آن را در اینجا آورده است. در این روایت، نظرات یک ربّا را می خوانیم، جایی که واژه "خون" را "خون خود و خون نسل خود" تفسیر می کند. به یاد داشته باشید که این تنها نظر یک ربّا است. تفسیر شخصی اوست و تفسیری از سر گمانه زنی است. بنابراین، بسیار جالب است که او سپس در مورد کلمه جمع "خون" اظهار نظر میکند. با این حال اظهارات این ربّا تقریباً کلمه به کلمه در قرآن، در آیه ۳۲ سوره المائده تکرار شده است! چگونه است که نظرات یک ربّا درباره متن کتاب مقدس (تفکرات یک انسان) به نوشته های قرآن مقدس تبدیل شده و به خدا نسبت داده می شود؟ تنها نتیجه ای که می توان گرفت این است که مولفین بعدی، این پند و اندرز را از نوشته های این ربّا، به خاطر سپرده اند. چرا که هیچ ارتباطی بین روایت مربوط به کشته شدن قائل در قرآن (آیات ۳۱) و آیه بعدی در مورد کل مردمان وجود ندارد (آیه ۳۲). تنها در هنگام خواندن میشنای سنهدرین است که متوجه ارتباط بین این دو داستان می شویم: تفسیر ربّا از یک آیه کتاب مقدس و یک واژه اصلی و مرکزی. دلیل فقدان این ارتباط در قرآن اکنون کاملاً قابل درک است. نویسندگان سوره المائده از پیش زمینه صحبت های ربّا اطلاعی نداشته است و بنابراین نمی دانسته اینها صرفاً نظرات مربوط به متن کتاب مقدس است و متن اصلی کتاب مقدس نیست. نویسندگان، آنچه را شنیده بود، بدون آنکه مفهوم آن را بفهمند، به قرآن اضافه کرده است.

ب) داستان ابراهیم

در سوره الأنبياء آیات ۵۱-۷۱، داستان ابراهیم را می بینیم. در روایت قرآنی، ابراهیم به دلیل بت‌های بسیاری که قومش و پدرش می پرستند با آنها مقابله می کند. پس از مشاجره بین ابراهیم و مردم، آنها جدا می شوند و ابراهیم بت‌های کوچکتر را می شکند و بزرگترها را دست نخورده باقی می گذارد. وقتی مردم متوجه این کار او می شوند، ابراهیم را صدا کرده و می پرسند آیا او این کار را کرده است یا نه، او پاسخ می دهد که بت‌های بزرگتر، بت‌های کوچکتر را شکسته اند.

او آنها را به چالش می کشد و از آنها می‌خواهد از بت‌های بزرگتر سوال کنند و آنها پاسخ می دهند "تو میدانی که این (بت‌ها) سخن نمی گویند" (آیه ۶۵). او جواب طعنه آمیزی می دهد و آنها او را به آتش می اندازند. اما در آیه ۶۹ به فرمان خداوند آتش خنک می شود و ابراهیم در برابر آتش مصون می ماند و به طرز معجزه آسایی بدون آسیب از آتش بیرون می آید.

این داستان با داستانی که در کتاب مقدس روایت شده است هیچ شباهتی ندارد. با این حال، این داستان با داستان موجود در کتاب داستان‌های عامیانه یهودی به نام میدراش رباح در قرن دوم، شباهت دارد. در این داستان، ابراهیم تمام بت‌ها را می شکند، به جز بزرگترین آنها. پدرش و دیگران او را در این مورد به چالش می کشند و ابراهیم با شوخ طبعی که از روایت قرآن برداشت می شود، پاسخ می دهد که او به بزرگترین بت یک گاو داده است تا همه بت‌ها آن را بخورند، اما چون بت‌های کوچک جلو رفته و آن را خورده اند و به بت بزرگ احترام نگذاشته اند، بت بزرگتر کوچکترها را شکسته است. پدر خشمگین ابراهیم، روایت او را نپذیرفت و او را نزد شخصی به نام نمرود بُرد که او هم خیلی ساده ابراهیم را به درون آتش انداخت. اما خدا آتش را برای او خنک کرد و او بدون آسیب از آتش بیرون آمد.

شبهت این دو داستان غیرقابل کتمان است. افسانه عامیانه قرن دوم یهودی در "قرآن کریم" تکرار شده است. کاملاً مشهود است که گردآورندگان این روایت، در دیدار با یهودیان، داستانهای کتاب مقدس آنها را شنیده و فرض کرده اند که این داستان نیز از کتاب مقدس آنها است و ناخواسته داستان عامیانه یهود را در قرآن نوشته اند. برخی از مسلمانان ادعا می کنند که این افسانه (و نه روایت اصلی کتاب مقدس)، در حقیقت کلام واقعی خدا است. آنها معتقدند که یهودیان آن را حذف کرده اند تا با روایت بعدی قرآن مطابقت نداشته باشد. بدون تلاش برای توضیح اینکه چگونه یهودیان به این نتیجه رسیدند که باید این داستان را حذف کنند.

و از آنجائیکه می دانیم که قرآن تا قرن‌ها بعد ظهور نیافت، با این وجود باید پرسید که خاستگاه این داستانهای عامیانه کجاست؟ خود کتاب مقدس جواب ما را می دهد. در پیدایش ۱۵: ۷، خداوند به ابراهیم می گوید که این او بود که ابراهیم را از اور کلدانیان بیرون آورد. اور مکانی است که در پیدایش ۱۱: ۳۱ نیز به آن اشاره شده است. ما شواهدی مبنی بر این داریم که کاتبی یهودی به نام یوناتان بن عزریل کلمه عبری "Ur" را با کلمه عبری به معنای "آتش" اشتباه گرفته است. بنابراین در شرح این آیه می نویسد: "من خداوندی هستم که شما را از آتش کلدانیان بیرون آوردم." در نتیجه به دلیل این سوء تفاهم، و به دلیل اشتباه در خواندن آیه های کتاب مقدس، افسانه ای در این دوران رواج یافت که اذعان می کند که خدا ابراهیم را از آتش بیرون آورده است. بنابراین، با در دست داشتن این اطلاعات می توان فهمید که داستان افسانه یهود از کجا نشأت گرفته است: آری! از اشتباه فهمیدن یک کلمه در یک آیه کتاب مقدس توسط یک کاتب کج فهم. با این حال، این درک غلط، در نهایت به نحوی به قرآن راه یافته است.

از این مثالها مشخص است که گردآورنده قرآن به سادگی آنچه را که شنیده است تکرار کرده و نتوانسته فرق میان آنچه را که شنیده است را از آنچه که در حقیقت در

کتاب مقدس موجود می باشد را تشخیص دهد و تنها آنها را خیلی ساده در کنار هم قرار داده و چیده است.

پ) داستان سلیمان و سبا

در سوره النمل آیات ۱۷-۴۴ ماجرای سلیمان، پرنده هدهد و ملکه سبا را می خوانیم. پس از خواندن روایت قرآنی از سلیمان در سوره النمل، مقایسه آن با روایت برگرفته از داستانهای عامیانه یک قوم محلی یهودی-ترگوم استر، سودمند خواهد بود. این روایت در قرن دوم میلادی، تقریباً پانصد سال قبل از خلق قرآن نگاشته شده است:

قرآن- سوره النمل آیات ۱۷-۴۴

(آیه ۱۷) و قبل از آن که سلیمان میزبانان خود را از جن و انس و پرندگان آگاه سازد و همه آنها مرتب و منظم نشسته بودند.

(آیه ۲۰) و او پرندگان را فراخواند و گفت: "چرا من هدهد را نمی بینم؟ آیا او غایب است؟

(آیه ۲۱) من مطمئناً او را مجازات شدیدی خواهم کرد یا او را اعدام خواهم کرد، مگر اینکه دلیل روشنی برای من (برای عدم حضورش) بیاورد.

(آیه ۲۲) اما هدهد چندان تاخیر نکرد: او (بالا آمد و) گفت: "من نقشه (قلمرو) تو را کشیده ام در حالی که تو این کار را نکرده ای، و من از صبا با مزده به تو رسیده ام.

(آیه ۲۳) من در آنجا زنی را یافتم که بر آنها حکمرانی می کرد و همه مایحتاج آنها را تأمین می کرد و او تاج و تخت باشکوهی دارد.

(آیه ۲۷) گفت: "خیلی زود خواهیم دید که آیا راست گفته ای یا دروغ گفته ای!

(آیه ۲۸) با این نامه من برو و آن را به آنها تحویل ده: سپس (منتظر بمان) ببین چه جوابی میدهند. "

(آیه ۲۹) (ملکه) گفت: "سرورم! نامهای که قابل احترام است به من تحویل داده شده است.
(آیه ۳۰) آن نامه از سوی سلیمان است و (به شرح زیر است) بسم الله الرحمن الرحیم: در برابر من مغرور نشوید، بلکه تسلیم من شوید (به دین واقعی)." "
(آیه ۳۲) او گفت: "سرورم! مرا در (این) امر راهنمایی کنید: من بدون مشورت شما هرگز تصمیمی نگرفته ام."
(آیه ۳۳) آنها گفتند: "ما قدرت داریم و می توانیم بجنگیم. اما فرمان با توست؛ پس آنچه را که می خواهی امر کن."
(آیه ۳۵) او گفت ... "اما من میخواهم برای او هدیه ای بفرستم و (منتظر بمانم) بینم سفیران (پاسخ) من را با چه چیزی باز می گرداند."
(آیه ۴۲) بنابراین وقتی رسید، (آیه ۴۴) از او خواسته شد که وارد قصر رفیع شود: اما وقتی آن را دید، فکر کرد دریاچه آب است، و او (دامن خود را جمع کرد)، پاهای او پدیدار شد. او گفت: "این فقط کاخی است که با شیشه سنگفرش شده است."

ترگوم استر

(که شامل جزئیات ساختگی و اضافات آپوکریفایی در شرح وقایع کتاب استر، هفدهمین کتاب در عهد عتیق است):

"سلیمان ... دستور داد ... من پادشاه و لشکریان را علیه تو خواهم فرستاد ... (از) جنی [جن] و جانوران پرندگان آسمان این سرزمین.
درست همان وقت، خروس قرمز (نوعی پرنده) که در حال خوشگذرانی بود، پیدا نشد. پادشاه سلیمان گفت که باید او را به زور بیاورند و در حقیقت قصد داشت که او را بکشد. اما همان موقع، خروس در حضور پادشاه ظاهر شد و گفت: "من همه دنیا را دیده ام و شهر و پادشاهی (سبا) را میشناسم که تابع تو نیست، پروردگار من. آنها تحت حاکمیت زنی به نام ملکه سبا هستند. سپس شهر مستحکمی را در سرزمینهای شرقی (سبا) یافتم که خیابانهای آن پر از سنگهای طلا و نقره است. به طور تصادفی ملکه سبا صبح در حال پرستش دریا بود، کاتبان نامه ای را آماده کردند که در زیر بال پرنده قرار گرفت و پرواز کرد و به قلعه سبا رسید. با دیدن

نامه زیر بال او (سبا) آن را باز کرد و شروع به خواندن کرد:

"پادشاه سلیمان سلامهای خود را برای شما می فرستد. اکنون از شما می خواهم به سوی من بیایید و زیر سایه سعادت من باشید، من به شما بالاترین مقامها را خواهم داد. اما اگر این کار برای شما خوشایند نباشد، من پادشاهان و سپاهیان را علیه تو خواهم فرستاد." "

ملکه سبا این را شنید، لباسهای خود را پاره کرد و به دنبال نجیب زاده ها فرستاد تا از آنها مشاوره بگیرد. آنها سلیمان را نمی شناختند، اما به او توصیه کردند که کشتیهایی، پر از زیور آلات و گوهرهای زیبا برای او بفرستد ... همچنین نامه ای برای او بفرستد.

وقتی که سرانجام آمد، سلیمان پیام آوری فرستاد ... به ملاقات او ... سلیمان، با شنیدن اینکه آمده است، برخاست و در قصر شیشه نشست. وقتی ملکه سبا این را دید، فکر کرد کف شیشه آب است و در عبور از روی آن لباس خود را جمع کرد. وقتی سلیمان موهای پاهای او را دید، فریاد زد..."

پس از خواندن دو روایت بالا، کاملاً واضح است که نویسندگان داستان سلیمان و سبا در قرآن، اطلاعات خود را از کجا کسب کرده اند. از نظر محتوا و سبک، داستان قرآن تقریباً با روایت ترگوم یهود یکسان است که حدود پانصد سال قبل از خلق قرآن، در قرن دوم میلادی به نگارش درآمده است. دو داستان به طرز عجیب و غریبی به هم شباهت دارند. جن ها، پرندهگان و به ویژه پرنده پیام آور که سلیمان در ابتدا نمی توانست او را بیابد، اما بعد به عنوان رابط بین خود و ملکه سبا استفاده کرد. شباهت ماجرای نامه و قصر شیشه ای در نوع خود قابل توجه است. به هیچ وجه نمی توان این شباهتها را در متن کتاب مقدس یافت. یک بار دیگر باید پرسید که چگونه یک فرهنگ عامیانه یهودی از قرن دوم میلادی به قرآن راه یافته است؟

نمونه های دیگری نیز در قرآن وجود دارند که می توان مشابه اش را در نوشته های آپوکریفایی یهود و مسیحی یافت. روایت کوه سینا که از جایش بلند شد و به عنوان تهدیدی برای یهودیانی که شریعت را رد می کردند بالای سرشان قرار گرفت (سوره الأعراف آیه ۱۷۱) برگرفته از کتاب آپوکریفایی قرن دوم یهودیان بنام Avodah Zarah کودک توماس گرفته شده است.

داستان سخن گفتن عیسی در نوزادی (سوره مریم آیات ۲۹-۳۳) را می توان در افسانه آپوکریفیایی عربی مصر با نام "نخستین انجیل کودکی عیسی مسیح" ردیابی کرد.

در سوره ۱۷:۱ گزارش معراج محمد در شب از "مسجد الحرام به مسجد الاقصی" را داریم. از روایات بعدی متوجه می شویم که این آیه به صعود محمد به آسمان هفتم، پس از یک سفر شبانه ی معجزه آسا (معراج) از مکه به اورشلیم، با "اسبی" به نام البراق اشاره دارد. جزئیات بیشتر در "مشکات المصابیح" آمده است. می توان داستان را در کتابی جعلی بنام عهد ابراهیم که در حدود ۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در مصر نوشته شده و سپس به یونانی و عربی ترجمه شده است، بیابیم. روایت مشابه دیگر، داستان رازهای خنوخ (فصل ۱:۴-۱۰ و ۱:۲) است که چهار قرن قبل از قرآن نوشته شده است. با این حال، روایت مشابه دیگری عمدتاً از روی داستان مندرج در کتاب کهن پارسی با عنوان "ارداویراف نامه" الگوبرداری شده است که داستان یک جوان زرتشتی وارسته است که به آسمانها صعود کرد وقتی برگشت، آنچه دیده بود یا ادعا می کرد که دیده است را بازگو نمود. همچنین توصیف قرآنی جهنم شبیه توصیف های جهنم کتاب "روضه های افرایم" واعظ نسطوری قرن ششم است.

نویسنده قرآن در سوره الشوری آیه ۱۷ و سوره القاعه آیات ۶-۹ احتمالاً از کتاب آپوکریفیایی "عهد ابراهیم" استفاده کرده است تا بگوید که در روز داوری از مقیاس یا ترازو برای سنجش اعمال خوب و بد استفاده می شود تا مشخص گردد که چه کسانی به بهشت و چه کسانی به جهنم می روند.

توصیف بهشت در سوره الرّحمن آیات ۵۶-۵۸ و سوره الواقعة آیات ۲۲-۲۴ و ۳۵-۳۷ از پاداش نیکوکاران با حوری های چشم درشتی صحبت می کند که چشمانی شبیه مروارید دارند که شبیه این توصیف را می توان در آیین زرتشتیان ایران یافت که در آن نام دوشیزگان حوری نیست بلکه پری است.

این نکته حائز اهمیت که باید به یاد داشته باشیم این است که یهودیان ارتدوکس آن دوره، روایات و داستانهای تلمودی را به یک دلیل بسیار مهم، معتبر نمی دانستند و آن این بود که این روایت ها تا زمانی که عهد عتیق در شورای جامنیا در سال ۸۰ میلادی، مدون (کائن) شد، وجود خارجی نداشتند. مطالب آپوکریفایی مسیحیان نیز در آن زمان قابل قبول نبودند زیرا هم قبل و هم بعد از شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی مورد تایید قرار نگرفتند. بنابراین این روایات همیشه از نظر ایمانداران ارتدوکس یهودی و مسیحی آگاه، جعلی محسوب شده اند. بنابراین از نظر ما بسیار مشکوک به نظر می رسد که روایت های آپوکریفایی باید به کتابی راه پیدا می کردند که ادعا می کند وحی نهایی از سوی خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب است.

(۳) اشکالات علمی مختص قرآن

اکنون به قسمت نهایی اشکالاتی می رسیم که در هنگام مطالعه قرآن با آنها روبرو می شویم. از منظر علم مدرن، می توان آنچه که در متن قرآن به عنوان "نقصهای فاحش علمی" به نظر می رسد را دید. برخی از این موارد، خلاف روایتهای کتاب مقدس است: (الف) داستان فرزندخواندگی موسی توسط همسر فرعون در قرآن (سوره القصص آیه ۹)، در حالی که در کتاب مقدس آمده که این زن، خواهر فرعون بوده است (خروج ۲:۱۰). یا (ب) این ادعا که نام یحیی منحصر به قرن اول است در سوره مریم آیه ۷ آمده، در حالی که این نام خیلی پیش تر در دوم پادشاهان ۲۳:۲۵ ذکر شده است؛ یا گنجاندن شخصیت مریم در تعریف تثلیث مسیحی در سوره المائده آیه ۱۱۶ که نه تنها با روایت کتاب مقدس بلکه با اعتقادات تقریباً کل جمعیت مسیحیان طی ۲۰۰۰ سال گذشته در مغایرت است.

جالب اینکه فرقه ای فرومایه و ارتدادی بنام (Cholloridians) چولوریدن چنین عقیده ای داشتند و در زمان گردآوری قرآن در خاورمیانه می زیستند. آیا این فرقه می تواند

منبعی برای چنین خطای فاحشی باشد؟ مطمئناً خدای عالم مطلق از چنین اصل و آموزه‌ی اساسی مسیحیت اطلاع داشته است.

تناقضات درونی نیز در قرآن وجود دارد. از جمله سردرگمی مریم که به عنوان خواهر هارون و دختر عمران (نام پدر هارون در کتاب مقدس عرام است) و همچنین مادر عیسی ثبت شده است، هرچند این دو مریم با فاصله ۱۵۷۰ سال از یکدیگر زندگی می‌کردند (سوره الکهف آیه ۲۸، سوره التّحریم آیه ۱۲، سوره طه آیات ۲۵-۳۰).

یکی دیگر از متون مشکل دار و در عین حال مشهور، مربوط به هامان است. در قرآن، از هامان به عنوان شخصی که یکی از خدمتکاران فرعون بود و برج بلندی را برای صعود و رسیدن به خدای موسی ساخت، نام برده شده است (سوره القصص آیه ۳۸ و سوره العنکبوت آیه ۳۸ و سوره غافر آیه ۲۵ و ۳۸). با اینکه برج بابل ۷۵۰ سال پیش تر از آن ساخته شده بود (پیدایش فصل ۱۱) و نام هامان در داستان استر در بابل، ۱۱۰۰ سال پس از فرعون دیده می‌شود. یوسف علی معتقد است که در اینجا هامان به شخص دیگری اشاره دارد، اما نام هامان، مصری نیست بلکه منحصراً بابلی است. در حالی که این نمونه‌ها لزوماً هیچ یافته علمی را زیر سوال نمی‌برند، اما به بی‌اطلاعی از کتب آسمانی قبلی اشاره دارند. این موضوع نشان دهنده نوعی انزوآگرایی خاص است و گمان می‌شود که این داستانها در محیطی دور از منشاء و خاستگاه اصلی خود بطور شفاهی انتقال یافته‌اند.

اشکال جدی‌تر دیگر، مربوط به سوره‌هایی است که مغایرت آشکاری با داده‌های علمی و سکولار دارند. تعداد بسیار زیادی از این مغایرتها را می‌توان در قرآن یافت اما برای اختصار من تنها به چند نمونه از آنها اکتفا خواهیم کرد.

طبق قرآن (سوره طه آیه ۸۵-۸۷ و ۹۵-۹۷)، یک سامری گوساله‌ای را در کوه حوریب گذاشت، اگرچه اصطلاح سامری تا چند صد سال بعد در ۷۲۲ قبل از میلاد هنوز ابداع نشده بود. در جایی دیگر نام عیسی به اشتباه به مسیح اطلاق شده است، در صورتی که نام عربی صحیح عیسی، یسوع است.

جالب اینکه عبارات عجیب و غریب در سوره النحل آیه ۱۵، سوره الأنبياء آیه ۳۱، سوره لقمان آیه ۱۰، سوره النبأ آیه ۶-۷ و سوره الغاشیه آیه ۱۹ ادعا می کنند که کوهها، همچون گیره چادر، برای جلوگیری از لرزش زمین استفاده می شود. امروزه دانش زمین شناسی می گوید که کوهها، نتیجه فعالیت آتشفشانی و یا برخورد دو گسل زیرزمینی است. از قضا، هر دوی این دلایل اثبات می کنند که وجود کوهها گواهی بر بی ثباتی پوسته زمین است نه استحکام و ثبات آن.

در سوره الأعراف آیه ۱۲۴ فرعون، جادوگران خود را تهدید به مرگ بر روی صلیب کرد. در سوره یوسف آیه ۴۱، به ناوای داستان یوسف گفته شده که او را مصلوب می کنند. با این حال، در آن روزها هیچ صلیبی وجود نداشت (نباید صلیب با حلقه چلیپای مصری که ابزاری برای باروری و زندگی بود و نه برای مرگ، اشتباه گرفته شود). مصلوب کردن، اولین بار توسط فینیقی ها و کارتاژیها انجام شد و سپس رومیان نزدیک به زمان زندگی مسیح، ۱۷۰۰ سال پس از فرعون، به طور گسترده ای از آن استفاده کردند.

مغایرتهای علمی آشکار دیگری نیز وجود دارد، مانند استدلالی در سوره فصلت آیات ۹-۱۱ مبنی بر اینکه آسمانها از دود خلق شده است (کلمه عربی دُخان است)، در برابر شرح خلقت در کتاب مقدس که آن را حاصل از آب می داند (پیدایش ۱:۱-۲). "نویمان و اکلن"، دو فیزیکیان برجسته معتقدند که دود که از ذرات آلی تشکیل شده است، نمی تواند در حالت اولیه و اصلی وجود داشته باشد، در حالی که آب (کلمه عبری mayim - است) وجود داشته است، چرا که پژوهشهای جدید در باب ابرها و سحابی های در حال تکامل، نشان دهنده نیاز به وجود هیدروژن و اکسیژن (یا H₂O) در حالت اولیه و اصلی است. از قضا این کتاب مقدس است که به یافته های علمی مدرن نزدیکتر است و نه قرآن.

به گفته قرآن، شهاب سنگها و حتی ستارگان، موشکهایی هستند که به سوی شیاطین و جن های شلیک می شوند که سعی استراق سمع قرآن در بهشت دارند تا آن را سرقت

کرده و سبب گمراهی مردم شوند(سوره الحجر آیات ۱۶-۱۸، سوره الصافات آیات ۶-۱۰، سوره الزّحمن آیات ۳۳-۳۵، سوره الملک آیه ۵، سوره الجن آیه ۶-۹ و سوره الطارق آیات ۲-۳). چگونه باید این سوره ها را فهمید و درک کرد؟ آیا باید باور کرد که الله شهاب سنگ (ماده فیزیکی) متشکل از دی اکسید کربن یا آهن نیکل را به سمت آن دسته از شیاطین غیرمادی پرتاب می کند که در بهشت به استراق سمع می پردازند؟ و چگونه باید این واقعیت را توضیح داد، در حالی که بسیاری از شهاب سنگها به صورت رگباری فرو می ریزند و پس از آن در مسیرهای موازی حرکت می کنند؟ آیا باید باور کنیم که این مسیرهای موازی دال بر این هستند که شیاطین همه در یک لحظه در یک ردیف صف می کشند؟

یکی دیگر از موارد مورد علاقه مسلمانان امروزی، مراحل شکل گیری جنین است(سوره البقره آیه ۲۵۹، سوره الحجّ آیه ۵، سوره المؤمنون آیات ۱۲-۱۴، سوره غافر آیه ۶۷، سوره القیامه آیات ۳۷-۳۹ و سوره العلق آیات ۱-۲ را ببینید). طبق این سوره ها، جنین چهار مرحله را پشت سر می گذارد که با اسپرم شروع شده و تبدیل به علق می شود. گرچه به نظر می رسد که هیچکس معنای دقیق این واژه را نمی داند، افراد بسیاری تلاش و ادعا کرده اند که علق بروز چیزی از چیز دیگری است که به لخته یا یک چسبندگی، توده جنینی و حتی گوشت جویده شده و غیره می چسبد ... سپس علق تبدیل به استخوانهایی می شوند که سرانجام توسط گوشت و پوست بدن پوشانده می شوند.

با این حال، اشکالات زیادی در این سوره ها وجود دارد. اول اینکه در هنگام تشکیل جنین، مرحله لخته شدن وجود ندارد. علاوه بر این، اسپرم، بدون وجود تخمک، خود به خود، به یک تخمک بارور شده تبدیل نخواهد شد. برای تشکیل جنین، هم به اسپرم و هم به تخمک نیاز است. ثانیاً، "چیزی که می چسبد"، چسبندگی خود را متوقف نمی کند تا به "گوشت جویده شده" تبدیل شود بلکه به همان صورت تا هشت ماه و نیم باقی میماند!

و در نهایت، اسکلت قبل از گوشت (یا ماهیچه ها) تشکیل نمی شود، و عضلات و پیشسازهای غضروف استخوانها همزمان تشکیل می شوند. در حقیقت، طبق گفته دکتر سالدر، نویسنده کتاب جنین شناسی پزشکی لانگمن، در نامه ای شخصی به دکتر کمبل در سال ۱۹۸۷، اثبات می کند که عضلات چندین هفته قبل از وجود استخوانهای کلسیفیه شده تشکیل می شوند، نه طبق گفته قرآن بعد از آن. شنیدن گفته های بالا که دلیل اثبات ناپذیری قرآن توسط مدافعان امروزی است، خنده دار است. در واقع، وقتی حقیقت آشکار شود، آنها امیدوارند بتوانند از علم برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند، که با گذشت زمان اثبات می شود که این امید آنها بی اثر مانده است.

(۴) یک راه حل احتمالی

اسلام به ما می گوید که وحی و مکاشفات قرآن، توسط محمد دریافت شده است و توسط زید بن ثابت، بین سالهای ۶۴۶ تا ۶۵۰ پس از میلاد، تحت حمایت و رهنمون های خلیفه سوم، عثمان، به صورت نهایی نوشته شده است. تاریخ شناسان در پاسخ به این ادعای سنت مسلمانان، دو موضع دارند.

گروه اول که توسط تاریخ شناسی به نام جان برتون پشتیبانی می شوند، تا حدی با حدیث مسلمانان موافقت و ادعا می کنند که قرآن در طول زندگی محمد یا بلافاصله بعد از آن گردآوری شده است. برتون در دفاع از این موضع، از متون فقهی برای تاریخ گذاری قرآن پیرامون زندگی پیامبر استفاده می کند. با این وجود، تعداد کمی در غرب وجود دارند که با برتون موافق هستند. افراد بسیاری نظریه او را کاملاً غیرمنطقی می دانند، زیرا متون کتبی اندکی وجود دارد که بتواند اساس و مبنای هرگونه نتیجه گیری قطعی باشد.

موضع دوم، در مقابل سنت مسلمانان است و بیش از همه از سوی جان وانسبرو، از دانشکده مطالعات افریقایی و شرقی (دانشگاه لندن) پشتیبانی می شود. او برای نتیجه گیری خود از تجزیه و تحلیلی مشابه با تحلیل انتقادی کتاب مقدس استفاده می کند. وانسبرو معتقد است که قرآن، با تمام شناختی که از اشکالات ساختاری و ادبی آن سراغ داریم، نمی توانست تا ۸۰۰ سال بعد از میلاد مسیح وجود داشته باشد. او می گوید "قرآن متنی نیست که از طریق یک فرد به جهان ارائه شود، بلکه شامل کار نویسندگان مختلفی از حدود قرن نهم است."

وانسبرو این ادعای خود را تعمیم می دهد و ابراز می دارد که کل مجموعه آثار اولیه اسلامی، مجموعه ای از گزارشات تاریخی نیست که تاریخ شناسان بتوانند آن را مطالعه کنند، زیرا دارای شکلی از نوشتار است که زمینه تاریخی خاص خود را دارد." به عبارت دیگر، این تاریخ با داشتن نقشه قبلی در ذهن به نگارش درآمده است. بنابراین، اگرچه این مکتوبات خود را معاصر با حوادثی نشان می دهد که در حال توصیف آن است، در واقع همانطور که قبلاً اشاره کردیم، متعلق به دوره ای پس از وقوع رویدادها هستند که نشان می دهد آنها مطابق تفسیرهای بعدی نوشته شده اند تا با ویژگیهای زمانی که به نگارش درآمده اند مطابقت داشته باشد. این سوال که آیا "رگه هایی از حقیقت" وجود دارد یا نه، یکی از موضوعات مهم است. حتی اگر اعتراف کنیم که "هسته ای" از حقیقت تاریخی وجود دارد، تشخیص آن تقریباً غیرممکن است. وانسبرو ادعا می کند که قرآن، تفسیر و سیره، هر سه مؤلفه های تاریخ اسلامی است که به نقش خدا در هدایت امور دنیوی بشریت، به ویژه در زمان زندگی محمد اشاره دارد.

او استدلال می کند که ما نمی دانیم و احتمالاً هرگز نخواهیم فهمید که واقعاً چه اتفاقی افتاده است. آنچه ما می توانیم بفهمیم این است که آنچه مردم پس از این دوره، معتقدند که اتفاق افتاده، در تاریخ اسلام به ثبت رسیده است. او بیان می دارد که تاریخ اسلامی برای یک هویت مذهبی خاص عرب شکل گرفته است.

این کار با استفاده و اقتباس از ایده ها و داستانهایی از مجموعه ای نامعتبر از مضامین مذهبی دین یهود و مسیحیت انجام گرفته است، که می توان شروع این کار را در قرن هفتم عربستان دانست. وانسبرو به شواهدی در قرآن اشاره می کند که به استخراج از زمینه های یهودی- مسیحی اشاره دارد: برای مثال، خط نبوی که به خاتم پیامبران ختم می شود، ترتیب کتب آسمانی و مفهوم جوامع نابودشده و موضوعات روایی رایج. اگر تحلیل وانسبرو صحت داشته باشد، تلقی قرآن به عنوان یک منبع دقیق برای اسلام، یا منبعی برای احادیث مسلمان دشوار است. به ویژه در سایه این واقعیت که به تاریخی ماقبل خود احادیث برمی گردد. در حالی که تاریخ قرآن یک عامل بازدارنده اساسی برای اصالتش است، اما به هیچ وجه تنها مورد مشکل دار نیست.

در پاسخ، مفسرین مسلمان بسیاری وجود دارند که ادعا دارند حضور مستمر افراد متعددی که قرآن را به طور کامل به خاطر می سپردند، موجب حفظ اعتبار آن شده است. به این افراد حافظ می گفتند. آنها مخازن قرآن بودند که در صورت بروز هرگونه پرسش، مولفین بعدی می توانستند به آنها رجوع کنند.

امروزه حافظان بسیاری در خاورمیانه و آسیا زندگی می کنند (حتی یکی از آنها در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن تحصیل می کند). می توانیم با مراجعه به قرآن های مکتوبی که در اختیار داریم اطمینان حاصل کنیم که آیا این حافظان، قرآن را به درستی حفظ کرده اند یا خیر. اما گردآوردندگان قبلی برای حصول اطمینان از صحت گفته های حافظان خود به چه و کجا مراجعه می کردند؟ مدارک آنها چه بوده است؟

اساساً ما با همان مشکلی مواجه می شویم که در بخش قبلی در مورد آن صحبت کردیم. حافظان نخستین باید اسنادی می داشتند تا از روی آنها قرآن را به خاطر بسپارند، چرا که اعتبار هر حافظ قرآن، برخاسته از شباهت تلاوت او با سند مورد ادعای او است؛ نه برعکس. آیا این اسناد هرگز وجود داشته اند؟ اگر حافظ قرآن، آنچه را که از دیگران می شنیده است، به عنوان نوعی سنت شفاهی به خاطر می سپرده

است، بنابراین بازخوانی و بازگویی آنان حتی مورد ظن بیشتری قرار می‌گیرد، زیرا سنت شفاهی و به ویژه سنت شفاهی مذهبی، ذاتاً مستعد اغراق و آرایش و در نتیجه انحراف است.

بنابراین با اشکالات داخلی قرآن چه باید کرد؟ چگونه می‌توان اشکالات ساختاری و ادبی و همچنین روایات جعلی و ویژگی‌های علمی که به صفحات آن راه پیدا کرده اند را توضیح داد؟ به نظر می‌رسد که این اشکالات از تألیف الهی دور است و به یک سناریوی محتمل‌تر اشاره دارد و آن این است که قرآن چیزی بیش از مجموعه منابع مختلفی نیست که از مکتوبات پیرامونش، قصه‌های عامیانه یا سنتهای شفاهی آن زمان گرفته شده است و به طور تصادفی توسط مولفین ناآگاه بعدی به آن ورود پیدا کرده است. به دلیل تردیدپذیر بودن قدمت قرآن، این واقعیت که هیچ سند قابل توجهی قبل از سال ۷۵۰ میلادی وجود ندارد و به دلیل منابع پراکنده ای که قرآن مطالب خود را از آنها گرفته است، همچنین کاربرد خاص عربی آن، لازم است که از آن به عنوان منبع اصالت و اعتبار خود استفاده نکنیم. اساساً ما با مطالب اولیه اسلامی اندکی روبرو هستیم که می‌توان با استفاده از آنها هر گونه اصالت و اعتباری را برای قرآن و یا منشاء اسلام ترسیم کرد. پس اگر هم در مورد روایات و هم در مورد قرآن تردید و ظنی وجود دارد، از کجا می‌توان منشاء واقعی اسلام را یافت؟

فصل سوم

نقد خارجی قرآن

خوشبختانه ما برای اطلاع از منشاء قرآن و اسلام، تنها متکی بر منابع اسلام و خود قرآن نیستیم. در آن زمان افراد دیگری نیز وجود داشته اند که درمجاورت منطقه، می زیستند و مطالبی را برای ما به جای گذارده اند که می توان از آنها بهره گرفت. شواهد غیراسلامی زیادی در دسته ای از مکتوبات یونانی، سریانی، ارمنی، عبری، آرامی و قبطی از زمان فتوحات (قرن هفتم) به بعد یافت می شود. همچنین تعداد زیادی کتیبه عربی در اختیار داریم که قدمت آنها به پیش از زمان احادیث مسلمانان بر می گردد. با این وجود، به نظر می رسد که این داده ها با بسیاری از آنچه در روایات و قرآن گفته شده مغایرت دارد. این اطلاعات موجود در ارزیابی این موضوع که آیا قرآن کلام واقعی و نهایی خداست، بسیار سودمند خواهد بود. مسلمانان باید به این مطالب توجه کنند و برای دفاع در برابر آنها آماده باشند. اجازه دهید ببینیم که این مطالب چه چیزی برای گفتن دارند.

(۱) هجرت

پاپیروسی به تاریخ ۶۴۳ میلادی کشف شده است که از "سال بیست و دو" صحبت می کند و حاکی از آن است که اتفاقی در سال ۶۲۲ میلادی در میان اعراب رخ داده است که مصادف با سال هجرت است. اینکه این اتفاق چه بوده است، نمی دانیم؛ چرا که پاپیروس چیزی در این مورد نمی گوید. آیا این اتفاق می تواند همان تاریخی باشد که محمد از مکه به مدینه هجرت کرد یا تاریخی است که فتح اعراب آغاز شده است؟ در حالی که حدیث اسلامی این تاریخ را به هجرت از مکه به مدینه منسوب می کند، قادر به ارائه هیچ منبع اولیه ای (به عبارت دیگر منبع متعلق به قرن هفتم) نیست که بتواند تاریخ این هجرت را تأیید کند. اولین نسخه خطی که در اختیار داریم، زندگینامه عربی پیامبر است که در یک پاپیروس نوشته شده و تأیید شده است که مربوط به

مربوط به اواخر دوره اموی است که تاریخ این هجرت را بیش از ۱۰۰ سال بعد از تاریخ واقعه مذکور ارجاع داده و در حدود سال ۷۵۰ میلادی می داند.

داده های عربی در اختیار ما (سکه، پاپیروس، کتیبه ها) هیچیک حاوی نامی از این دوره نیستند (سنگ قبر متعلق به "سال بیست و نه هجری" که بسیاری از مسلمانان به آن اشاره کرده اند، تنها از روی یک منبع مکتوب متأخر شناخته شده است). داده ها و مطالب یونانی و سریانی به دوران عرب ها اشاره دارند اما دو سند از نوشته جات مسیحی نسطوری از ۶۷۶ میلادی و ۶۸۰ میلادی هست که نقطه شروع تاریخ عرب را مهاجرت اسماعیلیان می دانند، اما نه مهاجرت در داخل عربستان، بلکه مهاجرت از عربستان به "سرزمین موعود" که احتمالاً خارج از عربستان است.

و این سرزمین موعود کجاست؟ تصور اینکه سرزمین موعود برای مسیحیان نسطوری که سند فوق الذکر را نوشتند کجا می تواند باشد، دشوار نیست، اما یک حدیث اسلامی که بعداً توسط ابوداود تدوین شد، سرخ دیگری در اختیار ما قرار می دهد.

این حدیث به ما می گوید که "هجرت بعد از هجرت وجود خواهد داشت اما بهترین انسانها کسانی هستند که از هجرت ابراهیم پیروی کنند" (ابو داود ۱۳۴۸: ۳۸۸). در حالی که برخی از مسلمانان معتقدند که این هجرت باید حرکت ابراهیم از بت پرستی به سمت توحید تفسیر شود، من فکر می کنم بهتر است که این هجرت را تعبیر کتاب مقدس و کتاب مقدس یهودیان که به هجرت ابراهیم از اور کلدانیان به سرزمین کنعان از طریق حران اشاره دارد، در نظر بگیریم (پیدایش ۱۱: ۳۱-۱۲: ۵). بنابراین به نظر می رسد که احتمالاً "سرزمین موعود" که اعراب به آن مهاجرت کردند، چیزی جز خط ساحلی سیرو- فلسطین نباشد: از صیدون تا غزه و سرزمین های داخلی به سمت شهرهای سدوم و عموره در دریای مرده.

پاتریشیا کرون در مقاله جدید خود با عنوان "مفهوم قرن اول هجرت" تأیید و شواهد شایانی برای هجرت به خارج از عربستان می یابد.

او در مقاله خود در مورد هجرت، ۵۷ مدرک را فهرست می کند که برگرفته از داخل و خارج حدیث مسلمانان است که به هجرت یا خروج دسته جمعی، نه از مکه به مدینه، بلکه از عربستان به شمال یا به شهرهای نظامی اطراف اشاره دارند. این نکته واقعاً جالب توجه است، چرا که آنچه از اینجا می آموزیم به موازت یکدیگر بوده و در نتیجه، احتمالاً این یافته ها را نیز تأیید می کنند. این داده ها در مورد هجرت، نخستین شواهد بالقوه را در اختیار ما قرار می دهند که نشان می دهد بیشتر اطلاعاتی که در قرآن و سنتهای اسلامی یافت می شوند، با منابع خارجی موجود مطابقت ندارد و شاید اینجا هدف دیگری عامل این عدم تطابق شده است. بنابراین اجازه دهید ادامه بدهیم و این غرض ها را کشف کنیم.

(۲) قبله

طبق قرآن، جهت اقامه نماز (قبله) برای همه مسلمانان، خیلی زودتر از هجرت، به سوی مکه ی مقدس تعیین و نهایی شده بود. برآورد می شود که تعیین قبله حدود سال ۶۲۴ میلادی اتفاق افتاده باشد(نگاه کنید به سوره ۲: ۱۴۴ و ۱۴۹-۱۵۰). با این حال، پاتریشیا کرون اشاره می کند که نخستین شواهد خارج از احادیث اسلامی در مورد جهت اقامه نماز مسلمانان و مفهوم مکان مقدس، به جایی دورتر از مکه و در حقیقت جایی در شمال غربی عربستان اشاره دارد. شواهد باستان شناسی را در نظر بگیرید که از اولین مساجد ساخته شده در قرن هفتم به دست آمده و همچنان نیز ادامه دارد. براساس پژوهش های باستان شناسی انجام شده توسط کرسول و فهرواری در مورد مساجد باستانی در خاورمیانه، دو نقشه ی ساختمان، از دو مسجد اموی در عراق یافت شده است که یکی توسط فرمانداری به نام "حجاج" در وسیط ساخته شده(که کراسول آن را "قدیمی ترین مسجد اسلام که بقایایی از آن به ما رسیده است، می داند) و دیگری که تقریباً به همان دوره نزدیک بغداد منسوب است دارای قبله ای

جهتی که این مساجد رو به آنها ساخته می شوند) است که به سمت مکه نمی باشد بلکه در جهت شمال قرار دارند. مسجد وسیط، ۳۳ درجه و مسجد بغداد ۳۰ درجه دورتر از مکه است.

این یافته ها با گفته های بل الهدوری-مورخ اسلامی (در کتابش به نام فتوح) تطبیق دارد که می گوید: "قبله اولین مسجد در کوفه ی عراق که گویا در سال ۶۷۰ میلادی ساخته شده است، به سمت غرب است، در حالی که باید مستقیماً به جنوب باشد." نقشه اصلی ساختمانی مسجد جامع عمروبن العاص واقع در شهر فسطاط، شهری نظامی در خارج از قاهره، مصر نشان می دهد که یکبار دیگر، جهت قبله، کاملاً رو به شمال دارد و بعدها احتمالاً باید تحت حاکمیت "قره بن شریک" (۷۰۹ میلادی) اصلاح شده باشد. جالب اینکه این یافته با سنت اسلامی بعدی که توسط احمد المقریزی جمع آوری شده، مطابقت دارد؛ او می گوید "عمرو کمی رو به جنوب شرق و نه به سمت جنوب نماز خواند."

اگر نقشه ای در اختیار داشته باشید متوجه می شوید که این مساجد رو به سمت کجا دارند. در هر چهار مثال بالا، قبله نه به سمت مکه بلکه به سمت شمال و در واقع نزدیکی بیت المقدس است. اگر همانطور که اکنون برخی از مسلمانان می گویند، نیاستی این یافته ها را چندان جدی گرفت، چرا که حتی امروزه نیز بسیاری از مساجد قبله را به اشتباه نشان می دهند، اگر مسلمانان آن زمان در تعیین جهت ها تا این اندازه ناتوان بوده اند، پس چرا همگی به یک مکان واحد، به جایی در شمال عربستان، یا احتمالاً بیت المقدس جهت گیری شده اند؟

بر حسب نوشته های یک نویسنده و سالک مسیحی بنام یعقوب ادیسی، مدرک بیشتری مبنی بر جهت قبله پیدا می کنیم؛ نوشته های او به سال ۷۰۵ میلادی بر می گردد که شاهدی عینی در مصر بود. او اظهار داشت که "ماهغرایه" (نسل ابراهیم از سمت هاجر) در مصر رو به شرق که به سمت کعبه بود نماز می خواندند. نامه او که در موزه بریتانیا یافت می شود، واقعاً شفاف سازی می کند.

او که به زبان سریانی می نوشت، به "ماهغرایبی" اشاره کرده و می گوید: "پس از همه اینها مشخص است که یهودیان و ماهغرایان مناطق سوریه به سمت جنوب نماز نمی خواندند بلکه به سمت بیت المقدس (اورشلیم) یا کعبه، مکان مهم آبا و اجدادی خود، نماز می خواندند." توجه کنید که کعبه لزوماً به مکه اشاره ندارد، زیرا در آن زمان، کعبه های دیگری در شهرهای تجاری وجود داشته است. کراسول در یادداشتهای کتاب خود با عنوان "معماری اولیه مسلمانان" (صفحه ۱۷) به مقاله Kunst des Orients فینستر اشاره کرده و بیان می دارد که فینستر "توجه همه را به ساختمانهای مکعبی شکل در عربستان جلب می کند که در مکتوبات اولیه عرب به آنها اشاره شده است و عنوان می کند که کعبه می تواند بخشی از سنت ساختمان سازی اعراب باشد. ساخت کعبه در این شهرهای تجاری سودآور بود، چرا که افرادی که به بازار می آمدند نیز می توانستند زیارت یا توبه خود را در حضور بت‌های موجود در آنها انجام دهند. کعبه ای که یعقوب ادیسی به آن اشاره می کند، در واقع در مکان "آبا و اجدادی ایشان" واقع بود و او نیز تصریح می کند که به سمت جنوب نبوده است. تبار یهودیان و اعراب ('ماهغرایه') به ابراهیم بر می گشت که معروف بود که در فلسطین زندگی کرده و از دنیا رفته است. یافته های باستان شناسی نیز این موضوع را تأیید می کنند. این تبار مشترک از ابراهیم از سوی یک تاریخ شناس ارمنی که نوشته های او به سال ۶۶۰ میلادی بر می گردد نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

بنابراین، طبق گفته های یعقوب ادیسی، تا اواخر سال ۷۰۵ میلادی هنوز سمت و سوی اقامه نماز به سمت مکه نبوده است. دکتر پاتریشیا کرون در مقاله ۱۹۹۴ خود با عنوان "مفهوم هجرت در قرن اول"، یافته دیگری را رونمایی می کند که می تواند بیانگر این باشد که بیت المقدس نخستین قبله مسلمانان بوده است. پژوهشهای جدیدی که توسط دکتر پاتریشیا کارلیر باستانشناس معتبر فرانسوی در مورد کاخ های تابستانی خلیفه اموی انجام شده است، حاکی از آن است که قبله مساجد واقع در این کاخهای بیابانی به سمت بیت المقدس بوده است.

به گفته دکتر هاوتینگ که در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS)، بخشی از دانشگاه لندن) در زمینه منابع اسلامی تدریس می کند، در این دوره (قرن هفتم) هیچ مسجدی وجود ندارد که قبله آن به سمت مکه باشد. با این حال، او توجه ما را به این نکته جلب می کند که همه قبله ها هم رو به بیت المقدس نیستند. برخی از مساجد کشف شده در اردن رو به شمال هستند، در حالی که برخی از مساجد شمال آفریقا نیز رو به جنوب دارند و این نشان دهنده سردرگمی درباره محل قرارگیری مقدسات در آن دوران است. با این حال، قرآن به ما می گوید (در سوره بقره) که جهت قبله تقریباً دو سال پس از هجرت، یا حدود سال ۶۲۴ میلادی به سمت مکه معین و مقرر گردید و تا به امروز جهت آن ثابت مانده است!

بنابراین، طبق گفته های کرون، کوک، کارلیر و هاوتینگ و ترکیبی از شواهد باستان شناسی از عراق و سوریه، به همراه شواهد مکتوبی از مصر، بدون تردید، حداقل تا پایان قرن هفتم، جهت قبله به سمت یک مکان مقدس نه به سمت جنوب بلکه به جایی در شمال غربی عربستان (یا حتی شمال آن، احتمالاً بیت المقدس) اشاره دارد. این همه سردرگمی از کجا می آید؟ چرا قبله این مساجد قدیمی به سمت مکه نیستند؟ چرا بین گفته های قرآن و یافته های باستانشناسی و همچنین اسنادی به قدمت سال ۷۰۵ میلادی این همه مغایرت وجود دارد؟

برخی از مسلمانان استدلال می کنند که شاید مسلمانان آن دوران، جهت مکه را نمی دانستند. فراموش نکنید که آنان بازرگانان صحرایی و رهبران کاروانها بودند! امرار معاش آنها وابسته به مسافرت در کویری بود که مناطق دیدنی اندکی دارد و به دلیل طوفانهای شن، هیچ جاده ای در آن وجود ندارد. آنها بیش از هر چیز دیگری نحوه رهگیری مسیر با استفاده از ستارگان را بلد بوده اند. معاش آنها به همین بستگی داشت. قطعاً آنها تفاوت شمال و جنوب را خیلی خوب درک می کردند.

علاوه بر این، مساجد واقع در عراق و مصر در مناطق شهری متمدن و در میان مردم با فرهنگ و تمدنی ساخته می شد که مهارت کافی برای یافتن مسیر را داشتند. بسیار

بعید به نظر می‌رسد که آنها در محاسبه قبله خود تا این اندازه اشتباه کرده باشند. آنها چگونه حج واجب را که گفته شده است در آن زمان نیز واجب بوده است، انجام می‌دادند؟ و چرا بسیاری از مساجد به سمت شمال عربستان یا احتمالاً بیت المقدس ساخته شده‌اند؟ پاسخ ممکن است در جای دیگری باشد. دعوی من این است که احتمالاً دو دلیل برای این اختلاف و مغایرت وجود دارد:

اول اینکه هنوز رابطه خوبی بین مسلمانان (که به هاجریون، ساراسن و ماهغرایه‌ها شهرت داشتند) و یهودیان برقرار بوده است و در نتیجه نیازی به تغییر قبله نبوده است (که حتی خود قرآن نیز اعتراف می‌کند که قبله اول بیت المقدس بوده است: سوره بقره). دوم اینکه مکه هنوز شهرتی نداشت. حالا موارد زیر را مد نظر بگیرید:

(۳) یهودیان

قرآن تلویحاً اشاره می‌کند که محمد رابطه خود با یهودیان را در سال ۶۲۴ میلادی (یا اندکی پس از هجرت در سال ۶۲۲) قطع کرد و نتیجتاً جهت قبله را تغییر داد (سوره البقره آیات ۱۴۴ و ۱۴۹-۱۵۰)، با این وجود، منابع اولیه غیراسلامی رابطه خوبی بین مسلمانان و یهودیان در زمان اولین فتوحات (اواخر دهه ۶۲۰ میلادی) و حتی بعد از آن را به تصویر می‌کشند.

آموزه (تعلیم) یعقوب:

به عنوان مثال بیابید قدیمی‌ترین شهادت محمد و "جنبش" او که در اختیار ما قرار دارد را در نظر بگیریم؛ که رساله‌ای است ضدیهودی به زبان یونانی با عنوان آموزه یعقوب که در فلسطین بین سالهای ۶۳۴ تا ۶۴۰ بعد از میلاد نوشته شده است. این آموزه در مورد یهودیانی که با ساراسن‌ها در هم می‌آمیزند و خطر گرفتاری در دست این یهودیان و ساراسن‌ها هشدار می‌دهد. در واقع، به نظر می‌رسد که این رابطه

درست به موازات فتوحات اسلامی شکل می گیرد، همانطور که یکی از منابع قدیمی ارمنی اذعان می کند که متعاقب فتح، یک یهودی فرماندار بیت المقدس شد. آنچه در اینجا قابل توجه است این است که به نظر می رسد یهودیان و اعراب (ساراسن ها) در زمان فتح فلسطین و حتی برای مدت کوتاهی پس از آن با هم متحد شده اند. در این رساله، بار دیگر نزدیکی یهودی-عرب با نشانه های خصومت آشکار با مسیحیت، مشهود است. براساس گفته بنویچ، این رساله از یک یهودی سابق یاد می کند که گفته است حتی اگر "یهودیان و ساراسن ها او را بگیرند و وی را تکه تکه کنند" او مسیح به عنوان پسر خدا را انکار نخواهد کرد. واضح است که نویسنده اعتقاد داشته که اعراب و یهودیان در فتوحات با هم متحد هستند.

اعتبار این روایت توسط گردآورنده بزرگ سیره محمدی، محمدبن اسحاق، در سندی معروف به "قانون اساسی مدینه" تأیید شده است. در این سند، یهودیان علیرغم حفظ دین خود، با خداپرستان یک جامعه واحد (امت) را تشکیل دادند و بین تعدادی از قبایل عرب، به صورت بی نام و نشان پراکنده شدند. از آنجا که طبق نظر کرون و کوک، این سند به طور منطقی یکی از قدیمی ترین عناصر حدیث اسلامی است، مطابقت آن با قدیمی ترین روایات خارجی در مورد ریشه های اسلام بسیار قابل توجه است. اگر این شواهد صحت داشته باشند، پس این سوال مطرح می شود که چگونه یهودیان و ساراسن ها (عربها) تا اواخر سال ۶۴۰ میلادی با هم متحد هستند، در حالی که طبق قرآن، محمد بیش از ۱۵ سال زودتر و در اوایل ۶۲۴ میلادی، ارتباط خود را با یهودیان قطع کرده است؟

وقایع نگار ارمنی سال ۶۶۰ میلادی:

برای پاسخ به این سوال ما باید به نخستین روایت مربوط به زندگی "پیامبر" اشاره کنیم که در کتاب تواریخ ارمنی از حدود سال ۶۶۰ میلادی ارائه شده است که برخی آن را به اسقف سبئوس نسبت داده اند. واقعه نگار به شرح این موضوع می پردازد

که چگونه محمد جامعه ای تأسیس کرد که هم متشکل از اسماعیلیان (اعراب) و هم یهودیان بود و زمینه و چارچوب مشترک آن، تبار مشترک آنها از ابراهیم، یعنی اعراب از طریق اسماعیل و یهودیان از طریق اسحاق بود. این واقعه نگار معتقد بود که محمد هر دو جامعه را از حق حیات در سرزمین مقدس برخوردار کرد و در عین حال نسب توحیدی را برای آنان فراهم نمود. این کار محمد بدون سابقه تاریخی نیست چرا که ایده حق تولد اسماعیلی در سرزمین مقدس پیش از این در کتاب "پیدایش رباح ۶۱:۷"، در تلمود بابل و در کتاب جوبیلی ها مورد بحث و گفتگو قرار گرفته بود. بنابراین چشم انداز محمد صرفاً عربستان نبود، بلکه معطوف به فلسطین و یهودیان نیز بود، یک ویژگی که بر طبق کار انجام گرفته توسط "جی بی شاپوت" به طور مستقل در سنتهای تاریخی ژاکوبی تأیید شده است.

جالب اینکه براساس پژوهش های انجام شده توسط کرون و کوک، جهت گیری محمد به سمت فلسطین، حتی در احادیث اسلامی بعدی نیز دیده می شود که با زبان لفافه، مقصود از سوریه در واقع فلسطین است. کافی است که به نوشته های ابو داوود سلیمان بن الاشعث السجستانی و احمد ابن محمد ابن حنبل مراجعه کنیم تا دریابیم که پیامبر سوریه را سرزمینی می داند که خداوند برای بندگان برگزیده خود انتخاب کرده است. این استنتاجات نیز با ادعای هجرت یا خروج مسلمانان از عربستان به سمت شمال مطابقت دارد نه هجرت به شهری دیگر در خود کشور عربستان. طبق گفته های واقعه نگار ارمنی در سال ۶۶۰ میلادی، شکاف بین یهودیان و اعراب اندکی پس از فتح بیت المقدس در سال ۶۴۰ میلادی رخ داد.

مجدداً ما برخی منابع غیراسلامی را می یابیم که در تناقض با قرآن بوده و بیان می دارند که حداقل ۱۵ سال بیشتر از آنچه قرآن ادعا می کند، رابطه خوبی بین اعراب و یهودیان وجود داشته است. اگر فلسطین کانون توجه مسلمانان بوده است، پس بدین ترتیب موضوعیت شهر مکه زیر سوال می رود.

(۴) مکه

مسلمانان بر این باورند که "مکه مرکز اسلام و مرکز تاریخ است." براساس قرآن، "نخستین مکان مقدسی که برای بشر تعیین شد، بکه (یا مکه) بود، مکانی با برکت و هدایتی برای مردم" (سوره آل عمران آیه ۹۶) در سوره الأنعام آیه ۹۲ و سوره الشوری آیه ۷ متوجه می شویم که مکه "مادر همه آبادی ها" است (ام القری).

براساس حدیث اسلامی، حضرت آدم، سنگ سیاه را در کعبه اصلی جای داده است. در حالی که طبق قرآن (سوره البقره ۱۲۵-۱۲۷) این ابراهیم و اسماعیل بودند که سالها بعد کعبه را بازسازی کردند. بنابراین، بطور ضمنی، مسلمانان مکه را اولین و مهمترین شهر جهان می دانند! جدا از اشکالات آشکار و واضح در یافتن اسناد یا مدارک باستان شناسی درباره اینکه آیا ابراهیم هرگز به مکه رفته یا در آن زندگی کرده است، مشکل اصلی، یافتن هرگونه اشاره ای به این شهر، پیش از پیدایش اسلام است. بر اساس تحقیقات انجام شده توسط کرون و کوک، اولین و تنها پیش فرض اشاره ماقبل اسلامی به مکه مکرمه نام بردن از شهری است به نام Mokaraba که توسط جغرافی دان یونانی-مصری بطلمیوس در اواسط قرن ۲ میلادی صورت گرفته است. گرچه ما همچنان مطمئن نیستیم که آیا این کلمه، اشاره ای تلویحی به مکه باشد، زیرا او فقط این نام را به صورت گذرا ذکر کرده است. علاوه بر این، براساس گفته دکتر کرون، سه حرف ریشه ای عربی برای مکه (MKK) با سه حرف ریشه ای عربی (Makoraba (KRB) مطابقت ندارد (حروف "ma-"، که قبل از "koraba" آمده است، به معنای مکان است). بنابراین، هیچ گزارش دیگری از مکه یا کعبه موجود در آن، در هیچ سند معتبر باستانی تا اواخر قرن هفتم وجود ندارد. در واقع آنها اعتقاد دارند که "قدیمی ترین مرجع، مربوط به نسخه ی آپوکریفایی سوریه ای متدیوس است.

با این حال، گرچه قدمت خود این کتاب آپوکریفایی به اواخر قرن هفتم برمی گردد، اشاره به مکه تنها در نسخه های بعدی یافت می شود و در روایات اروپایی یا سریانی

در حالی که طبق قرآن (سوره البقره ۱۲۵-۱۲۷) این ابراهیم و اسماعیل بودند که سالها قدیمی تر و "نسخه های خطی واتیکان" به چشم می خورد؛ از نظر ریشه شناسان، نسخه های خطی واتیکان نخستین متون نگارش شده هستند. طبق گفته کرون و کوک، اشاره بعدی به مکه در *Continuatio Byzantia Arabica* صورت گرفته است که منبعی مربوط به اوایل دوره سلطنت خلیفه هشام است که بین سالهای ۷۲۴-۷۴۳ میلادی حکومت می کرد. بنابراین، نخستین شواهد موثقی که درباره وجود مکه در اختیار داریم، دقیقاً ۱۰۰ سال پس از تاریخی است که سنت و قرآن از آن یاد می کنند. چرا؟ مطمئناً اگر مکه شهر بسیار مهمی می بود، در جایی از آن نام برده می شد. با این وجود، ما جز ارجاعی ضعیف توسط بطلمیوس در ۵۰۰ سال پیشتر و اظهارات اولیه در قرن هفتم تا اوایل قرن هشتم، چیز دیگری در اختیار نداریم.

و این همه ماجرا نیست، چرا که مسلمانان اعتقاد دارند که مکه نه تنها یک شهر باستانی و بزرگ بوده بلکه در قرن هفتم و قبل از آن مرکز مسیرهای تجاری عربستان نیز بوده است. با این وجود، براساس پژوهش های گسترده ریچارد بولیت (استاد تاریخ جوامع اسلامی دانشگاه کلمبیا) در مورد تاریخ تجارت در خاورمیانه باستان، این ادعای مسلمانان کلاً نادرست است زیرا مکه در مسیرهای اصلی تجارت نبوده است. بولیت مدعی است که به همین دلیل "مکه در لبه شبه جزیره مخفی شده بود. تنها با نقشه خوانی مغلطه وار و به زور می توان آن را یک تقاطع طبیعی بین مسیر شمال به جنوب و مسیر شرق به غرب توصیف کرد."

این مورد با پژوهش بیشتری که توسط گروم و مولر انجام شد، مورد تایید قرار گرفت؛ آنان ادعا کردند که مکه نمی توانست در مسیر تجارت باشد، زیرا این امر منجر به انحراف از مسیر طبیعی می شد. در حقیقت، آنها می گویند که مسیر تجاری باید حدود صد مایل از مکه دور بوده باشد. پاتریشیا کرون در کار خود روی تجارت مکه و ظهور اسلام، یک دلیل عملی ارائه می دهد که غالباً از چشم مورخان قبلی دور مانده است. او خاطرنشان می کند که "مکه مکانی خشک و بی حاصل بوده است و بطور

طبیعی در چنین اماکنی توقفی صورت نمی گیرد و در صورتی که فاصله کمی از محیطهای سرسبز داشته باشند، کمترین توقف در آن صورت می گیرد. چرا وقتی کاروان ها می توانستند در طائف توقف کنند، شیب تند دره خشک و بایر مکه را بپیمایند؟ البته مکه هم دارای چاه و هم دارای محلهایی برای اتراق بود اما طائف که منابع غذایی و آذوقه فراوان داشت نیز از چنین چیزهایی بهره مند بود. علاوه بر این، پاتریشیا کرون می پرسد که "چه کالایی در عربستان موجود بود که از طریق کاروانها بتواند چنین مسافت طولانی را در چنین محیط نامساعدی طی کند و باز هم با چنان سود خوبی به فروش برسد و در نهایت به رشد اقتصادی یک شهر حاشیه ای محروم از منابع طبیعی یاری برساند؟ همانطور که بسیاری از نویسندگان نامعتبر معروف، به طور ضمنی به این موضوع اشاره کرده اند، این کالا، عود و ادویه و سایر کالاهای عجیب و غریب نبوده است.

دکتر کرون در مطالعه خود درباره تجارت مکه، به پانزده ادویه منتسب به مکه اشاره می کند که شش مورد از آنها قبل از قرن ششم منسوخ شده اند؛ دو مورد از طریق دریا وارد می شدند، دو مورد منحصراً از شرق آفریقا بودند؛ دو مورد نیز نامرغوب بودند و در نتیجه هرگز تجارت نمی شدند. یکی از آنها نام و نشانی مسئله دار داشت؛ و دو مورد به هیچ وجه قابل شناسایی نیستند. در نتیجه، هیچ یک از پانزده ادویه را نمیتوان به مکه نسبت داد. پس تجارتی که مکه به آن شهرت داشت، چه بود؟ برخی از مسلمانان معتقدند که این تجارت، بانکداری و یا پرورش شتر بوده است؛ اما آیا در چنین سرزمین بایری چنین چیزی شدنی ست؟ طبق آخرین پژوهش های بسیار معتبرتر توسط کیستر و اسپرنگر، اعراب در یک تجارت ساده تر، یعنی چرم و لباس مشغول بودند. اقلامی که به سختی می توانست پایه گذار یک امپراتوری تجاری با ابعاد بین المللی باشد. با این حال، مشکل واقعی مکه این است که هیچگونه تجارت بین المللی در کشور عربستان صورت نمی گرفت، چه رسد به شهر مکه آن هم در قرون پیش از تولد محمد. به نظر می رسد که به دلیل پژوهشهای ناشی گرانه و

نخستین انجام گرفته توسط لامنز که "پژوهشگری نامعتبر" بود، بسیاری از داده ها و اطلاعاتی که ما در این زمینه در اختیار داریم، از همان ابتدا جعلی بوده است؛ این پژوهشها توسط خاورشناسان بزرگی مانند واتس، شابان، رودینسون، هیتی و لوئیس تکرار شده است. لامنز که از منابع قرن اول (مانند پریپلوس- ۵۰ میلادی، و پلینی- ۷۹ میلادی) استفاده کرده، باید در پژوهش های خود از آثار تاریخ شناسان بعدی قرن ششم یونان، بیزانس و مصر که به وقایع نزدیکتر بودند نیز استفاده می کرد. از آنجا که آنان نه تنها تاجر بلکه گردشگر و جغرافی دان و مورخ بودند، منطقه و دوره را می شناختند و بنابراین تصویر دقیقتری ارائه داده اند.

اگر به مورخان بعدی مراجعه می کرد، پی می برد که تجارت یونان بین هند و مدیترانه پس از قرن اول میلادی کاملاً از طریق دریا انجام می شده است. تنها کافی است به نقشه نگاهی بیندازید تا دلیل آن را بفهمید. حمل و نقل کالا از مسیرهای زمینی آن هم در صورت وجود راههای آبی، غیرمنطقی بود. پاتریشیا کرون خاطرنشان می کند که حمل گندم در زمان دیوکلتیان، امپراتور رُم از طریق راه آبی ۱۲۵۰ مایلی ارزانتر از حمل آن از طریق مسیر ۵۰ مایلی زمینی بوده است. فاصله از نجران یمن در جنوب تا غزه در شمال تقریباً ۱۲۵۹ مایل بوده است. چرا بازرگانان بایستی کالاهای خود از هند را طریق دریا حمل کنند و سپس آن را در عدن تخلیه کنند و از آنجا آنها را بر پشت شترهای بسیار کندتر و گرانتر سوار کنند و از صحرای خشک عربستان عبور کنند تا به غزه برسند، در حالی که می توانستند این کار را به کشتی ها بسپارند و مسیر دریای سرخ را تا ساحل غربی عربستان را از طریق دریا بپیمایند؟

مشکلات دیگری نیز وجود داشت. اگر لامنز منابع خود را به درستی مورد بررسی قرار می داد، متوجه می شد که تجارت یونانی-رومی در قرن سوم میلادی سقوط کرد، به طوری که در زمان محمد نه تنها هیچ راه زمینی بلکه هیچ بازار رومی وجود نداشته است که مقصد تجارت مردم عرب باشد. همچنین باید متوجه می شد که آنچه از تجارت باقی مانده بود، تحت کنترل اهل حبشه بود نه اعراب و در آدولیس در ساحل

حبشه^۱ دریای سرخ انجام می شد و مکه مرکز تجارت آن منطقه نبوده است. کرون می گوید: "حتی مورد مهم تری که لامنز، اگر منابع اولیه یونانی را مطالعه کرده بود، می توانست کشف کند این است که یونانیانی که تجارت با آنها انجام می شد، هرگز نام مکه را نیز نشنیده بودند. اگر طبق احادیث اسلامی و گفته های خاورشناسان اخیر، مکه تا این اندازه حائز اهمیت بوده است، مطمئناً کسانی که تجارت با آنها انجام می شد، اشاره ای به وجود آن می کردند. با این وجود، ما چیزی در این باره پیدا نمی کنیم. کرون در آثار خود اشاره می کند که اسناد تجاری یونان به شهرهای طائف (نزدیک مکه امروزی) و یثرب (که بعدها مدینه نام گرفت) و همچنین خیبر در شمال اشاره دارد اما چیزی درباره مکه عنوان نشده است. حتی ساسانیان پارسی که بین سالهای ۳۰۹ تا ۵۷۰ میلادی به عربستان حمله کردند از شهرهای یثرب (مدینه) و تیهاما نام بردند اما اشاره ای به مکه نداشته اند. این موضوع واقعاً مسئله ساز است. اگر خاورشناسان بعدی زحمت بررسی منابع لامنز را به خود می دادند، آنها نیز متوجه می شدند که چون راههای زمینی پس از قرن اول میلادی، دیگر مورد استفاده قرار نگرفته اند، قطعاً در قرن پنجم یا ششم نیز مورد استفاده قرار نگرفته اند. بنابراین بسیاری از مطالبی که قبلاً در مورد مکه نوشته شده، مدت‌ها پیش از این می توانست اصلاح شده باشد.

در نهایت، مشکل مکان یابی مکه در منابع اولیه سکولار چیز عجیبی نیست، چرا که حتی در برخی از احادیث اسلامی نیز ابهاماتی درباره محل دقیق مکه وجود دارد (نگاه کنید به بحث تکامل مکه، کتاب هاجریسم کوک و کرون). براساس پژوهشهای انجام گرفته توسط جی. وان. اس، در هر دو جنگ داخلی اول و دوم، روایاتی از افرادی وجود دارد که از طریق مکه، از مدینه به عراق می روند (ون اس ۱۹۷۱: ۱۶)؛ همچنین نگاه کنید به محمد بن احمد الذهبی (۱۳۶۹: ۳۴۳). با این حال، مکه در جنوب غربی مدینه و عراق در شمال شرقی است. بنابراین، براساس این سنتها، مکان مقدس اسلام، زمانی در شمال مدینه بوده است که خلاف جهت مکه امروزی است! ما در بلا تکلیفی

مانده ایم. اگر مکه بر خلاف آنچه احادیث اسلامی سعی دارند به ما بقبولانند، یک مرکز تجاری بزرگ نبوده است، اگر در بین افرادی که در آن دوران زندگی می کردند و در مورد آن دوران نوشته اند، شهرت نداشته است، و اگر حتی در زمان محمد یک شهر متری نبوده است، پس قطعاً نمی توانسته در آن زمان مرکز جهان اسلام باشد. بنابراین، مکه چگونه شهری بوده است؟ همانطور که قبلاً گفته شد حدس زدن جواب این سوال چندان دشوار نیست. به نظر می رسد که حدود سال ۷۰۰ میلادی، بیت المقدس و نه مکه مرکز و پناهگاه هاجریون یا ماهغریه ها (نام های اولیه ای که به اعراب داده می شد) بوده است. مباحث پیشین درباره هجرت، قبله و یهودیان نشان می دهد که هجرت به سمت شمال و احتمالاً فلسطین انجام گرفته است که در جایی در شمال غربی عربستان واقع بوده است و هاجریون به آن سمت نماز می خواندند و فتوحات آنان نیز در کنار یهودیان انجام شده است. یک واقعیت دیگر که ممکن است به ما در جمع بندی مطالب کمک کند را نیز به دلایل قبلی اضافه کنید:

(۵) قبة الصخره

در مرکز بیت المقدس، یک بنای باشکوه (حتی امروزه) به نام قبه الصخره وجود دارد که توسط عبدالملک در سال ۶۹۱ میلادی ساخته شده است. با این حال، ممکن است کسی بگوید که چون این بنا فاقد قبله (جهت اقامه نماز) است، یک مسجد نیست. این بنا به صورت هشت ضلعی با هشت ستون ساخته شده است که نشان می دهد از آن برای طواف (دور زدن) استفاده می شده است. بنابراین، به نظر می رسد که به عنوان یک حرم و جایگاه مقدس ساخته شده است. امروزه این مکان پس از مکه و مدینه، سومین مکان مقدس در اسلام محسوب می شود. مسلمانان ادعا می کنند که این بنا برای بزرگداشت شبی ساخته شده است که محمد به آسمان رفت تا با موسی و الله در مورد تعداد نمازهای مومنان گفتگو کند (شب معراج). با این وجود، براساس پژوهشهایی که توسط وان بارخام و نئو(تاریخ شناسان) روی کتیبه ها انجام شده است

قدیمی ترین کتیبه های موجود در این عمارت چیزی از معراج نمی گوید و صرفاً بیانگر نقل قولهای از قرآن (دفاعیات اسلامی) است که مخاطب اصلی این آیات مسیحیان هستند. بسیاری از مسلمانان عجولانه می گویند که هر دو سوره الإسراء آیه ۱ و سوره البقره آیات ۱۴۳-۱۴۵ که از "مکان مقدس" و "تغییر قبله" صحبت می کنند را می توان روی کتیبه های گنبد و درگاه رو به جنوبِ قبه الصخره یافت. خوب است که این مسلمانان تاریخ مربوط به این کتیبه ها را مطالعه کنند. اگر چنین کنند، متوجه خواهند شد که هیچ یک از این کتیبه ها نه اصلی و نه قدیمی هستند. کل گنبد توسط الظاهر لی لازاز در سال ۱۰۲۲ میلادی ساخته شد و به دلیل تخریبی که در اثر زلزله ای که در سال ۱۰۱۶ بعد از میلاد رخ داده بود، بازسازی شده است. قسمت بالایی گنبد، در سال ۱۳۱۸ میلادی بازسازی شد. اما کتیبه ها (هم سوره یس و سوره الإسراء) در سال ۱۸۷۶ میلادی توسط عبدالحمید دوم اضافه شدند. درهای کنونی (که سوره البقره آیه ۱۴۴ بر روی آن دیده می شود) تا سال ۱۵۴۵ میلادی هنوز حکاکی نشده بودند. ایوان جنوبی که سوره البقره آیات ۱۴۳-۱۴۵ روی آن نوشته شده است، در سال ۱۸۱۷ میلادی توسط سلطان محمود ساخته شده است. بنابراین، وقتی تاریخچه گنبد را مطالعه و بررسی می کنیم، درمی یابیم که هیچ یک از این دو سوره ی نکوهشگر، متعلق به گنبد اصلی نیست که توسط عبدالملک در سال ۶۹۱ میلادی ساخته شده اند. نخستین کتیبه هایی که اعتبار تاریخی شان قابل تصدیق است، در مورد مسیح بودن عیسی، پذیرش پیامبران، دریافت وحی توسط محمد و استفاده از اصطلاحات "اسلام" و "مسلمان" صحبت می کنند. با این حال، باید توجه داشت که حتی تاریخ قدیمی آنها طبق روایتی از ناصر خسرو ایرانی (در سال ۱۰۴۷ میلادی) که در مورد طرح های مختلف نسبت داده شده به ستون ها صحبت می کند، مورد تردید است.

اگر براساس گفته قرآن، مکان مقدس برای بزرگداشت چنین واقعه مهمی در تاریخ زندگی پیامبر (معراج) ساخته شده است، پس چرا هیچ یک از قدیمی ترین کتیبه ها

اشاره ای به آن ندارند؟ در هیچ کجای نخستین کتیبه‌ها هیچگونه اشاره ای به سفر شبانه او به بهشت، در پشت اسب بالداری به نام "البُرَاق" نشده است و هیچ سخنی از گفتگوی محمد با موسی و الله و پنج نماز واجب که هدف این سفر بود، به میان نیامده است. این موضوع را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ یک توضیح احتمالی می‌تواند این باشد که داستان معراج در این زمان وجود نداشته است، بلکه بعداً در دوره عباسیان (بعد از سال ۷۵۰ میلادی) به رشته تحریر درآمده است. درک این نکته که ایده پنج نماز نیز بعداً اصلاح و ویراستاری شده، چندان دشوار نیست. تنها اشارات قرآن به نماز در سوره هود آیه ۱۱۴، سوره طه آیه ۱۳۰ و سوره الروم آیات ۱۷-۱۸ وجود دارند (گرچه هنوز تردید وجود دارد که آیا تمام این سوره‌ها به نماز (صلوات) اشاره دارند یا از دعاهای نیایشی صحبت می‌کنند). آنچه در این سوره‌ها می‌یابیم، سه نماز واجب است. حرفی از پنج نماز در میان نیست (البته بسیاری از مفسران مسلمان کوشیده‌اند تا با تفاسیر سخت، دو نماز از قلم افتاده صبح یا عصر را نیز اضافه کنند). ظاهراً داستان معراج زمانی رخ داده است که محمد در مدینه زندگی می‌کرده است (به احتمال زیاد در حدود سال ۶۲۴ میلادی). با این حال ما ناگزیریم که به حدیثی که ۲۰۰-۲۵۰ سال بعد گردآوری شده مراجعه کنیم تا نه تنها مقررشدن پنج نماز روزانه بلکه نام آنها را دریابیم. اگر قرآن کلام اصیل خداوند است، چرا به تعداد صحیح نمازهایی که یک مسلمان باید به جا آورد، اشاره ای ندارد؟ و علاوه بر این، اگر قبه الصخره برای بزرگداشت آن واقعه مهم ساخته شده است، چرا تا بیش از ۱۰۰۰ سال بعد چیزی در مورد آن نمی‌گوید؟ واضح است که این بنا در اصل برای اهداف دیگری غیر از بزرگداشت معراج ساخته شده است. این واقعیت که چنین بنای باشکوهی دارای چنین قدمتی است، نشان می‌دهد که این مکان حداقل تا اواخر قرن هفتم، مأمَن و مرکز اسلام نوپا بوده است نه مکه.

بنابر آنچه قبلاً در مورد نیت محمد برای تحقق حق شهروندی خود و هاجریون، با پس گرفتن سرزمین ابراهیم یا فلسطین گفته شد، منطقی است که عبدالملک این بنا را

به عنوان هسته مرکزی تحقق این حق شهروندی، ساخته باشد. پس تعجبی ندارد که وقتی عبدالملک گنبدی ساخت تا بر روی آن رسالت نبوی محمد را اعلام کند، آن را بر روی سنگ معبد قرار داده باشد. براساس حدیث اسلامی، خلیفه اموی، سلیمان، که بین سالهای ۷۱۵-۷۱۷ میلادی سلطنت می کرده، برای تحقیق و پرس و جو در مورد حج به مکه رفت. او از پاسخی که در آنجا دریافت کرد راضی نبود و به همین دلیل ترجیح داد که از عبدالملک پیروی کند (یعنی سفر به قبه الصخره) (توجه داشته باشید: نباید او را با امام مالک بن انس در سال ۷۱۲ میلادی متولد شده و در آن زمان تنها سه سال داشت اشتباه گرفت). به گفته دکتر هاوتینگ در دانشکده مطالعات آفریقایی و شرقی دانشگاه لندن، این واقعیت به تنهایی نشان می دهد که در اوایل قرن هشتم نیز در مورد محل قرارگیری این مکان مقدس سردرگمی وجود داشته است. به نظر می رسد که مکه در آن زمان تازه به عنوان مرکز دینی اسلام شروع به فعالیت کرده بود. بنابراین می توان متوجه شد که چرا بر حسب گفته احادیث، الولید ابن مروان اول که بین سالهای ۷۰۵ و ۷۱۵ پس از میلاد به عنوان خلیفه سلطنت می کرد، به تمام مناطق دستور داده شد تا مساجد را تخریب کرده و آنها را بزرگتر بسازند (به " کتاب العیون والحدائق فی أخبار الحقائق" ویرایش شده توسط م. د گوژ و پی. د یونگ ۴:۱۸۶۹ مراجعه کنید). آیا این امکان وجود دارد که در این زمان جهت قبله عوض شده باشد؟ اگر اینطور باشد، باز هم این موضوع به تناقض دیگری در قرآن اشاره دارد که مکه را مکان مقدس دانسته و در نتیجه جهت اقامه نماز در طول زندگی محمد را حدود هشتاد تا نود سال زودتر تعیین کرده است (سوره البقره آیات ۱۴۴-۱۵۰ را ببینید). این همه ماجرا نیست، چرا که شواهد باستان شناسی و نسخه های خطی دیگری وجود دارند که با آنچه در قرآن می خوانیم در تناقض هستند.

(۶) محمد

نوشته های یک وقایع نگار ارمنی (حدود سال ۶۶۰ میلادی) نخستین روایت داستانی

زندگی محمد را در اختیار ما می‌گذارد که گواهی می‌دهد "محمد تاجری بوده که بسیار درباره ابراهیم صحبت می‌کرده"؛ بنابراین شواهد تاریخی کهن، وجود شخصی به نام محمد را در اختیار ما قرار می‌دهند. با این حال، این وقایع نگار ارمنی با این تصور که او فقط یک پیامبر محلی است، سخنی از پیامبری جهانی محمد به میان نمی‌آورد. به گفته دکتر جان وانسبرو، حتی نخستین اسناد اسلامی چیزی از نبوت جهانی او نمی‌گویند. مغازی، که وانسبرو به آنها اشاره می‌کند و داستان نبردها و مبارزات پیامبر است، نخستین اسناد اسلامی هستند که ما در اختیار داریم. این اسناد باید بهترین تصاویر آن زمان را به ما ارائه دهند، اما دربردارنده چیزهای اندکی درباره زندگی یا تعلیم محمد است. در واقع، در هیچ کجای این اسناد، محمد به عنوان پیامبر مورد تکریم قرار نگرفته است! اگر به گفته قرآن، محمد از همان ابتدا به "خاتم پیامبران" شهرت داشته (سوره الأحزاب آیه ۴۰)، پس چرا اسناد موجود در مورد موضوعی به این مهمی سکوت اختیار کرده اند؟

کتیبه های سنگی یهودا نئو:

برای اینکه بدانیم محمد کیست و چه کاری انجام داده است، باید به دوران زندگی او برگردیم و نگاهی به شواهد موجود بیندازیم تا ببینیم چه چیزی در مورد این شخصیت مهم برای گفتن دارند. وانسبرو که پژوهشهای زیادی درباره سنتهای کهن و قرآن انجام داده است، اعتقاد دارد که چون منابع اسلامی همگی بسیار دیرپهور هستند، اسناد سیره مغازی و همچنین نخستین نسخه های قرآن که ۱۵۰ سال بعد از وقایع اصلی، مکتوب شده اند، را نمی‌توان معتبر دانست. وقتی به منابع غیراسلامی نگاه می‌کنیم، مطالب قابل توجهی درباره شخصیت محمد درمی‌یابیم.

بهترین منابع غیراسلامی که درباره عربستان قرن هفتم در اختیار داریم، کتیبه های سنگی عربی متفرقه در صحراهای سیرو اردن و شبه جزیره و به ویژه صحرای نگب است. فردی که بیشترین مطالعه را روی این کتیبه های سنگی انجام داده است

یهودا نثو از دانشگاه عبری اورشلیم است. پژوهش‌های او تحت عنوان "به سوی ماقبل تاریخ اسلام"، در سال ۱۹۹۴ منتشر شد و من به آن اشاره ای خواهم داشت.

یهودا نثو در متون دینی عرب که مربوط به قرن اول و نیمی از دوران حکومت عرب (قرن هفتم تا هشتم میلادی) می باشد، یک اعتقادنامه با محوریت یکتا پرستی یافته است. با این حال، او ادعا می کند که این اعتقاد نامه "به طور آشکار، خود اسلام نیست، بلکه [اعتقادنامه ای] است که می تواند خاستگاه اسلام باشد."

او همچنین دریافت که در تمام نهادهای مذهبی عرب در طول دوره سفیانی [۶۶۱-۶۸۴ میلادی] هیچ اشاره ای به محمد نشده است. در حقیقت، نه نام خود محمد و نه هیچ دعا و عبارت رایجی در میان پیروان محمد (مبنی بر اینکه او پیامبر خداست) در هیچ کتیبه ای قبل از سال ۶۹۱ میلادی وجود ندارد. خواه مقصود اصلی این کتیبه مذهبی بوده باشد (مانند دعای تضرع) و خواه به عنوان کتیبه یادبود مورد استفاده قرار گرفته باشد (مانند کتیبه موجود در سد نزدیک شهر طائف که در دهه ۶۶۰ میلادی توسط خلیفه معاویه ساخته شده است)، در هر دو صورت اسمی از محمد به میان آورده نشده است.

این واقعیت که نام محمد در هیچ یک از کتیبه های اولیه، به ویژه کتیبه های مذهبی وجود ندارد، قابل تأمل است. بسیاری از احادیث اسلامی سال های بعد (به عنوان مثال، سیره و حدیث که نخستین مکتوبات اسلامی است که در اختیار داریم) تقریباً به طور کامل از روایات مربوط به زندگی پیامبر تشکیل شده است. در این احادیث موخر، محمد الگویی است که همه مسلمانان باید از او پیروی کنند. پس چرا چنین تأکیدی را در این کتیبه های عربی قدیمی تر نمی یابیم که به دوران زندگی محمد نزدیکتر هستند. موضوع مسئله سازتر اینکه چرا اصلاً اشاره ای به او نشده است؟ نام او تنها پس از سال ۶۹۰ میلادی در کتیبه های عرب یافت می شود. علاوه بر این، اولین باری که عبارت محمد رسول الله (محمد پیامبر خداست) ذکر شده، روی یک سکه عربی- ساسانی می باشد که در دوران خلید بن عبدالله در سال ۶۹۰ میلادی در

دمشق ضرب زده شده است. آنچه از اهمیت بیشتری برخوردار است این است که نخستین رخدادی که نثو "اعتراف سه گانه ایمان" می نامد، از جمله توحید (که خدا یکتا است)، عبارت محمد رسول الله (که محمد پیامبر او است) و ماهیت انسانی عیسی (عبدالله و رسوله) در کتیبه عبدالملک در قبه الصخره در اورشلیم، به تاریخ ۶۹۱ میلادی یافت شده است. پیش از این کتیبه، اعتراف به ایمان اسلامی (شهادتین) به هیچ وجه قابل تأیید نیست. با این وجود، باید توجه داشت که تاریخ این کتیبه می تواند به خیلی سال بعد از ۶۹۱ میلادی برگردد. احتمالاً در زمان بازسازی داخلی و خارجی توسط الظاهر لی-لاز در سال ۱۰۲۲ میلادی اضافه شده باشد.

به عنوان یک قاعده، پس از ۶۹۱ میلادی و در خاندان مروانی (تا سال ۷۵۰ میلادی)، هر زمان که اعتقادنامه های اسلامی مورد استفاده قرار می گرفت (مانند روی سکه، ستون های و پیشنویس های پاپیروس)، نام محمد نیز ذکر می شد. احتمالاً می توان به این نتیجه رسید که شاید تاریخهای دیرپهور و متأخر، مربوط به این واقعیت هستند که نشر و نفوذ هر مفهوم مذهبی در کتیبه های عربی زمانبر بوده است. با این وجود، به گفته نثو، نخستین پاپیروس عربی، یک رسید مصری است که مربوط به قبض مالیات پرداخت شده به تاریخ ۶۴۲ میلادی است که و به دو زبان یونانی و عربی نوشته شده است و با تیتز "بسم الله" شروع می شود، و این در صورتی است که فرد گیرنده نه مسلمان و نه مسیحی بوده است.

تا پس از سال ۶۶۱ میلادی، روی کتیبه ها، محتوای مذهبی وجود نداشته است. با این حال، اگرچه آنها حاوی متون مذهبی هستند، اما هرگز از پیامبر یا عبارتی که بیانگر او باشد، نامی نبرده اند. به گفته نثو، "این بدان معناست که در این زمان، یعنی ۶۰ سال و یا سال ها پس از مرگ محمد، اعتراف نامه رسمی مذهبی عرب شامل محمد یا عبارتی بیانگر این شخصیت نبوده است. این کتیبه ها حاوی نوعی اعتقاد توحیدی متعلق به مجموعه خاصی از نوشته های فرقه ای به همراه برداشت هایی یهودی-مسیحی هستند که به سبکهای نوشتاری خاصی بسط و توسعه یافته اند و حاوی هیچ

ویژگی، مخصوص هیچ مذهب توحیدی شناخته شده ای نیستند. مهمتر اینکه این کتیبه ها نشان می دهند که وقتی اعتقادنامه های اسلامی در دوره مروانی (بعد از ۶۸۴ میلادی) ظاهر شدند، اصطلاحاً "یک شبه" به ظهور رسیدند. نشان می دهند که این اعتقادنامه ها ناگهان به تنها شکل رسمی اعلان مذهبی اسلامی تبدیل شدند و منحصراً در اسناد رسمی و کتیبه ها مورد استفاده قرار گرفتند. با این وجود، حتی پس از رسمیت یافتن متون محمدی (پیروان محمد) بلافاصله مورد پذیرش عموم قرار نگرفت. سالها پس از ظهور این متون، مردم همچنان از روایات و افسانه های غیرمحمدی در کتیبه های شخصی خود و همچنین مکاتبات قضایی استفاده می کردند. بنابراین، به عنوان مثال، یهودا نئو، کاتبی را یافته است که در مکاتبات عربی و یونانی خود از قواعد محمدی استفاده نمی کرده است.

در حقیقت، به گفته نئو، اعتقادنامه های محمدی در حدود ۳۰ سال (یا یک نسل) پس از شروع آن توسط عبدالملک، در دوره ای در زمان خلیفه هشام (بین ۷۲۴-۷۴۳ میلادی) روی کتیبه های مشهور "صحرای ننگ" نوشته شده است. به گفته نئو، حتی این نوشته ها نیز مربوط به گروه پیروان محمد هستند و اسلامی نیستند. به اعتقاد او، متون مسلمانان تنها در آغاز قرن نهم (حدود سال ۸۲۲ میلادی) و همزمان با نخستین قرآن های مکتوب و همچنین نخستین احادیث مکتوب اسلامی ظهور یافتند.

در نتیجه، از روی این کتیبه ها چنین به نظر می رسد که در زمان خاندان مروانی (پس از ۶۸۴ میلادی) بوده که محمد به مقام پیامبری جهانی ارتقای مقام یافته است، نه در زمان حیات خودش، و حتی در آن زمان نیز اعتقادنامه محمدی که ظهور کرد، با آنچه امروزه در اختیار داریم، مطابقت ندارد. برای بحث بیشتر در مورد شش طبقه بندی یا دوره های کتیبه های سنگی و محتوای آنها، من مقاله نئو را برای مطالعه پیشنهاد می کنم (صفحات ۱۱۱-۱۱۲).

(۷) "مسلمان" و "اسلام"

اکنون به واژه های "مسلمان" و "اسلام" می‌رسیم. پایبندی محمد به تبار ابراهیمی می‌تواند توجیه‌کننده این مطلب باشد که چرا تا اواخر قرن هفتم هیچ اشاره‌ای به نام مسلمان نشده است. در حقیقت، اولین رخداد قابل تاریخگذاری برای ظهور این واژه‌ها، کتیبه‌های دیوار قبه الصخره است که می‌دانیم در سال ۶۹۱ میلادی، ۶۰ سال پس از مرگ محمد ساخته شده است.

پیش از آن زمان، به اعراب، ماهغرایه گفته می‌شد، واژه‌ای که در پایپروس‌های یونانی سال ۶۴۲ پس از میلاد یافت شده است. در نامه‌های سریانی اسقف ایشویاب سوم از اوایل دهه ۶۴۰ بعد از میلاد، اعراب، ماهغری یا ماهغرایه خطاب شده‌اند. ظهور این واژه‌ها منحصر به فرد نیست و در مصر و عراق نیز اعراب با همین نام شهرت داشتند که این امر، موضوعی قابل توجه است.

اصطلاح عربی منطبق با آن مهاجرون است که این واژه هم مربوط به حوزه تبارشناسی و هم حوزه تاریخ است، چرا که مهاجرون از تبار ابراهیم و هاجر هستند و از لحاظ تاریخی هم، اینان کسانی بودند که در مسأله خروج شرکت داشتند. در بحث قبلی در مورد اهمیت خروج، اشاره کردیم که خروج قوم (از نظر منابع خارجی) احتمالاً به سمت فلسطین بوده است نه صرفاً به سوی مدینه.

آتاناسیوس (از پدران کلیسا در قرن چهارم) در سال ۶۸۴ میلادی در نوشته‌هایی به زبان سریانی، از نام ماهغرایه برای اشاره به اعراب استفاده کرده است. یعقوب ادیسی در سال ۷۰۵ میلادی از آنها به عنوان هاجریون نام برد. آموزه یعقوب، اعراب را ساراسن می‌خواند. بنابراین، برخلاف آنچه قرآن در سوره الأحزاب آیه ۳۵ عنوان می‌کند، به نظر می‌رسد که واژه مسلمان تا اواخر قرن هفتم استفاده نشده است. بنابراین، این نام از کجا نشأت گرفته است؟

از نظر کرون و کوک اصطلاح اسلام (و کلمه متناظر با آن مسلمان) به معنای "تسلیم شدن در برابر خدا"، برگرفته از سامریها است. کرون و کوک معتقدند که "فعل aslama

در زبانهای عبری، آرامی و سریانی هم معنی هستند، در حالی که نه نوشتجات یهودی و نه مسیحی، نمونه موردقبولی برای استفاده از واژه اسلامی ندارند؛ در [معمار مارقه] که مهمترین متن سامری دوره قبل از اسلام است، می توان موازات دقیق با اسلام را یافت. کرون و کوک می گویند که "مفهوم قابل قبول برای ریشه این کلمه که می توان به آن استناد کرد، همان "صلح" و به معنی "ایجاد صلح" است. به لحاظ مفهوم غایی، معنی "تسلیم" را می توان به عنوان تمایزی بین عهد هاجریون و عهد یهودیان تلقی کرد. اگرچه قرآن از این اصطلاح و واژه استفاده می کند (سوره الأحزاب آیه ۳۵)، اما از اسناد قرن هفتم که در اختیار ما است، به نظر می رسد که در دوران زندگی محمد چنین واژه ای وجود نداشته است. در نتیجه چنین اختلافی، احتمال تحول و تکامل متن قرآن در سالها بعدی را محتمل تر می کند.

(۸) قرآن

اکنون به خود قرآن می رسیم. همانطور که قبلا نیز گفته شد، بدیهی به نظر می رسد که قرآن در طول ۱۰۰ سال پس از مرگ پیامبر، دستخوش تغییرات زیادی شده است. ما اکنون سکه هایی کشف کرده ایم که نوشته های شبه قرآنی روی آنها مربوط به سال ۶۸۵ میلادی است و در زمان سلطنت عبدالملک ضرب زده شده است. علاوه بر این، قبه الصخره که در بیت المقدس یا همان اورشلیم در سال ۶۹۱ میلادی توسط عبدالملک ساخته شده است، گواهی بر وجود این اطلاعات قرآنی در اواخر قرن هفتم است. با این وجود، عبارات قرآنی موجود روی سکه ها و قبه الصخره از نظر جزئیات با آنچه امروز در قرآن می یابیم، متفاوت است. وُن برچم و گرومان، دو ریشه شناس در حوزه زبان شناسی اند که پژوهش های گسترده ای بر روی کتیبه های قبه الصخره انجام داده اند؛ آنها بر این باور هستند که قدیمی ترین کتیبه ها حاوی "شکلهای مختلف کلامی، انحرافات گسترده و همچنین حذفیاتی از متن است که امروز شاهد

آن هستیم... (برای تشخیص این انحرافات به ون برچم قسمت دوم، جلد سوم، شماره ۱۹۲۷:۲۱۵-۲۱۷ و پایپروس عربی گرومن از هیربت المرمد شماره ۷۲ رجوع کنید). اگر این کتیبه ها با همه انحرافات موجود در خود، برگرفته از قرآن هستند، پس چطور قبل از این زمان (اواخر قرن هفتم) قرآن می توانسته مدون شده باشد؟ تنها می توان اینگونه نتیجه گرفت که در طی سالها، احتمالاً در انتقال قرآن تغییرات تکاملی ایجاد شده است (البته اگر واقعاً از قرآن گرفته شده باشند).

همچنین منابع حاکی از آن هستند که قرآن خیلی عجولانه گردآوری شده است (همانطور که در بخش قبلی، یعنی بخش نقد داخلی قرآن گفته شد). دکتر جان وانسبرو تأکید می کند که "این کتاب بطور قابل ملاحظه ای فاقد ساختار کلی است و هم از نظر زبان و هم از نظر محتوا غالباً مبهم و غیرمنطقی و بی ربط است، از نظر پیوند مطالب متفاوت و ناهمسان و به لحاظ تکرار کل متن به شیوه های مختلف، بی مبالات و باری به هر جهت است. بر این اساس، می توان بطور معقولانه ای استدلال کرد که این کتاب محصول ویرایش دیر هنگام و ناقص مطالب سنتها و عقاید رایج بسیار زیادی است" (به نقل از کتاب هاجریسم- پاتریشیا کرون). در نتیجه، کرون و کوک معتقدند که به دلیل نقص در ویرایش، ظهور قرآن باید یک اتفاق ناگهانی و معاصر تر باشد.

در مورد زمان وقوع این واقعه ما کاملاً مطمئن نیستیم، اما می توان برآوردی علمی برای آن داشت. از مباحث پیشین در مورد قدمت اولین نسخه های خطی می توان نتیجه گرفت که در اواسط و اواخر قرن هفتم هیچ اسناد قرآنی وجود نداشته است. قدیمی ترین ارجاع به کتاب "قرآن"، خارج از احادیث مکتوب اسلامی در اواسط قرن هشتم و بین یک عرب و یک راهب بنام بت هیل رخ داده است.

اما هیچ کس نمی داند که به لحاظ محتوایی با قرآنی که امروزه در اختیار ما است، تفاوت قابل ملاحظه ای دارد یا خیر. کرون و کوک هر دو اینگونه نتیجه گیری کردند که به جز این مرجع کوچک، هیچ نشانه ای از وجود قرآن در قبل از پایان قرن هفتم

وجود ندارد. کرون و کوک در ادامه پژوهش های خود مدعی شدند که تحت حاکمیت شخصی به نام حجاج در عراق در سال ۷۰۵ میلادی یک زمینه تاریخی منطقی ایجاب می کرد که در آن "قرآن" (یا مجموعه ای از نوشته جاتِ نوپا که بعداً تبدیل به قرآن شده است) برای نخستین بار به عنوان کتاب مقدس محمد گردآوری شود... گفته شده که حجاج، حاکم آن دوره، تمام نوشته های قدیمی هاجریون را جمع آوری کرده و نوشته های دیگری را " مطابق با سلیقه خود جایگزین آنها کرده و آنها را در همه جای کشور خود پخش کرده است."

نتیجه ای که بطور طبیعی می توان از این مطالب گرفت این است که در این دوره بوده است که قرآن تکامل خود را آغاز کرده و احتمالاً به صورت مکتوب درآمد تا اینکه سرانجام در اواسط و اواخر قرن هشتم به عنوان قرآنی که اکنون ما می شناسیم، مدون (کائُن) شده است.

تمام این یافته ها دلیل خوب و کافی را در اختیار ما قرار می دهند تا اعتبار حقیقی قرآن فعلی به عنوان کلام خدا را زیر سوال ببریم. باستان شناسی و همچنین شواهد مستند و مکتوب نشان می دهند که بسیاری از آنچه قرآن بیان داشته است، با داده ها و اطلاعات در دسترس ما مطابقت ندارند. از مطالب گردآوری شده از منابع خارجی در قرن هفتم و هشتم نیز می توان نتیجه گرفت که:

◆ هجرت به احتمال قریب به یقین، نه به سمت مدینه بلکه به طرف فلسطین بوده است.

◆ اینکه تا قرن هشتم سمت و سوی قبله به طرف مکه نبوده است، بلکه به سمت منطقه ای واقع در شمال و احتمالاً اورشلیم یا همان بیت المقدس بوده است.

◆ یهودیان حداقل تا سال ۶۴۰ میلادی با اعراب رابطه خوبی داشتند.

◆ به احتمال قریب به یقین، بیت المقدس (و نه مکه)، شهری بوده است که در آن مکان مقدس مسلمانان واقع شده و تا پایان قرن هفتم، مکه نه تنها شهری مترقی نبوده است بلکه حتی در مسیر تجارت بین المللی نیز قرار نداشته است.

◆ احتمالاً قبه الصخره به عنوان مکانی مقدس مورد استفاده قرار می گرفته است.

◆ محمد تا اواخر قرن هفتم به عنوان پیامبر جهانی خدا مشهور نبوده است.

◆ اصطلاحات "مسلمان" و "اسلام" تا پایان قرن هفتم مورد استفاده قرار نمی گرفته است.

◆ تا بعد از ۷۱۷ میلادی، پنج نماز روزانه و همچنین حج متعارف وجود خارجی نداشته اند.

◆ قدیمی ترین چیزی که از قرآن می شنویم، مربوط به اواخر قرن هفتم است.

◆ قدیمی ترین نوشته های قرآنی با متن قرآنی فعلی همخوانی ندارد.

تمام این داده ها در مغایرت با قرآنی است که امروزه در اختیار ماست و این شبیه به وجود می آید که احتمالاً قرآنی که اکنون می خوانیم، آنچیزی که ظاهراً در سال ۶۵۰ میلادی تحت سلطنت عثمان جمع آوری و در زمره کتب مقدس قرار گرفته، نمی تواند باشد (البته اگر واقعاً در آن زمان وجود داشته). تنها می توان فرض کرد که باید تغییرات تکاملی در متن قرآن صورت گرفته باشد. در نتیجه، آنچه می توان به یقین بیان داشت این است که فقط اسناد تاریخ دار ۷۹۰ میلادی به بعد با اسنادی که امروز در دست ما است، شباهت دارد که نه ۱۶ سال، بلکه ۱۶۰ سال پس از مرگ محمد، و در نتیجه نه ۱۴۰۰ سال، بلکه ۱۲۰۰ سال پیش به رشته تحریر درآمده است. نتیجه این ادعا واقعاً حیرت انگیز است.

فصل چهارم

آیا می‌توان از منابع غیر اسلامی بهره بُرد؟

تمام مدتی که تاریخ‌شناسان اسلامی مدرن با سنت و احادیث مسلمانان دست و پنجه نرم می‌کردند، مکتوباتِ همسایگان غیر اسلامی از جمله یونانی، ارمنی، عبری، آرامی، سریانی و قبطی در اختیار آنان قرار داشت که برخی از آنان تابع و تحت حاکمیت عرب بودند. این منابع، تا حد زیادی در اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن حاضر (قرن ۲۰) ویرایش و ترجمه شده‌اند. با این وجود، از آن پس روی قفسهٔ کتابخانه‌ها دست نخورده باقی مانده‌اند. سوالی که مطرح می‌شود این است که چرا؟ چرا تاریخ‌شناسان اسلامی به سراغ این منابع نرفته‌اند؟

نتیجه گیری

پاسخ مسلمانان به این پرسش این است که این منابع با یکدیگر ناسازگارند که احتمالاً همینگونه است. با این حال، با توجه به فاصله زیاد جغرافیایی و اجتماعی که این منابع غیر اسلامی از آنجا نشأت گرفته اند، اما بطور متفق القولی، نتایج یکسانی را در اختیار ما می گذارند. بین شاهدان مستقل و معاصر جهان غیراسلامی این منابع، تطابقی و توافقی وجود دارد که باید مدارک و شواهد آنان نیز را مد نظر قرار بدهیم. این منابع غیراسلامی به هر طریقی که تفسیر شوند، تردیدی باقی نمی گذارند که قرآن تحت تأثیر تغییرات دائمی، تدوین یافته است که به احتمال قریب به یقین در اوایل تا اواسط قرن هشتم و در دوران عباسی در عراق و ایران امروزی و یا پیرامون آن مدون (کأن) شده است.

پس در مورد "قرآن" چه می توان گفت؟ آیا قرآن کلام ناب خداوند است؟ مسلمانان ادعا می کنند که منشاء قرآن را تنها می توان از منظر سنت ها و احادیث اسلامی درک کرد. سنتی که به ما می گوید خداوند حقیقت خود را از طریق قرآنی که بر محمد نازل کرده، آشکار نموده است. با این حال، ما در مورد صحت این ادعا تردید داریم، چرا که پیش از قرن هشتم، منابع اصلی و اولیه ای برای سنتهای بعدی وجود نداشته است. در حقیقت منابع اسلامی که ما در اختیار داریم مربوط به تاریخ های نسبتاً متأخری هستند که بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال پس از واقعه گردآوری شده اند و وابسته به سنتهای شفاهی منتقل شده توسط داستانسرایانی هستند که نه تنها داستانهای آنان مورد تایید نیست، بلکه به نظر می رسد که بطور ناگهانی در اواخر قرن هشتم بسط و توسعه یافته اند.

وانسبرو می گوید که قرآن حتی دیرتر از احادیث تدوین شده است و توسط افرادی که مسئول تدوین احادیث اسلامی بودند، بعدها به عنوان مهر معتبری برای تأیید اعتقادات و قوانین مذهبی بعدی مورد استفاده قرار گرفته است. اگر این ادعا صحت داشته باشد، جای سوال است که آیا خود محمد، قرآنی را که ما امروزه در اختیار داریم می شناسد یا خیر؟ به هر حال، خود قرآن منبعی برای اسلام و بهترین مرجع تلقی می گردد. با این وجود، حاوی اشکالات فراوانی است که قبلاً ذکر شدند. وقتی قرآن را باز کرده و قرائت می کنیم، بلافاصله با مشکلات ساختاری و ادبی زیادی روبرو می شویم که برای سندی که ادعا دارد کلام نهایی و کامل خدا است، خوشایند نیست. در قرآن، روایات کتاب مقدسی جعلی زیادی را می بینیم که مثلاً در موازات کتاب مقدس اند ولی امروزه همگی می دانیم که دور از اعتبار و به کتاب های بدعتی تلمودی و رسالات اپوکریفایی مسیحی معروفند. و از این شگفت زده هستیم که چرا این رسالات انسانی(نه الهی) به یک کتاب مقدس ظاهراً غیرانسانی(قرآن) راه یافته است. با ویژگیهای متناقض علمی نیز روبرو می شویم که آنها نیز به صفحات این قرآن راه پیدا کرده اند. به نظر می رسد که این اشکالات از تألیفات الهی دور بوده و به این توضیح

قابل قبول اشاره دارد که قرآن صرفاً مجموعه ای از منابع متفرقه است که از مکتوبات، داستانهای عامیانه و سنتهای شفاهی غیر معتبر پیرامون قرون هفتم و هشتم وام گرفته شده است و به طور اتفاقی توسط تدوین کنندگان ناآگاه دوره عباسی بهم پیوند خورده اند. منابع غیراسلامی که ما از جوامع مختلف مجاور در اختیار داریم، شواهد فوق را تأیید می کنند. اکثر آنچه در این منابع خارجی قرن هفتم و هشتم می یابیم، در مغایرت با چیزهایی است که سنت مسلمانان و قرآن به ما می گویند و همین امر باعث می شود که به اصالت قرآن مظنون باشیم.

در پایان، چیزی برای یک چارچوب محکم اسلامی وجود ندارد. منابع اسلامی مورد تردید قرار گرفته اند و این در حالی است که منابع غیراسلامی به کمبود دلایل حقیقی و راستین در مورد صحت قرآن اشاره می کنند. مطالب مخدوش فراوانی وجود دارد که مدافعان اسلامی باید با آنها دست و پنجه نرم کنند. با این حال، با این حقیقت تسکین می یابم که دفعه بعد که دیدم یک مسلمان قرآن خود را به عنوان مدرکی برای برنامه کار خداوند برای انسان بالا نگه داشته است، می توانم یک سوال ساده از او بپرسم، همان سوالی که اکنون مورخان مطرح کرده اند، "شواهد و مدارک اثبات اعتقاد مسلمانان کجا است؟"

آیا می توان از منابع غیر اسلامی بهره بُرد؟

REFERENCE

- Abd al-Razzaq b. Hammam al-San'ani, al-Musannaf, (ed. H.R.al-A'zami), II vols.,
1972-Beirut1970
- Abu 1348 ,Abu Dawud Sulayman b. al-Ash'ath al-Sijistani, Sahih sunan al-mustafa, Cairo
- Ahmad b. 1950 ,Nu'aym Ahmad b. 'Abdallah al-Isbahani, Dala'il al-nubuwwa, Hyderabad
1313 ,Muhammad ibn Hanbal, al-Musnad, vol. v, Cairo
1866 ,al-Baladhuri, Ahmad b. Yahua, Kitab futuh al-buldan, ed. M.J.de Goeje, Leyden
- Bonwetsch, N. (ed.), "Doctrina Iacobi nuper baptizati," in Abhandlungen der
Koniglichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Gottingen, Philologisch-historische
1910 ,Klasse, N.s., vol. xii, Berlin
- Brock, S.P., "Syriac Views of Emergent Islam," Studies on the First Century of
1982 ,Islamic Society, edited by G.H.A. Juynboll, Carbondale, So.III.Univ.Press
1975 ,Bulliet, R.W., The Camel and the Wheel, Cambridge, Mass
1993 ,Calder, Norman, Studies in Early Muslim Jurisprudence
- Campbell, W.F., The Quran and the Bible in the light of History and Science, Middle
-2 & 7-00-881085-1:ISBN) 1989 ,(East Resources, (French edition: France, Farel Editions
(9-077-86314
- Carlier, P., 'Qastal al-Balqa': an Umayyad Site in Jordan', in M.A. Bahit and R. Schick (eds.),
The Fourth International Conference on the History of Bilad al-Sam during the Umayyad
1989 ,Period, vol.ii, Amman
vol. & 405.vol.iv, p ,1910-1899 Chabot, J.B. (ed. & tr.), Chronique de Michel le Syrien, Paris
403ff.ii, pp
1983 ,Cook, Michael, Muhammad, Oxford, Oxford University Press
1993 ,Chicago ,22.15th ed., Vol ,Craig, A.Kenneth (ed.), The New Encyclopaedia Britannica
1969 ,Creswell, K.A.C., Early Muslim Architecture, vol.i, part one, Oxford

McDowell, Josh, *Christianity; A Ready Defence*, Harpendon, Scripture Press
1991, Foundation

,McDowell, Josh id, *Evidence That Demands a Verdict, Vols. I & II*, Harpendon
1990 ,Scripture Press Foundation

1894 ,Mommson, T. (ed.), *Chronica Minora*, vol.ii, Berlin

1992 ,Morey, Robert, *Islamic Invasion*, Eugene, Oregon, Harvest House Publishers
9-1367 ,Muhammad b. Ahmad al-Dhahabi, *Tarikh al-islam*, vol.ii, Cairo
830) Muir, William, *The Apology of al-Kindi, written at the Court of al-Mamun*
1882 ,.A.D.) in *Defence of Christianity against Islam*, London, Smith, elder & Co

,Muller, W.W., "Weibrauch...", off-print: Pauly-Wissowa, *Realencyclopädie*
1978 ,Munich ,15 Supplement and

1951 ,Munajjid, S. (ed.), 'Ali b. Hasan ibn 'Asakir, *Ta'rikh madinat Dimashq*, vol. i, Damascus

1915 ,Nau, F., 'Un colloque du Patriarche Jean avec l'emir des Agareens,' *Journal asiatique*
Neuman and Eckelmann, *Genesis One and the Origin of the Earth*, Downers Grove, Ill.,
1977 ,Intervarsity Press

Nevo, Yehuda D., "Towards a Prehistory of Islam," *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*,
1994 ,Hebrew University of Jerusalem ,17.vol

Noldeke, T., 'Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik,' *Sitzungsberichte der*
philologisch-historischen Classe der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften, vol.
1893 ,cxxviii, Vienna

1879 ,Patkanean K.R. (ed.), *Patmout'iun Sebeosi Episkoposi i Herakln*, St. Petersburg

Pfander, 1986 ,Pearson, J.D., "Al-Kur'an," *Encyclopedia of Islam*, Vol.V, Leiden, E.J.Brill
&) 1910 ,C.G., *The Mizanu'l Haqq ('Balance of Truth')*, London, The Religious Tract Society
(1835

1963 ,Grohmann, A., Arabic Papyri from Hirbet el-Mird, Louvain

1981 ,Groom, N., Frankincense and Myrrh, a Study of the Arabian Incense Trade, London

,Guidi, I. et al. (ed. & tr.), Chronica Minora, CSCO, Scriptorum Syri, third series, vol.iv, Louvain

1907-1803

1955 ,Guillaume, A. (tr.), The Life of Muhammad, London

1991 ,Humphreys, R.S., Islamic History, a framework for Enquiry, Princeton

,Ibn Hisham, 'Abd al-Malik, Das Leben Muhammed's nach Muhammed Ibn Ishak

1860-1858 ,vols., Gottingen 2,(ed. By F.Wustenfeld)

1960-1957 ,8vols., Beirut ,Ibn Sa'd, Muhammad, Al-Tabaqat al-kubra

Jeffrey, A. (tr.), `Ghevond's (Levond's) text of the Correspondence between `Umar II

1944 ,and Leo III', The Harvard Theological Review

,11th centuries-6th ,Kennedy, Hugh, The Prophet and the Age of the Caliphates

1986 ,London, Longman

Kister, M.J., Mecca and Tamim, Journal of the Economic and Social History of the

163-117 ,(1965) 8 ,Orient

-2nd Ed.), Leicester, Inter) Kitchen, K.A., "Canaan," The New Bible Dictionary

1993 ,Varsity Press

1934 ,Leyden, E.J. Brill ,4.1st ed., Vol ,Levi Della Vida, G., "Sira," Encyclopedia of Islam

Lings, M., & Safadi, Y.H., The Qur'an, (A catalogue of an exhibition of Qur'an manuscripts at

1976 ,British Library, World of Islam Pub. Co ,(1976 August 15-April 3 ,the British Library

1963 ,Macdonald, J. (ed. & tr.), Memar Marqah, Berlin

1326 ,al-Maqrizi, Ahmad b. `Ali, Kitab al-mawa`iz wa'l-i'tibar, Cairo

McClintock, John, & Strong, James, Cyclopedia of Biblical, Theological, and

1981 ,Ecclesiastical Literature, Grand Rapids, Baker

1865 ,Vilmar, E. (ed.), *Abulfathi Annales Samaritani*, Gotha

Wansbrough, J., *Quranic Studies: Sources and Methods of Scriptural Interpretation*,
1977 ,Oxford, Oxford University Press

Wansbrough, J., *The Sectarian Milieu: Content and Composition of Islamic Salvation*
1978 ,History, Oxford, Oxford University Press

,387-360 .Welch, Alford T., "Muhammad," *The Encyclopedia of Islam*, vol.VI, E.J.Brill, pp
1991

1870 ,Wright, W., *Catalogue of Syriac Manuscripts in the British Museum*, London

Creswell, K.A.C., *A Short Account of Early Muslim Architecture*, (Revised by James W.
1989 ,Allan), Aldershot, Scolar Press

1977 ,Crone, Patricia & Cook, Michael, *Hagarism*, Cambridge, Cambridge University Press

1980 ,Crone, Patricia, *Slaves on Horses*, Cambridge, Cambridge University Press

,Crone, Patricia,"The First-Century Concept of Higra", *Arabica*, tome XLI, E.J. Brill, Leiden
1994

1987 ,Crone, Patricia, *Meccan Trade and the Rise of Islam*, Princeton University Press

Years, *A Study of the Prophetic Career of Mohammad*, London, George 23 ,Dashti, Ali
1985 ,Allen & Unwin

1869 ,De Goeje, M. & P.de Jong (eds.), *Fragmenta Historicorum Arabicorum*, vol.i, Leyden

1972 ,Duncan, Alistair, *The Noble Sanctuary*, London, Longman Group

,Duval R. (tr.), 'Iso'yahb III,' *Liber Epistularum, CSCO, Scriptorum Syri*, second series
1904 ,vol.lxiv, Paris

1961 .Fehervari, G., *Development of the Mihrab down to the XIVth Century*, London Ph.D

1993 ,2nd ed.), Leicester, Inter-Varsity Press) Feinburg, C.L., *The New Bible Dictionary*

1979 ,2nd ed.), Chicago, Univ. of Chicago) Rahman, Fazlur, Islam

Rippin, 1932 .Reinach, Salomon, Orpheus: A History of Religion, New York, Liveright, Inc

Andrew, "Literary Analysis of Qur'an, Tafsir, and Sira, the Methodologies of

John Wansbrough", Approaches to Islam in Religious Studies, Richard C. Martin (ed.),

1985 ,Tucson, University of Arizona Press

,London, Routledge, 1 .Rippin, Andrew, Muslims, Their Religious Beliefs and Practices, vol

1990

Schacht, Joseph, "A Revaluation of Islamic Traditions," Journal of the Royal Asiatic

1949 ,Society of Great Britain, Hertford, Stephen Austin

1906 ,Scher, A. (ed. & tr.), Histoire Nestorienne, part two, in *Patrologia Orientalis*, vol.xiii

Schimmel, Annemarie, Calligraphy and Islamic Culture, New York, New York University

1984 ,Press

1904 ,Sebeos, Bishop, Histoire d'Heraclius, tr. F. Macler, Paris

Shorosh, Anis A., Islam Revealed, A Christian Arab's View of Islam, Nashville, Thomas

1988 ,Nelson Publishers

1869 ,Berlin ,3 .2nd ed., Vol ,Sprenger, A., Das Leben und die Lehre des Mohammad

Thompson, Thomas L., The Historicity of the Patriarchal Narratives: the Quest for the

1974 ,Historical Abraham, Berlin, Walter de Gruyter

1904 ,Tisdall, St. Clair, The Sources of Islam, New Delhi, Amarko Book Agency

Van Berchem, M., *Materiaux pour un Corpus Inscriptionum Arabicarum*, part two, vol.ii,

1927 ,Cairo

VanderKam, James C., The Dead Sea Scrolls Today, Grand Rapids, Michigan, William B.

1994 ,Eerdmans Publishing Company

1971 ,Van Ess, J., *Fruhe Mu'tazilitische Haresiographie*, Beirut



برای نقدِ قرآن، آنچه اهمیت دارد این است که بدون توجه به گفته‌های مفسران اسلامی امروز، به آغاز اسلام و اولین منابع قرآنی بازگردیم تا بتوان به سرنخ‌های مربوط به صحت و سقم‌شان دست یابیم. ممکن است تصور کنید از آنجا که قرآن، اثر مکتوبی نسبتاً تازه است و یا به قول مسلمانان همین ۱۴۰۰ سال پیش به منصفه ظهور رسیده، نقد آن نباید کار دشواری باشد. این کتاب نگاهی به ریشه‌ها می‌اندازد.



CHOOB MINISTRY